

اصول و مبانی سیاست و برنامه‌ریزی فرهنگی

محمد جعفر پوینده

اصول و مبانی سیاست و برنامه‌ریزی فرهنگی

محمد جعفر پوینده



نشر الکترونیکی روزگار

www.rouZGar.com

info@rouzgar.com

فهرست

۱. توسعه‌ی فراگیر یعنی توسعه‌ی انسانی و پایدار
۲. برترین هدف توسعه‌ی فراگیر
۳. مفهوم انسان‌شناسانه‌ی فرهنگ
۴. کلیت پیچیده و چندجانبه‌ی انسان و نیازهای‌اش
۵. بحران همه‌جانبه‌ی جهانی
۶. دورانی استثنایی در تاریخ جهانی
۷. اهمیت و پیچیدگی مسایل توسعه
۸. انحطاط و بحران فرهنگی در ایران
۹. رشد اقتصادی یا توسعه‌ی فراگیر انسانی
۱۰. نقش فرهنگ
۱۱. حاکمیت اختلاف آرا در عرصه‌ی فرهنگ و علوم انسانی
۱۲. توسعه‌ی فرهنگی
۱۳. پویایی فرهنگ‌ها
۱۴. چندگانگی فرهنگی و نقش حکومت‌ها
۱۵. ویژگی‌های آزادی فرهنگی
۱۶. رابطه‌ی فرهنگ با اقتصاد و سیاست
۱۷. دولت و فرهنگ، اقتصاد بی‌بازار، حمایت بی‌دخال
۱۸. دولت برای انجام دادن وظایف فرهنگی خود به چه سازمان و افرادی نیاز دارد؟
۱۹. ضرورت برخورد انتقادی به سنت و مدرنیته
۲۰. ضرورت تغییر فرهنگ سنتی در پی تحولات جدید
۲۱. ویژگی رفتار انسانی به‌طور عام و آفرینش فرهنگی به‌طور خاص
۲۲. پیچیدگی عوامل موثر در زایش و رشد فرهنگ و دوگانه بودن آن، پویایی فرهنگی
۲۳. پیوند جدایی‌ناپذیر و متقابل میان توسعه‌ی فراگیر، دموکراسی و حقوق بشر
۲۴. ضرورت شناخت پیچیدگی‌های فرهنگی و قومی
۲۵. توسعه‌ی فرهنگی و حقوق فرهنگی اقلیت‌ها
۲۶. اهمیت سیاست زبانی درست در مورد اقلیت‌ها
۲۷. اهمیت پرورش خلاقیت در توسعه‌ی فرهنگی، ضرورت پرورش خلاقیت در همه‌کس، همه‌جا و هر وقت
۲۸. خلاقیت هنری جواهر نادری است که به محض یافتن باید پرورش‌اش دهیم
۲۹. ضرورت آزادی و استقلال هنر و علم و اندیشه و ضرورت مبارزه با جزم‌اندیشی
۳۰. تاثیر تحولات جدید بر استقلال فزاینده‌ی بیان هنری و گسترش دامنه‌ی میان فرهنگی
۳۱. مشکلات هنرمندان در دنیای جدید و ضرورت حمایت از آنان
۳۲. نقش مردم و عامل‌های جدید در انتقال فن‌آوری‌های جدید

۳۳. نقش توسعه‌ی فرهنگی در کاهش فقر
۳۴. مشارکت همه‌جانبه و استقلال شهروندان و دموکراسی، لازمه‌ی توسعه‌ی فراگیر و توسعه‌ی فرهنگی است
۳۵. نقش پیکار با تبعیض جنسی در توسعه‌ی فرهنگی و توسعه‌ی فراگیر
۳۶. کارکردهای مهم فرهنگ
۳۷. رابطه‌ی متقابل توسعه‌ی اقتصادی و فرهنگ
۳۸. ضرورت گسترش و تقویت پژوهش میان‌رشته‌یی برای توسعه‌ی فرهنگی
۳۹. فواید آموزش پایه‌ی همگانی برای توسعه‌ی فراگیر
۴۰. کودکان، آموزش، فرهنگ، و توسعه‌ی فراگیر
۴۱. جوانان و توسعه‌ی فرهنگی
۴۲. همگانی (دموکراتیک) کردن فرهنگ و دموکراسی فرهنگی
۴۳. محیط زیست، تنوع زیستی، و توسعه‌ی فرهنگی
۴۴. میراث فرهنگی
۴۵. موزه‌ها و توسعه‌ی فرهنگی
۴۶. نقش و اهمیت بایگانی‌ها
۴۷. نقش صنایع دستی
۴۸. فراغت و توسعه‌ی فرهنگی
۴۹. نقش رسانه‌ها در توسعه‌ی فرهنگی
۵۰. ضرورت حضور فرهنگ در زندگی روزانه و توسعه‌ی کتاب و کتاب‌خوانی
۵۱. نقش شهر، شهرسازی، شهر خلاق، و هنر خیابانی در توسعه
۵۲. نقش آموزش در پیشرفت فرهنگ
۵۳. نقش اندیشه‌ی آموزش انتقادی در اعتلای فرهنگی

اصول و مبانی سیاست و برنامه‌ریزی فرهنگی

۱. توسعه‌ی فراگیر یعنی توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی انسانی و پایدار

انسان عامل و هدف توسعه‌ی فراگیر و همه‌جانبه‌ی به‌راستی انسانی و پایدار است؛ انسان در دنیا، در دل طبیعت، و در درون جامعه زندگی می‌کند. برنامه‌ی توسعه‌ی فراگیر (یعنی توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی انسانی و پایدار) به‌طور عام و توسعه‌ی فرهنگی به‌طور خاص باید با توجه به کلیت روابط پیچیده‌ی انسان با طبیعت، جامعه، و جهان تدوین و اجرا شود. نادیده گرفتن این روابط چندجانبه و پیچیده یا بی‌توجهی به هریک از آن‌ها پیامدهای زیان‌باری دارد.

۲. برترین هدف توسعه‌ی فراگیر

نخستین اصل و مقوله‌ی هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی که پایه و اساس تمام اصل‌ها و ارزش‌های دیگر به حساب می‌آید و برترین هدف توسعه‌ی فراگیر و فرهنگی محسوب می‌شود، بهبود کیفیت زندگی، رفاه مادی و معنوی، و شکوفایی همه‌جانبه و آزادانه‌ی تمام استعدادها و زندگی همه‌ی افراد است. این اصل و هدف والا با اصلی دیگر همراه است که این نوع شکوفایی را امروزه برای نوع بشر امکان‌پذیر می‌داند. امکان عینی این شکوفایی به پشتوانه‌ی پیشرفت‌های اخیر علمی، فنی و افزایش بی‌سابقه‌ی نیروهای تولیدی بشر در سطح جهان فراهم آمده‌است.^۱ طرح مساله‌ی توسعه‌ی فراگیر نیز با توجه به ضرورت و امکان عینی همین شکوفایی ممکن شده‌است. پاسخ و راه‌حل درست این مساله نیز با الهام از همین اصل به دست می‌آید. البته تحقق این امکان عینی در گرو دگرگونی‌های بنیادی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی در سطح جهان است و به ایجاد شکل جدیدی از زندگی انسانی‌شده نیاز

۱. وجود این امکان عینی از مهم‌ترین ویژگی‌های دوران ما است که در طول تاریخ نیز بی‌سابقه بوده است. به گفته‌ی رسای آرنولد توین‌بی «دوران ما نشان‌دهنده‌ی نخستین نسلی است که از آغاز تاریخ بشر تاکنون جسارت آن را یافته است که بهره‌مندی تمام نوع بشر از مزایای تمدن را امکان‌پذیر بداند».

دارد که بستر پیشرفت همه‌جانبه‌ی بشر باشد. این شیوه‌ی جدید زندگی باید به افراد امکان دهد تا بر پایه‌ی ارزش‌گزینی آگاهانه، درباره‌ی زندگی خاص خود تصمیم بگیرند. فرایند عام انسانی ساختن اوضاع زندگی و مناسبات اجتماعی پیوند تنگاتنگی با روند شرکت فعال و پیوسته‌ی انسان‌ها در هدایت و شکل‌گیری زندگی اجتماعی دارد. در توسعه‌ی فرهنگی باید برای پرورش و پیشرفت ذهن، احساس، و آگاهی یکایک افراد جامعه تلاش ورزید.

۳. مفهوم انسان‌شناسانه‌ی فرهنگ

انسان‌بودن همانا رابطه داشتن با دیگران و با جهان است. انسان‌بودن تجربه کردن جهان است به مثابه واقعیتی عینی، مستقل از فرد، و شناخت‌پذیر... انسان با دنیای خود نقادانه رابطه برقرار می‌کند. او داده‌های عینی واقعیت (و نیز پیوندهای میان داده‌ها) را از راه اندیشیدن ادراک می‌کند. برخلاف حیوانات که از راه واکنش غریزی با پیرامون خود رابطه برقرار می‌کنند. انسان در جریان عمل نقادانه پای‌بندی خود را به زمان کشف می‌کند و درمی‌یابد که برخلاف حیوان موجودی چندزمانی است. با فراتر رفتن از بُعد زمانی واحد به دیروز بازمی‌گردد و امروز را بازمی‌شناسد و به فردا می‌رسد. کشف ابعاد زمان یکی از کشفیات اساسی در تاریخ فرهنگ بشر است. گریه موجودیت تاریخی ندارد. ناتوانی او در رهایی از زمان سبب می‌شود در «اکنونی» کاملاً یک‌بعدی غرق شود که از آن هیچ آگاه نیست. انسان در زمان هستی دارد. هم درون زمان است و هم بیرون از زمان است. او میراث‌دار زمان است. در زمان مشارکت می‌جوید و زمان را دگرگون و اصلاح می‌کند. او زندانی «اکنون» ابدی نیست بلکه از قید زمان رهایی یافته و با آن هم‌پسته می‌شود. به همین سبب ذهن و فرهنگ بشر در همه‌ی تجلیات خود فقط آنچه را هست نمی‌نماید بلکه آنچه را بوده نیز نشان می‌دهد.

هم‌گام با آن که انسان زمان‌مندی را کشف می‌کند و خود را از «اکنون» آزاد می‌سازد رابطه‌های او با جهان سرشار از اثر می‌شود. نقش طبیعی انسان در جهان و با جهان نقش انفعالی نیست زیرا انسان محدود به قلمرو زیستی خود نیست بلکه به عرصه‌ی آفرینش نیز قدم می‌نهد و توانایی آن را دارد که به منظور دگرگون‌ساختن واقعیت در آن مداخله می‌کند. انسان با دست‌یابی به میراث تجربه‌های فراهم‌آمده، با آفریدن و بازآفریدن، با یگانگی‌ساختن خود در متن و بطن آن‌ها، با واکنش در برابر مبارزه‌طلبی‌های واقعیت، با عینیت‌بخشیدن به خود، با ادراک و با تعالی به قلمروی پای می‌نهد که ویژه‌ی خود اوست؛ به قلمرو تاریخ و فرهنگ.

نقش انسان فقط این نیست که در جهان باشد بلکه تعهدداشتن نسبت به جهان نیز هست - یعنی این که انسان در جریان عمل آفرینش و بازآفرینی واقعیت را می‌سازد و بدین‌وسیله بر جهان عینی که ساخته‌ی او نیست چیزی می‌افزاید.

یگانگی انسان با زمینه‌ی عینی که مقوله‌ی است متمایز با سازگاری از فعالیت‌های بارز

انسان است. یگانگی محصول توانایی انسان در سازگاری با واقعیت به اضافه‌ی توانایی نقادانه‌ی او در گزینش و دگرگون‌ساختن واقعیت است... انسان یگانه انسانی فاعل (کارساز و پویا) است. نقطه‌ی مقابل او انسان سازش‌یافته، انسان منفعل (کارپذیر) است. در واقع سازگاری جلوه‌ی ضعیف‌شده‌ی دفاع از خود است. اگر انسان توانایی تغییر واقعیت را نداشته باشد ناگزیر خود را سازگار می‌کند. سازش‌پذیری ویژگی رفتاری قلمرو حیوان است که پیدایش آن در انسان نشانه‌ی بیماری ناهسانی‌شدن اوست. انسان در سراسر تاریخ برای چیرگی بر عواملی که او را هم‌ساز یا سازگار می‌کند به‌رغم تهدیدهای همیشگی نیروهای سرکوب و ستم، برای دست‌یافتن به انسانیت کامل خود همواره در مبارزه بوده‌است.

آن‌گاه که انسان با واکنش در برابر مبارزه‌طلبی‌های محیط با جهان هم‌بسته می‌شود پویاساختن، هدایت‌کردن، و انسانی‌ساختن واقعیت را آغاز می‌کند. او با افزودن معنای زمانی به مکان جغرافیایی، با خلق فرهنگ از آفریده‌ی خود به جهان می‌افزاید. آن‌گاه که انسان می‌آفریند، باز می‌آفریند، و تصمیم می‌گیرد دوران‌های تاریخی آغاز به شکل‌گیری می‌کنند. و با آفریدن، بازآفریدن، و تصمیم گرفتن است که انسان باید در این دوران‌ها مشارکت کند.

انسان در تکامل و تبدیل این دوران‌ها نقشی قاطع ایفا می‌کند. توانایی یا ناتوانی انسان در درک مضمون دوره‌های تاریخی و مهم‌تر از همه چگونگی رویارویی او با واقعیتی که بستر پیدایش این مضمون‌ها بوده‌است، انسانی‌شدن یا ناهسانی‌شدن او را تعیین می‌کنند و تکامل او را به عاملی فعال (کارساز) یا فرودش را به عنصری منفعل (کارپذیر) مشخص می‌کند. زیرا فقط آن‌گاه که انسان مضمون‌ها را درمی‌یابد می‌تواند از حالت نظاره‌گر محض بیرون آید و در واقعیت دخالت کند؛ فقط با تکامل‌بخشیدن به نگرش انتقادی پایدار است که انسان می‌تواند بر سازگاری چیره شود و با روح زمانه هم‌بسته گردد.

اگر انسان از ادراک نقادانه‌ی مضمون‌های زمان خود و نیز از دخالت فعال در واقعیت ناتوان باشد به‌ناچار به هنگام رخداد تغییر در کنار جریان باقی می‌ماند. در مقابل، انسان پویا تا درجه‌یی که قادر به درک تضادهای تاریخی با روش انتقادی فزاینده است جنبه‌ی فاعلیت دارد. او در عین آگاهی به این‌که متوقف‌ساختن یا جلوانداختن تاریخ امری ناممکن است در حد نظاره‌گر صرف باقی نمی‌ماند. برعکس می‌داند که به‌عنوان فاعل می‌تواند و باید با دیگر عناصر فاعل در آن روند تاریخی، با تشخیص دگرگونی‌ها، برای تحقق سریع‌تر آن‌ها خلاقانه شرکت جوید.

۴. کلیت پیچیده و چندجانبه‌ی انسان و نیازهای‌اش

انسان کلیتی پیچیده است که جنبه‌ها و نیازهای مختلفی دارد. در توسعه‌ی فراگیر باید مجموعه‌ی نیازهای این کلیت پیچیده و چندجانبه برآورده شود. در واقعیت امر تمام وجوه زندگی انسان و جامعه به هم پیوسته و وابسته‌اند و ما فقط برای شناخت بهتر پدیده‌ها آن‌ها را

در ذهن خود از هم جدا می‌کنیم. به سبب همین جدایی‌ناپذیری وجوه مختلف زندگی انسان است که حقوق اساسی بشر را نیز باید جدایی‌ناپذیر دانست. شکوفایی همه‌جانبه‌ی تمام افراد هنگامی تحقق می‌پذیرد که شعار «همه‌ی حقوق برای همگان» عملی شود. اصل تقسیم‌ناپذیری حقوق اساسی بشر پیش از هر چیز با هرگونه تقدم و تاخر و سلسله‌مراتبی مخالف است و بر پیوند میان مجموعه‌ی حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی با شرایط اقتصادی و اجتماعی ضروری برای اعمال آن‌ها تاکید می‌ورزد.

ذات انسانی چیزی کلی، نوعی انتزاع، مخرج مشترک، و طبقه‌بندی نیست که از انسان‌های منفرد ساخته شده‌باشد؛ ذات انسانی مجموعه‌ی مناسبات اجتماعی است که انسان‌ها با آن‌ها درگیرند، یعنی مجموعه‌ی بی‌از ساختارهای معنادار معین اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و فکری که یکدیگر را در بر می‌گیرند و با هم به مقابله می‌پردازند. فرد انسان و نیز جامعه‌ی بشری پدیده‌های کلی و همه‌جانبه هستند که در آن‌ها نمی‌توان لایه‌های ممتازی را جدا کرد. انسان موجودی زنده و آگاه است و در دنیای فراگیری از واقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فکری، دینی، و جز آن به سر می‌برد. از این دنیا تاصیری همه‌جانبه می‌پذیرد و به سهم خود بر آن اثر می‌گذارد. از آن‌جا که رفتار انسان پدیده‌ی تام و فراگیر است هر کوششی برای جداکردن جنبه‌های «مادی» و «معنوی» در بهترین حالت ممکن نیست جز به انتزاعات گذرایی بیانجامد که همیشه خطرهای بزرگی برای شناخت دارد. در مورد ماهیت انسان شاهد دو برداشت به کلی متضاد هستیم: (۱) برداشت ریاضت‌کشانه، متحجرانه، خشک، و یک‌بعدی از انسان که مخالف فرهنگ و هنر و آزادی است و آن‌ها را تجملی، فرعی، یا زاید می‌داند. (۲) برداشت همه‌جانبه از انسان که مجموعه‌ی به هم پیوسته‌ی آزادی، آگاهی، شادی، آسایش، تن‌درستی، و هنر و ادب را لازمه‌ی شکوفایی انسان می‌داند.

۵. بحران همه‌جانبه‌ی جهانی

در آخرین سال‌های قرن بیستم جهان دچار بحران همه‌جانبه است.^۱ نظام جهانی به نحوی روزافزون، نامتعادل، نامتعین، و بی‌انسجام است. نظام دوقطبی فروپاشیده است اما انفجار درونی یک قطب در حکم پیروزی بی‌خداشه‌ی قطب دیگر نیست. ما در واقع در یکی از دوره‌های جهش تاریخ جهانی، یکی از دوران‌ها بزرگ گذار به سر می‌بریم. انسان دردمند معاصر در این قرن به بهای بسیار گزاف بیدادها، جنگ‌ها، و انقلاب‌های متعدد با گوشت و پوست خود ناتوانی سوسیالیسم سابقا موجود، سرمایه‌داری حقیقتا منفور، و شیوه‌ی رشد استبدادی و ضد‌مردمی را در تأمین رفاه و آزادی و برابری آدمیان تجربه کرده‌است. آن سوسیالیسم، این سرمایه‌داری، و این شیوه‌ی رشد یک‌سویه و استبدادی هر سه از آن رو راه زوال پیموده‌اند و می‌پیمایند که از حل مشکلات بشر و هموارساختن راه شکوفایی آزاد و همه‌جانبه‌ی تمام

۱. این کتاب قرار بود در سال ۱۳۷۷ چاپ شود.

استعدادهای همه‌ی آدمیان ناتوان‌اند. اینک انسان سرخورده از این سه نظام به آینده چشم دوخته است تا با درانداختن طرحی نو به شادی و آزادی و برابری راستین دست یابد. هم‌اکنون ما میراث‌دار شکست این سه الگوی توسعه در قرن بیستم هستیم و با بررسی دقیق چندوچون این شکست‌ها و درس‌آموزی جسورانه و هوشیارانه از آن‌هاست که می‌توانیم راه نجاتی بیابیم و بن‌بست‌های طی‌شده را هرچه کم‌تر ببیم. در این جهان بحران‌زده که در واقع در مرحله‌ی انتقالی و گذار به سر می‌برد و با تغییرها و تضادهای شدید همراه است بر اهمیت فرهنگ و اندیشه‌ی انتقادی دوصدچندان افزوده می‌شود. جامعه و دنیایی که حرکت از دورانی به دوران دیگر را آغاز می‌کند به روحیه‌ی انتقادورز و انعطاف‌پذیر ویژه‌ی نیاز دارد. در صورت نبود چنین روحیه‌ی انسان‌قادر به درک تضادهای مشخصی که در جامعه پدیدار می‌شوند، تضاد میان ارزش‌های نو که خواهان به‌ثبوت‌رساندن و تکامل‌بخشیدن خود هستند با ارزش‌های کهنه‌ی که در پی حفظ خویش‌اند نخواهد بود. زمان گذار دوران تاریخی با یک جریان «موج جزرومدی» تاریخی - فرهنگی همراه است. تضادهای میان شیوه‌های زندگی، ادراک، رفتار، و ارزش‌گذاری‌هایی که متعلق به گذشته است و دیگر شیوه‌های زندگی، دریافت، و ارزش‌گذاری‌هایی که نشان آینده بر خود دارند حاد می‌شود. به همان نسبت که تضادها عمیق می‌شوند «موج جزرومدی» شدیدتر و جَو آن نیز پرتب‌وتاب‌تر می‌شود. این برخورد میان دیروزی که اعتبار خود را از دست می‌دهد اما هم‌چنان در پی ماندگاری است و فردایی که جوهر خود را می‌یابد مشخص‌کننده‌ی مرحله‌ی گذار به‌عنوان زمان اعلام موجودیت و زمان تصمیم‌گیری است... دوره‌ی گذار متضمن جنبشی صریح در جست‌وجوی مضمون‌های نو و امور نو است. اگر انسان توانایی درک «رمزوراز» تغییرات این مرحله را نداشته باشد هم‌چون عنصری منفعل دست‌خوش این تغییرات قرار می‌گیرد.

در دوران‌های گذار تاریخی درک صحیح آرزوها و گرایش‌های جدید و درکی تازه از مضمون‌های کهنه ضروری است. به همین سبب آموزش و فرهنگ به‌ویژه در چنین دورانی اهمیت بسیار می‌یابد. پویایی مرحله‌ی گذار متضمن آمیختگی جزرومد، پیشرفت، و پسرفت است. و کسانی که توانایی درک رمز و رازهای زمان را ندارند با هر پسرفتی با نومی‌دی غم‌انگیز و ترسی مبهم واکنش نشان می‌دهند.

در تحلیل نهایی پسرفت‌ها مرحله‌ی گذار را متوقف نمی‌کنند؛ گرچه آن‌ها می‌توانند جنبش را کند کنند و یا از مسیر طبیعی منحرف سازند اما قادر به عقب‌برگرداندن آن نیستند. مضمون‌های جدید (یا دریافت‌های جدید از مضمون‌های کهنه) که در دوران پسرفت‌ها تحت فشار قرار داشته‌اند برای پیشرفت خود تا آن زمان که اعتبار مضمون‌های کهنه زوال یابد و مضمون‌های نو تکامل یابند مقاومت خواهند کرد.

۶. دورانی استثنایی در تاریخ جهانی

این زمان به‌راستی استثنایی تاریخ جهانی خواهان راه‌حل‌های استثنایی است. جهانی که می‌شناسیم، تمامی روابطی که مسلم فرض‌شان می‌کنیم در معرض بازاندیشی و بازسازی عمیقی قرار دارند. آفت‌های مطلق که در پی سه شکست بزرگ در سده‌ی بیستم به جان بشر افتاده‌اند، فقر، گرسنگی، جهل، بی‌کاری، بهره‌کشی، طرد، نفی، ستم، و سرکوب هستند که در پی برخی از عادات فرهنگی وخیم‌تر شده‌اند. این رشته‌ی طولانی آفات را می‌توان با حلقه‌هایی مانند غم و اندوه، افسردگی، نبود شادی و شادمانی و آزادی، و سرانجام ازخودبیگانگی تکمیل کرد. رویارویی با این آفات و مشکلات پیچیده نه‌ایت هوشیاری، تخیل، و آفرینش‌گری پویا را برای شناخت علل و راه‌های رفع آن‌ها می‌طلبد.

۷. اهمیت و پیچیدگی مسایل توسعه

در چارچوب چنین دنیای بحران‌زده‌ی درمی‌یابیم که مسایل توسعه نیز تا چه حد پیچیده‌اند. «وسعت مسایل توسعه هیچ‌گاه به اندازه‌ی امروز نبوده است». امروزه در جهان با انباشت پرسش‌ها و کمبود پاسخ‌ها روبه‌رو هستیم. آنان که می‌پندارند با مسایل حادی روبه‌رو نیستند یا پاسخ‌های مسایل را پیشاپیش در چننه دارند غافلانی ترحم‌انگیز یا عوام‌فریبانی نفرت‌انگیزند که از ادامه‌ی بحران و بقای مشکلات بهره می‌برند. در این میان دست‌یابی به نتایج چشم‌گیر در گرو هم‌کاری و حسن‌نیت مردمی بی‌شمار در سرتاسر جهان است. تضمین آینده‌ی برتر برای همگان به فداکاری‌های بسیار و تغییر عمیق نگرش‌ها (ازجمله نگرش‌های فرهنگی) و نیز رفتارها دارد. حل قطعی و ریشه‌ی این مشکلات و بحران‌ها در گرو دگرگونی‌های بنیادی و عظیم سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی در چهارگوشه‌ی گیتی است. نه فقط مسایلی مانند اولویت‌های اجتماعی، نظام آموزشی، و الگوی مصرف باید تغییر یابد بلکه حتا اساسی‌ترین اعتقادات درباره‌ی مناسبات هر فرد با جامعه‌ی خود و کل کره‌ی زمین نیز باید دگرگون شود.

۸. انحطاط و بحران فرهنگی در ایران

انحطاط و بحران فرهنگی عمیقی که از مدت‌ها پیش در ایران حاکم است هم‌اکنون شدت و دامنه‌ی بی‌سابقه‌ی یافته‌است. این بحران فرهنگی در دل بحران اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی حاکم بر کشور ما جای دارد و حل بنیادی و اساسی آن فقط در چنین چارچوبی امکان‌پذیر است. رفع این انحطاط و بحران در گرو دگرگونی‌های اساسی در نگرش، روش، منش، و رفتار کلیه‌ی نهادهای فعال در عرصه‌ی فرهنگ - اعم از نهادهای خصوصی و عمومی و دولتی - است و راه‌حلی همه‌جانبه و فراگیر را می‌طلبد.

۹. رشد اقتصادی یا توسعه‌ی فراگیر انسانی؟

در زمینه‌ی نگرش‌های کلان حاکم بر کشور تغییر دیدگاه درباره‌ی توسعه از مهم‌ترین ضروریات رفع بحران است که راه توسعه‌ی فرهنگی را هموار می‌سازد.

تلاش‌های توسعه از این جهت اغلب با شکست روبه‌رو شده‌اند که اهمیت عامل انسانی - آن شبکه‌ی پیچیده از مناسبات و باورها، ارزش‌ها، و انگیزه‌هایی که در قلب هر فرهنگ نهفته - در بسیاری از طرح‌های توسعه ناچیز تلقی شده است. جبران این وضعیت ناروا به معنای بازاندیشی خود فرایند توسعه است.

به‌طورکلی در جهان دو نگرش در باب توسعه و فرهنگ وجود دارد: براساس برداشت اول توسعه فرایندی از رشد اقتصادی، افزایش سریع و مداوم تولید، بهره‌وری، و درآمد سرانه است (و گاهی نیز با تاکید بر توزیع گسترده‌ی مواهب این افزایش تعریف می‌شود). نظام مبتنی بر بهره‌کشی، بیداد، و آزادی‌ستیزی که امروزه به نام «نظم نوین جهانی» موسوم است نمونه‌ی عالی و تکامل‌یافته‌ی رش محض اقتصادی و توسعه‌ی یک‌جانبه است که زندگی، آزادی، امنیت، رفاه، شادی، آگاهی، و بهداشت میلیون‌ها انسان را سخت تهدید می‌کند و منشا اصلی تمام مصیبت‌های کنونی بشر است. سیاست تعدیل اقتصادی و اصلاحات ساختاری که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به کشورهای توسعه‌نیافته دیکته می‌کنند با الهام از همین برداشت تدوین شده‌اند. پیامدهای زیان‌بار چنین برداشتی که نظریه‌پردازان نظم نوین جهانی آن را در قالب دیدگاه موسوم به لیبرالیسم نو عرضه می‌کنند بر کسی پوشیده نیست: «با وجود چهل سال تلاش در راه توسعه، فقر هم‌چنان در سطح گسترده وجود دارد. اگرچه نسبت اشخاص فقیر در تمام قاره‌ها - به استثنای آفریقا - کاهش محسوسی یافته شمار مطلق آنان افزایش پیدا کرده است. بیش از یک میلیارد تهی‌دست کمابیش از دست‌رس جهانی‌شدن فرایندهای فرهنگی به دور مانده‌اند. فقر و طرد تحمیلی شر مطلق است. در بیش‌تر موارد در فرایند توسعه بیش‌ترین بارها بر دوش فقیران سنگینی می‌کند. رشد اقتصادی خود به مانعی در راه توسعه‌ی انسانی و فرهنگی بدل می‌شود». نگاهی به «گزارش توسعه‌ی انسانی سازمان ملل» در سال ۱۹۹۸ ابعاد فاجعه‌آمیز این شیوه‌ی رشد را نشان می‌دهد: «این گزارش بیان‌گر الگوهای عجیب در زمینه‌ی مصرف در جهان است. برای مثال درحالی‌که با شش میلیارد دلار می‌توان آموزش و پرورش پایه‌یی را برای همگان در جهان برقرار کرد تنها آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها سالانه مبلغ ۱۷ میلیارد دلار برای غذای حیوانات دست‌آموز خود صرف می‌کنند... هر کودکی که امروز در نیویورک، پاریس، و لندن به دنیا می‌آید در طول عمر خود ۵۰ برابر یک کودک متولدشده در یکی از کشورهای درحال توسعه کالا مصرف می‌کند و ایجاد آلودگی می‌نماید و آن‌ها که کم‌تر مصرف می‌کنند بیش‌ترین مضرات تخریب محیط زیست را متحمل می‌شوند... دارایی سه نفر از ثروتمندترین افراد جهان از مجموع تولید ناخالص ملی ۴۸ کشور فقیر جهان بیش‌تر است. این گزارش که بر عواقب ویران‌گر انسانی شکاف روزافزون بین فقرا و

ثروت‌مندان در جهان تاکید می‌کند، می‌افزاید: ۸۶ درصد کالاها و خدمات جهان فقط توسط ۲۰ درصد مردم جهان مصرف می‌شود و این در حالی است که فقرای جهان که کم‌ترین سهم مصرف را دارند، بیش از همه از آلودگی خاک، هوا، و آب که برای بقا به آن متکی هستند صدمه می‌بینند» (روزنامه‌ی همشهری، ۱۹ شهریور ۱۳۷۷). در پی اجرای همین سیاست است که کارگران تقریباً تمام کشورها با ازدست‌رفتن حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی، و سیاسی روبه‌رو شده‌اند. خلاصه آن‌که طرفداران دیدگاه رشد صرفاً اقتصادی افراد بشر را به‌مثابه منبع، پشتیبان، یا ابزار توسعه‌ی می‌دانند که در نهایت خدمت‌گزار اقلیت مرفه حاکم بر جهان است. آنان برداشتی یک‌سویه، محدود، و ابزاری از انسان دارند و بیش و پیش از هر چیز نگران منافع و سودهای همین اقلیت هستند.

راهبردهای این دیدگاه در مورد رشد اقتصادی که بر بخش خصوصی متکی هستند در سرتاسر جهان مستلزم شکل خاصی از ادغام در بازار جهانی و مناسبات جدیدی با شرکت‌های چندملیتی هستند. در عرصه‌ی داخلی هدف این راهبردها ساختن مجموعه‌ی مناسبات اقتصادی و اجتماعی است که پاسخ‌گوی معیارهای بین‌المللی در مورد بهره‌وری، سودآوری سرمایه، و رقابت‌پذیری باشند و همین مناسبات، مستقیم یا غیرمستقیم به حقوق اجتماعی موجود (اشتغال، تامین اجتماعی، کمک‌های اجتماعی، و...) حمله می‌کنند تا تقسیم مجدد منابع را از بخش‌هایی که «کم‌بازده» محسوب شده‌اند (مثل عرصه‌ی تامین اجتماعی، بهداشت، فرهنگ، آموزش و پرورش) به‌سوی بخش‌های سودمندر امکان‌پذیر سازند.

بر اساس دیدگاه دوم توسعه فرایند افزایش آزادی واقعی کسانی است که از مواهب هر فعالیتی بهره‌مند می‌شوند که آن را خود ارزش‌مند می‌دانند. این برداشت از توسعه‌ی انسانی (برخلاف رشد صرفاً اقتصادی) پیشرفت اقتصادی و اجتماعی را به فرهنگ پیوند می‌دهد. در چنین برداشتی فقر ماهیت و جنبه‌ی صرفاً اقتصادی ندارد بلکه حاکی از آن است که نه فقط کالاها و خدمات اساسی با کمبود مواجه است بلکه امکان‌گزینش زندگی پربارتر، خشنودکننده‌تر، ارزش‌مندتر، و ارزش‌یافته‌تر نیز وجود ندارد. این دیدگاه در کنار فقر اقتصادی بر فقر فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، و عاطفی انسان تاکید می‌ورزد و ممکن است به انتخاب راهی متفاوت شیوه‌ی توسعه‌ی متفاوت بر اساس ارزش‌هایی متفاوت با ارزش‌های کشورهای باشد که امروزه از بالاترین درآمدها بهره‌مند هستند. طرفداران دیدگاه توسعه‌ی فراگیر مردم را نه وسیله بلکه هدف توسعه می‌دانند و معتقدند که برای بهبود آموزش، درمان، و مقام انسان‌ها نیازی به بازدهی اقتصادی نیست. در این دیدگاه بهبود کیفیت زندگی اهمیت بسیاری دارد: برای ارزیابی کیفیت زندگی شاخص‌های مختلفی پیشنهاد شده است: طول عمر، سلامتی، تغذیه‌ی مناسب، آموزش و پرورش، دسترسی به ذخیره‌ی جهانی آگاهی‌ها، فقدان نابرابری‌های جنسی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، خودمختاری، دستیابی به قدرت، حق مشارکت در زندگی فرهنگی جوامع و در تصمیم‌گیری‌های مهمی که بر زندگی و کار شهروندان تاثیر

می‌گذارند، و مانند آن‌ها. بدیهی است که هیچ مجموعه‌یی از شاخص‌های کمی ممکن نیست تمام غنای مفهوم توسعه‌ی انسانی را در بر گیرد. اما همین جنبه‌ها هستند که در برداشت دوم از توسعه اهمیت دارند، برداشتی که توسعه را در حکم تقویت توانایی‌های افراد و افزایش گزینه‌های ممکن برای آنان می‌داند و آن را فقط انباشت محض کالاهای مادی در نظر نمی‌گیرد.

طرفداران این دیدگاه برداشتی همه‌جانبه و گسترده از انسان دارند، انسان را هدف می‌دانند و بیش و پیش از هر چیز جویای رهایی و بهبود زندگی نوع بشر هستند.

۱۰. نقش فرهنگ

نقش فرهنگ در این دو برداشت از توسعه متفاوت است. در برداشتی که بر رشد اقتصادی تاکید می‌ورزد فرهنگ هیچ نقش اساسی و مهمی ایفا نمی‌کند و صرفاً جنبه‌ی ابزاری دارد؛ ممکن است مشوق یا مانع رشد اقتصادی سریع بشود. هنگامی که نگرش‌ها و نهادهای فرهنگی راه رشد را سد می‌کنند باید از میان برداشته شوند. در چنین دیدگاهی فرهنگ به صورت چیزی پدیدار نمی‌شود که به‌طور درخود ارزشمند است بلکه وسیله‌یی در خدمت یک هدف به حساب می‌آید: حفظ و ارتقای پیشرفت اقتصادی.

اما بیش‌تر افراد از آن رو برای کالاهای و خدمات ارزش قایل هستند که به یاری آن‌ها می‌توانند با آزادی فزاینده‌یی بر اساس ارزش‌هایشان زندگی کنند. آنچه را ما - به عنوان برترین معیار - به درستی ارزشمند می‌دانیم فقط ممکن است به عرصه‌ی فرهنگ مربوط شود. برای مثال آموزش و پرورش رشد اقتصادی را تسریع می‌کند و از این لحاظ ارزشی ابزاری دارد اما در عین حال ارزشی ذاتی نیز دارد و از اجزای اساسی توسعه‌ی فرهنگی است. به همین دلیل نباید فرهنگ را به نقش فرعی عامل صرف رشد اقتصادی تنزل داد.

بنابراین در عین پذیرش نقش ابزاری بسیار گسترده‌ی فرهنگ در توسعه این نکته را هم باید پذیرفت که تمام جنبه‌های فرهنگی در ارزیابی توسعه به همین نقش ابزاری محدود نمی‌شود. فرهنگ نقشی دیگر را نیز ایفا می‌کند زیرا به خودی خود هدفی مطلوب است و به زندگی ما معنا می‌دهد. در پی‌گیری تمام هدف‌های توسعه (رشد اقتصادی، کاهش نابرابری‌ها، حفظ محیط زیست، و ...) بعضی از عامل‌های فرهنگی تأثیرات مثبت و بعضی دیگر تأثیرات منفی دارند و همین که به دلایلی این هدف‌ها را مطلوب بدانیم برای نگرش‌ها و ویژگی‌های فرهنگی‌یی نیز - به نحوی غیرمستقیم یا ابزاری - ارزش قایل می‌شویم که به تحقق هدف‌های مان یاری می‌رسانند. با این همه هنگامی که به این پرسش اساسی‌تر می‌رسیم که چرا به هدف‌های خاصی می‌پردازیم باید فرهنگ را به نحوی اساسی‌تر در نظر گیریم، آن را ابزاری در خدمت این یا آن هدف ندانیم بلکه پایه و اساس اجتماعی خود همین هدف‌ها به حساب آوریم.

توسعه‌ی انسانی فراگیر با استناد به فرد تعریف می‌شود که هم‌زمان هدف نهایی و عامل یا کارگزار اصلی آن است. در واقع مردم پویا، سرزنده، شایسته، آگاه، خوش‌خوراک، تن‌درست، و باانگیزه بهترین ضامن رشد و بهره‌وری برای هر جامعه‌یی هستند. اما افراد ذرات مستقل و خودبسته نیستند: آنان با هم کار می‌کنند و به شیوه‌های گوناگون با هم به رقابت برمی‌خیزند و ارتباط متقابل برقرار می‌سازند. فرهنگ است که مناسبات افراد را با طبیعت و محیط مادی‌شان، با دنیا و جهان تعریف می‌کند و از رهگذر فرهنگ است که آنان نگرش‌ها و باورهای خود را درباره‌ی دیگر شکل‌های زندگی گیاهی و حیوانی بیان می‌کنند. در این معنا تمام شکل‌های توسعه از جمله توسعه‌ی انسانی، با عوامل فرهنگی هم‌پیوند هستند. در واقع سخن گفتن از «پیوند میان دو عامل جدا از هم یعنی فرهنگ و توسعه‌ی اقتصادی» بیهوده است. زیرا توسعه‌ی اقتصاد و فرهنگ هر دو با هم صورت‌مندی زندگی اجتماعی مردم را می‌سازند. بنابراین فرهنگ هم ابزاری برای پیشرفت مادی است و هم هدف و غایت توسعه‌یی است که به شکوفایی همه‌جانبه‌ی زندگی انسان در تمام شکل‌های اش معنا می‌شود.

۱۱. حاکمیت اختلاف آرا در عرصه‌ی فرهنگ و علوم انسانی

ارایه‌ی تعریفی واحد و همه‌پسند از فرهنگ و توسعه امکان‌ناپذیر است. عرصه‌ی فرهنگ و علوم انسانی در تمام طول تاریخ و در تمام سرزمین‌ها محل مجادلات و برخوردهای نظری حاد دیدگاه‌های متفاوت بوده است. در مورد هرآنچه به مسایل اساسی علوم انسانی مطرح می‌شود منافع و ارزش‌های طبقات اجتماعی سراپا متفاوت‌اند. به‌جای هم‌سانی ضمنی یا آشکار داوری ارزشی درباره‌ی پژوهش و شناخت دقیق که در مبنای علوم فیزیکی - شیمیایی قرار دارد، در علوم انسانی از همان آغاز، پیش از شروع پژوهش با نگرش‌های به‌کلی متفاوتی روبه‌رو هستیم. به عبارت دیگر دخالت منافع و ارزش‌های طبقات اجتماعی در ساختار خود نظریه در عین حال عام و ناگزیر است.

۱۲. توسعه‌ی فرهنگی

توسعه‌ی فرهنگی به معنای توسعه‌ی انسان و تامین رشد و کمال آدمی در عین حال محرک و غایت توسعه‌ی اقتصادی است. توسعه یا همه‌جانبه است و یا اصلاً توسعه نیست. اگر لئوپولد سدار سنگور می‌گوید فرهنگ در بدایت هر نهایت و سیاست توسعه‌یی است که به‌درستی تهیه و تنظیم شده از این رو است که به تجربه دریافته که انسان در عین حال عامل و غایت توسعه است و موجودی تک‌بعدی نیست. به همین سبب توسعه نیز نباید تک‌بعدی باشد. در عین حال نباید برای فرهنگ معنایی به غایت محافظه‌کارانه قایل شویم. فرهنگ سرچشمه‌ی پیشرفت و خلاقیت است. همین‌که فرهنگ را دیگر به چشم ابزار صرف نگیریم و نقشی راه‌گشا، سازنده، و خلاق برای آن در نظر گیریم به‌ناگزیر باید پیشرفت فرهنگی را در خود مفهوم توسعه جای

۱۳. پویایی فرهنگ‌ها

فرهنگ هیچ ملتی ایستا یا دگرگونی‌ناپذیر نیست. برعکس هر فرهنگی در حال تغییر مدام است و بر فرهنگ‌های دیگر تاثیر می‌گذارد و از آن‌ها تاثیر می‌پذیرد و این پیوند متقابل ممکن است به شکرانه‌ی تبادلات و انتشار داوطلبانه باشد یا برعکس به نحوی ستیزه‌آمیز، با کاربرد زور و فشار صورت پذیرد. بنابراین هر فرهنگی بازتاب تاریخ، آداب و رسوم، نهادها و نگرش‌های یک کشور، جنبش‌ها، ستیزه‌ها، و پیکارهای اجتماعی آن و نیز نشان‌دهنده‌ی تناسب قوای سیاسی موجود در درون و بیرون مرزهای‌اش است. هر فرهنگی در عین حال پویا است و مدام تحول می‌یابد.

۱۴. چندگانگی فرهنگی و نقش حکومت‌ها

چندگانگی فرهنگی در تمام کشورها و در تمام دوره‌ها دیده می‌شود. اصطلاحات و عبارات مختلفی که برای انواع مختلف فرهنگ در هر جامعه‌ی به کار برده می‌شود موید همین نکته است: فرهنگ حاکم، فرهنگ محکوم، فرهنگ رسمی، فرهنگ غیررسمی؛ فرهنگ ایستا، فرهنگ پویا؛ فرهنگ پیشرو، فرهنگ واپس‌گرا؛ فرهنگ نخبگان، فرهنگ عامه؛ فرهنگ انقلابی، فرهنگ ارتجاعی؛ فرهنگ مردمی، فرهنگ ضد مردمی؛ فرهنگ سنتی، فرهنگ مدرن؛ فرهنگ دینی، فرهنگ غیردینی؛ و...

به علاوه هر کشوری ضرورتاً یک فرهنگ ندارد. بسیاری از کشورها و شاید هم بیش‌تر آن‌ها (مثل ایران) چندفرهنگی، چندملیتی، و چندقومی هستند و چندین زبان، دین، و شیوه‌ی زندگی دارند. کشور چندفرهنگی می‌تواند از کثرت‌گرایی خود بهره‌های بسیاری برد هرچند با خطر ستیزه‌های فرهنگی نیز مواجه است. در این جاست که نقش حکومت‌ها اهمیت می‌یابد. البته آن‌ها نمی‌توانند فرهنگ مردم را تعیین کنند اما می‌توانند بر آن تاثیر مثبت یا منفی بگذارند و بدین ترتیب فرایند توسعه را دگرگون سازند. اصل اساسی راهنمای ما باید احترام گذاشتن به تمام فرهنگ‌هایی باشد که حرمت‌گزار و پذیرای دیگر فرهنگ‌ها هستند. مسوولان سیاسی نمی‌توانند به زور قانون احترام را تحمیل کنند یا افراد را وادارند که در برابر فرهنگ‌های دیگر رفتار احترام‌آمیز داشته باشند، اما می‌توانند آزادی فرهنگی را به یکی از استوانه‌های دولت بدل

۱. فرهنگ‌ها اغلب واحدهای هم‌گونی نیستند. در درون یک فرهنگ واحد ممکن است تفاوت‌های فرهنگی بسیاری مثلاً از لحاظ جنسیت، طبقه، دین، زبان، و قومیت وجود داشته باشد. در عین حال ممکن است که مردمانی از یک جنس، نژاد، یا طبقه که به محدوده‌ی فرهنگ مختلفی تعلق دارند اندیشه‌ها و مجموعه‌ی باورهای مشترکی داشته باشند که موجب هم‌بستگی و اتحاد میان آن‌ها شود (مانند فرهنگ کارگری یا بورژوازی که کارگران و سرمایه‌داران کشورهای مختلف را در بر می‌گیرد).

سازند. مقامات قوای مقننه، قضاییه، و مجریه می‌توانند اصول برابری، حقوق مدنی و آزادی فرهنگی را عمل کنند.

فرهنگ ملی نیز یکپارچه نیست و متضاد است. فرهنگ ملی هرگز به تمامی فرهنگ خاص طبقه‌ی حاکم نیست و بنابراین فی‌حد ذاته و بنا به تعریف پراز تضاد و تعارض است. به عبارت دیگر در هر فرهنگ ملی، هرچند رشدنیافته، عناصر فرهنگ دموکراتیک و سوسیالیستی نیز وجود دارد زیرا در درون هر ملتی زحمت‌کشان و توده‌های بهره‌ده به سر می‌برند که شرایط زندگی آن‌ها به‌ناچار ایدئولوژی آزادی‌خواهانه و کارگری را پدید می‌آورد. ولی در هر ملت هم‌چنین فرهنگ بورژوازی دیده می‌شود (که در اغلب موارد فرهنگ ماورای ارتجاعی و نیز فرهنگ کلیسایی است) آن هم نه تنها به شکل عناصر جداگانه بلکه به شکل فرهنگ مسلط آن جامعه.

البته طبقاتی‌بودن فرهنگ از جهت محتوای فکری و سمت عملی آن است ولی روشن است که فرهنگ در کنار محتوای طبقاتی دارای یک محتوای عینی همه‌بشری نیز هست.

۱۵. ویژگی‌های آزادی فرهنگی

ویژگی‌های آزادی فرهنگی آن است که با دیگر شکل‌های آزادی شباهت کامل ندارد. در وهله‌ی نخست بیش‌تر آزادی‌ها به فرد مربوط می‌شوند - آزادی اندیشه و بیان، آزادی سفر و گردش، آزادی پرستش خدایان برگزیده، آزادی نگارش، و مانند آن‌ها. در مقابل آزادی فرهنگی نوعی آزادی جمعی است و به حق هر گروه در گزینش و پی‌گیری سبک زندگی مطلوب خود مربوط می‌شود. آزادی فرهنگی به تعبیر درست شرط شکوفایی آزادی فردی است و تعهدات ذاتی اعمال حقوق و مسوولیت‌های لازمه‌ی اختیارات را در بر می‌گیرد. حقوق فردی اساسی در زمینه‌ی اجتماعی جای دارد و با تعهد هر فرد در برابر جامعه‌ی انسانی همراه است، جامعه‌یی که یگانه بستر شکوفایی همه‌جانبه و آزاد اشخاص است.

در وهله‌ی دوم آزادی فرهنگی به تعبیر درست ضامن آزادی در تمام دیگر عرصه‌هاست و در کنار حقوق جمع، حقوق یکایک افراد را نیز حفظ می‌کند. حقوق فردی ممکن است مستقل از حقوق جمعی وجود داشته باشد اما وجود حقوق جمعی و آزادی فرهنگی ضامن مکملی برای آزادی فردی است.

در وهله‌ی سوم آزادی فرهنگی با حمایت از شیوه‌های گوناگون زندگی به تشویق آزمایش‌گری، تنوع، و خلاقیت می‌پردازد که مبانی توسعه‌ی انسانی هستند. در واقع جامعه‌های چندفرهنگی و خلاقیتی که زاده‌ی همین تنوع است این جامعه‌ها را نوآور و پویا می‌سازد و دوام آن‌ها را تضمین می‌کند.

و سرانجام آزادی عنصر اساسی فرهنگ است. به‌ویژه آزادی برگزیدن ارزش‌هایی که موظف به دفاع از آن‌ها هستیم و آزادی انتخاب زندگی مطلوب خود. یکی از اساسی‌ترین

نیازهای انسان آزادی در تعریف نیازهای اساسی خود وی است.

۱۶. رابطه‌ی فرهنگ با اقتصاد و سیاست

توسعه‌ی فرهنگی با توسعه‌ی اقتصادی هم‌پسته است. اما وجود این پیوند و هم‌بستگی نباید بهانه به دست سوداگران و سودجویان دهد تا فرهنگ را سراسر به تبعیت از احکام بازار اقتصاد بکشانند و فواید توسعه‌ی فرهنگی را صرفاً از لحاظ اقتصادی دریابند و به زبان اقتصاد توجیه و تعلیل کنند و سرمایه‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی را فقط به‌خاطر محاسن و منافع اقتصادی آن بپذیرند و جوهر معنویت را از یاد ببرند؛ در این صورت غرض اصلی را که حفظ و بهبود کیفیت زندگی است نقض کرده‌اند.

شکی نیست که توجیه و تبیین توسعه‌ی فرهنگی تنها با ضوابط و موازین اقتصادی کاری نادرست و خطرناک است - گرچه در پیوند ژرف با اقتصاد سیاسی قرار دارد - چون خوشبختی انسان و کیفیت زندگی با مقیاس پول و سود پولی سنجش‌پذیر نیست. به‌علاوه فرهنگ نیز از وابستگی کامل و اسارت‌آمیز به اقتصاد زیان می‌بیند.

در مورد رابطه‌ی اقتصاد و فرهنگ با دو دیدگاه انحرافی و یک‌سویه روبه‌رو هستیم که یکی نقش عامل و توسعه‌ی اقتصادی را مطلق می‌کند و دیگری فرهنگ را به نیرویی ذاتاً مستقل بدل می‌سازد و به آن اهمیت گزافه می‌دهد: «نظریه‌ی مبتنی بر ایجاد تغییر فقط از طریق اقتصاد و نیروهای تولیدی نوعی ماتریالیسم مکانیکی ابتدایی است و فرهنگ را نیرویی ذاتاً مستقل پنداشتن که به‌تنهایی موجب تغییرات می‌شود اعتقاد به ایده‌آلیسم ساده‌دلانه است. در واقع میان این دو قطب روابط متقابل برقرار است و هرگونه دگرگونی و تحول حاصل این روابط دوسویه است».

غالباً فرهنگ در غرب مسخر و مقهور سیستم اقتصادی و اجتماعی تولید و مصرف و مبارزات طبقاتی ناشی از آن می‌شود. فرهنگ با تاثیر و نفوذ خود ممکن است جهت رشد اقتصادی را تغییر دهد و یا برعکس نظام ارزشی نظام اقتصادی حاکم و جهت‌گیری‌های سیاسی حکومت می‌تواند نهادهای فرهنگی را به اطاعت و تبعیت از خود بکشاند و از راه اصلی که در پیش گرفته‌اند منحرف‌شان سازد.

در واقع قدرت‌های سیاسی و اقتصادی دو مرز قدرت فرهنگی هستند و حدود این قدرت نوپا را تعیین می‌کنند و به بیانی دیگر قدرت فرهنگی با قدرت سیاسی و اقتصادی محصور و محدود می‌شود. بدین معنی که قدرت سیاسی در فعالیت فرهنگی از هر لحاظ: نشر و توزیع فرهنگ، خلاقیت، و غیره اثر می‌نهد و بدین‌گونه فرهنگ دست‌آموز و مسخر مقامات سیاسی می‌گردد تا آن‌جا که ممکن است کوشش برای مصون و برکنار ماندن قلمرو فرهنگ از جنجال و بلوای سیاست‌بازان نقش بر آب شود.

ضمناً قدرت‌های اقتصادی نیز می‌کوشند از قلمرو فرهنگ به‌غایت استفاده کنند و

بدین منظور نیازهای نوینی برمی‌انگیزند که همه زاده و خواسته و پرداخته‌ی صنعت تولید اموال و خدمات فرهنگی است و تردیدی نیست که خرید و فروش این اموال و خدمات تابع اصل جلب سود و منفعت است.

در هر حال قدرت فرهنگی در دنیای مدرن باید پا بگیرد و همواره برای افزایش نفوذ و استقلال نسبی خود تلاش کند. روابط این قدرت فرهنگی با مقامات و نهادهای سیاسی و اقتصادی آمیزه‌یی است از هم‌کاری و درگیری. این قدرت فرهنگی محدود و نسبتاً مستقل دعوی آن ندارد که حتماً باید جانشین قدرت سیاسی و یا قدرت اقتصادی گردد، اما می‌خواهد که نقص‌ها، ضعف‌ها، کم‌وکاست‌ها، و خودکامی‌ها و تک‌روی‌های آن قدرت‌ها را در همه‌ی زمینه‌ها جبران و ترمیم و اصلاح کند.

در هر حال گویی قدرتی نو یا به نام قدرت فرهنگی در شرف نضج گرفتن و قوام‌یافتن است که با قدرت‌های سیاسی و اقتصادی روابطی دیالکتیکی و در زیربنای اقتصادی جامعه تأثیری اگر نه انسجام‌بخش دست‌کم قابل ملاحظه دارد. معنای این سخن می‌تواند این باشد که به‌قول امه‌سرز «روابط بین پایه و روبنا هرگز ساده نیست و نباید آن را ساده کرد زیرا تمدن هرگز خیلی اختصاصی نیست و لازمه‌ی شکفتگی‌اش مجموعه‌ی کثیری است از منابع، تفکر، سنن، اعتقادات، طرزفکرها، ارزش‌ها، مجموعه‌یی از ابزار فکری، مجموعه‌ی پیچیده‌یی از احساس و فرزاندگی و حکمت که فرهنگ‌اش می‌گوییم».

سیاست‌های رشد اقتصادی، توسعه‌ی زیرساخت‌ها و برنامه‌ها و طرح‌های بخش‌های مختلف، از تولید صنعتی و ساختمانی گرفته تا جنگل‌داری و صید و حمل‌ونقل دریایی و زمینی و هوایی، صرف‌نظر از پیوند متقابل آن‌ها با ارزش‌های فرهنگی هر محیطی، بر فرهنگ اثر مثبت یا منفی به جا می‌گذارد. به همین سبب تحلیل آثار فرهنگی پیش‌بینی‌پذیر باید در طراحی تمامی پروژه‌های توسعه جای گیرد.

در نظر گرفتن تأثیر طرح‌ها بر محیط زیست مادی آغاز شده‌است؛ باید شیوه‌هایی ابداع کنیم که تأثیر آن‌ها را بر عادات، نهادها، (و دشوارتر از همه) بر ارزش‌های فرهنگی ارزیابی کنیم. اما در چارچوب تحلیل مقایسه‌یی هزینه - سودهای اجتماعی در نظر گرفتن متغیرهای فرهنگی مانند نحوه‌ی برخورد با کار، اخلاق کار، هم‌بستگی گروهی، روابط بین اشخاص، و ارزیابی‌های مردم بسیار دشوار است. هرچند عموماً پذیرفته‌اند که نادیده گرفتن این متغیرها در بیش‌تر موارد به مسایل پیش‌بینی نشده‌یی در اجرای طرح‌ها می‌انجامد، هیچ روشی برای گنجاندن این عوامل در الگوها تدوین نشده‌است.

تحلیل مقایسه‌یی هزینه - سودهای اجتماعی صرفاً کاربرد محدود دارد و کارشناسان، پژوهش‌گران، و مدیران باید چشم‌اندازی وسیع‌تر برگزینند که مجموعه‌ی راهبردهای توسعه‌ی فرهنگی را در بر گیرد و نباید خود را به بررسی طرح‌های منفرد محدود سازند.

هدف غایی توسعه بهبود وضعیت انسان است. در عین حال انسان فراوان‌ترین منبع

کشورهای در حال توسعه است. به دو علت مردم و فرهنگشان باید در قانون فعالیت‌های توسعه قرار گیرند.

کار بر شاخص‌های انسانی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی از مدت‌ها پیش ادامه داشته‌است. اما تاکنون هیچ‌چیز نتوانسته است جای سلطه‌ی قدرت‌مند تولید ناخالص ملی را بگیرد، با وجودی که تلاش‌های متعددی برای تضعیف آن صورت گرفته‌است. یک هدف مهم شاخص توسعه‌ی انسانی آن است که سلطه‌ی انحصاری تولید ناخالص ملی را بر اذهان دگرگون کند. می‌دانیم که فقر را می‌توان با سطوح درآمد پایین از میان برداشت و درآمدهای بسیار بالا نیز ضامن جلوگیری از فقر و نکبت گسترده نیست.

بنابراین معیار اندازه‌گیری رشد اقتصادی، تولید ناخالص ملی، یعنی شاخصی صرفاً کمی و غلط‌انداز است. اما معیار سنجش توسعه‌ی فراگیر، شاخص توسعه‌ی انسانی، یعنی شاخص‌های کیفی و کمی انسانی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی است.

کمک بخش فرهنگ به تولید ناخالص ملی به میزان قابل ملاحظه‌ی بیش از آن چیزی است که عموماً تصور می‌شود. به عنوان مثال در ایالات متحد آمریکا صنعت سرگرمی و تفریحات پس از مهندسی هوا و فضا فعال‌ترین بخش در صادرات شناخته می‌شود.

اما نباید در مورد بازدهی اقتصادی هزینه‌های فرهنگی اغراق کرد چراکه ممکن است هدف‌های فرهنگی قربانی هدف‌های کاملاً تجاری شود.

همه‌ی شکل‌های بیان فرهنگی نمی‌تواند و نباید به حد ارزش تجاری تنزل یابد. تجاری‌کردن فرهنگ و هنرهای خلاق مفهوم فعالیت‌های فرهنگی را مخدوش می‌کند. هنر را در تراز کالاهای درآمدزا درآوردن، معنویت، تاریخ، و ارزش فعالیت‌های فرهنگی، یعنی جزء اصلی و حافظ ارزش‌ها و سنن جوامع محروم را از میان می‌برد. هدف‌های فرهنگی نباید در جهت مقاصد اقتصادی و شغلیابی مورد سوءاستفاده قرار گیرند گرچه به هر حال می‌توانند در راسدهای تولید فرهنگ و هنر تقویت فرایندهای سرمایه‌گذاری و یا حمایت‌ها را خواستار شوند.

برای تامین بودجه‌ی برای فرهنگ و هنر - که معضلی دایمی است - باید با این اندیشه‌ی رایج مبارزه کرد که گویی هنر و صرف هزینه برای هنر کاری غیر ضروری، تجملی، و صرفاً خالی کردن خزانه‌ی اقتصادی است.

در سراسر جهان گرایشی به تنوع بخشیدن به منابع گوناگون بودجه، چه دولتی و چه خصوصی وجود دارد که کل نظام حمایت فرهنگی را تشکیل می‌دهد.

۱۷. دولت و فرهنگ، اقتصاد بی‌بازار، حمایت بی‌دخال

شکوفایی و اعتلای فرهنگ در گرو رابطه‌ی درست میان بخش عمومی و دولت با بخش خصوصی، پدیدآورندگان، و مردم است. در این عرصه باید دو نگرش نادرست لیبرالیسم

افراطی (بازارپرستی) و دولت‌پرستی را شناسایی و طرد کنیم که هر دو پی‌آمدهای بسیار زیان‌باری دارند. در سالیان اخیر مردم سراسر گیتی نتایج شوم سیاست نولیبرالی نظم‌نوین جهانی را که بلیه‌یی جهان‌گیر است با گوشت و پوست خود لمس کرده‌اند. هنگامی که دولت‌ها در عرصه‌ی بیمارستان‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها، موزه‌ها، آزمایشگاه‌ها، و تولید فرهنگی بر اساس منطق سود و بهره‌دهی به اندیشه و عمل می‌پردازند عالی‌ترین دست‌آوردهای بشر تهدید می‌شوند. اگر نیک بنگریم خصوصی‌سازی افسارگسیخته‌ی بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، و آموزش عالی، کاهش یا قطع کمک‌های بخش عمومی به پژوهش علمی و آفرینش فرهنگی در حکم جنایت برضد نوع بشر است. اما برای مقابله با لیبرالیسم افراطی یا بازارپرستی نباید دچار خطای دیگری شد و به دولت‌پرستی یا دولت‌گرایی افراطی روی آورد که پی‌آمدهای زیان‌بارش دست‌کمی از نگرش اولی ندارد. راه‌حل درست پشتیبانی و حمایت به‌دور از دخالت بخش عمومی و دولت از پژوهش و آفرینش فرهنگی و علمی، زیر نظارت دقیق و پی‌گیر نمایندگان راستین این عرصه‌ها است. این عرصه‌ها بدون یاری منابع و نهادهای عمومی نمی‌توانند کار خود را به پیش برند. کم نیستند آثاری که ارزش آن‌ها رابطه‌ی منفی و معکوس با گستره‌ی بازارشان دارد. نمی‌توان و نباید تولید فرهنگی را به‌تمامی به دست مخاطرات بازار سپرد. وجود فرهنگ بی‌بازار فقط با حمایت دولت دمکراتیک امکان‌پذیر است. لیبرالیسم افراطی در حکم مرگ تولید فرهنگی آزاد است زیرا در آن سانسور به شکلی بسیار قاطع و گسترده از راه پول و ثروت صورت می‌گیرد. اما چنین حمایتی هنگامی که اسیر منطق حفظ قدرت و منافع و اغراض گروهی شود به نتیجه‌ی معکوس می‌انجامد. به‌ویژه در پایان قرن حاضر می‌توان مثال‌های بسیاری را از نظام‌های سیاسی مختلف ذکر کرد که به بهانه‌ی حمایت از پژوهش و فرهنگ بیش‌ترین آسیب را به آفرینش علمی و فرهنگی زده‌اند.

حمایت دولت‌ها باید به‌دور از دخالت، سلطه‌گری، و تحمیل سلیقه یا نگرشی خاص صورت گیرد. به گفته‌ی جامعه‌شناس و اندیشه‌گر بزرگ معاصر فرانسوی، پیر بوردیو: «بعضی از شرایط وجود فرهنگ انتقادی را فقط دولت می‌تواند تامین کند. ما باید از دولت بخواهیم (و حتا وادارش سازیم) که ابزار آزادی در برابر قدرت‌های اقتصادی و نیز سیاسی - یعنی آزادی در برابر خود دولت - را فراهم آورد. هنرمندان، نویسندگان، و دانش‌مندان که برخی از نادرترین دست‌آوردهای تاریخ بشر در وجودشان به ودیعه سپرده شده باید از آزادی تضمین‌شده‌ی دولت بر ضد خود دولت استفاده کنند. آنان باید هم‌زمان، بی‌ملاحظه‌کاری و بی‌غرضانه، تعهد دولت و هوشیاری در برابر تسلط دولت را افزایش دهند. به عنوان مثال در مورد کمک دولت به آفرینش فرهنگی باید هم‌زمان برای افزایش این کمک به موسسات فرهنگی غیرتجاری و برای افزایش نظارت بر کاربرد این کمک تلاش کرد. به شرط تقویت هم‌زمان کمک دولت و نظارت بر کاربرد این کمک و به‌ویژه مهار سوءاستفاده‌ی خصوصی از منابع عمومی، در عمل می‌توان از دوراهی بن‌بست دولت‌پرستی یا لیبرالیسمی نجات یافت که

نظریه پردازان لیبرالیسم می‌خواهند ما را در آن محبوس سازند».

اصل حمایت بی‌دخالت دولت از فرهنگ و هنر باید راهنمای تمامی سیاست‌های دولت در عرصه‌ی توسعه‌ی فرهنگی باشد. فرهیخته‌ترین وزیر فرهنگ قرن بیستم، آندره مالرو در ۱۹۵۲ چه خوش گفته است که: «دولت نباید در هنر هیچ‌چیزی را ارشاد کند!... دولت نه برای ارشاد هنر، بلکه برای خدمت به آن ساخته شده‌است».

علت عمده‌یی که برای توجیه و اثبات مشروعیت و حقانیت حمایت دولت از اشاعه و همگانی کردن فرهنگ می‌آورند این است که فرهنگ در دنیای صنعتی و صنعت‌زده‌ی کنونی اگر از توجه و عنایت مالی دولت بی‌نصیب بماند مقهور و مسخر صنعت و اقتصاد و تجارت می‌شود و در انجام دادن وظیفه‌ی اصلی خود یعنی در بهبود کیفیت زندگی شکست می‌خورد.

رنه ماهو Rene Maheu مدیرکل فقید یونسکو در نخستین مجمع بین‌دولتی وزرای فرهنگ جهان در ونیز (۱۹۷۰) در زمینه‌ی نقش دولت در توسعه‌ی فرهنگی سخنان بسیار مهم و مستدلی بیان کرده که در این‌جا به بخشی از آن اشاره می‌شود: «اهتمام مقامات عمومی در زمینه‌ی توسعه‌ی فرهنگ به هر شکل و صورت و در هر سطحی که باشد دو پایه و مبنا دارد: از سویی حق برخورداری از فرهنگ که نتیجه‌ی مستقیم آن وظیفه‌مندی دولت در فراهم آوردن وسایل و امکانات استفاده از این حق برای عموم مردم است و از سوی دیگر پیوند و رابطه‌یی که میان توسعه‌ی فرهنگی و توسعه‌ی عمومی هست.

مقامات عمومی می‌توانند و حتا باید در زمینه‌ی فرهنگ چنان‌که در بسیاری از زمینه‌های دیگر که با حیثیت انسانی و پیشرفت اجتماع ارتباط دارد، نقش تقویت و سازمان‌بخشی و مساعدت را که از مقتضیات و اجزای جدایی‌ناپذیر اجتماعات امروزی شده است به عهده گیرند. البته به شرطی که نقش دولت فقط به عنوان وسیله تلقی شود و دولت در ماهیت کار فرهنگی اعم از آفرینش، انتقاد، و یا فهم و دریافت و نیز به‌قصد جهت‌نمایی و یا تعیین جهت کار فرهنگی مداخله نکند.

از حیثیت انسانی و پیشرفت اجتماع سخن گفتم. در واقع این دو فکر بزرگ اصل و اساس تکامل و تحولی است که پیش‌تر از آن یاد کردم.

نخستین منبع فکری این تحول، اصلی اخلاقی و حقوقی است که از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر ناشی شده‌است. در بند ۱ ماده‌ی ۲۷ این اعلامیه می‌خوانیم: «هر شخصی حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع سهیم و شریک گردد، از هنرها و به‌ویژه از پیشرفت علمی و فواید آن بهره‌مند شود».

مطمئن نیستیم که در آن زمان وسعت دامنه‌ی این سخن را که مبشر حقی نو برای انسان، یعنی حق فرهنگ داشتن است، به تمام و کمال دریافته باشند. با وجود این نتایجی که از چنین تاییدی ناشی می‌شود... روشن است. اگر هر انسان بنا به نیاز حیثیت واقعی‌اش حق دارد که در میراث و فعالیت فرهنگی جامعه و یا اجتماعاتی که متعلق به آن‌هاست - از جمله اجتماع غایی

یعنی نوع بشر - شریک باشد و از آن بهره و نصیبی ببرد، پس مقاماتی که اداره‌ی این اجتماع را به عهده گرفته‌اند وظیفه دارند تا آن‌جا که امکانات و منابع‌شان اجازه می‌دهد وسایل این مشارکت در فرهنگ و برخورداری از آن را برای وی فراهم آورند. مسلم است که دولت در قبال افراد ملت چنین وظیفه‌ی دارد. این حق انسان و یا وظیفه‌ی دولت، هم از لحاظ حقوق اجتماعی که حق نوپای فرهنگ یکی از آن‌ها است و هم از لحاظ حقوق سیاسی مسلم است و بی چون و چرا، با این تفاوت که حقوق اجتماعی چون جدیدترند هنوز به اندازه‌ی حقوق سیاسی، چه از لحاظ نظری و چه از جهت کاربرد عملی قدرت و قوت کافی نیافته‌اند.

پس هر انسان همان‌گونه که حق استفاده از آموزش و کارکردن دارد حق بهره‌مندی از فرهنگ نیز دارد. این بدین معنی است که مقامات عمومی باید در حد امکان وسایل استفاده از این حق را در اختیار او بنهند. این نخستین پایه و هدف سیاست فرهنگی است.

اما این اصل معنای اساسی دیگری هم دارد و آن این‌که از این پس نمی‌توان فرهنگ و یا دست‌کم فرهنگی را که موضوع سیاست فرهنگی است به عنوان کاری تجملی و فاخر، مزیت سرآمدان، گنجینه‌ی از خواسته‌های گران‌بها که در تصاحب اقلیت و یا خبرگان است تلقی کرد، بلکه باید آن را چون ساحتی از زندگی انسانی که همه می‌توانند به آن دست یابند و موجب شکفتگی و تعالی و کمال‌یابی هرکس است دریافت و به کار برد. با تجلی و کشف فکر حق فرهنگ به عنوان یکی از حقوق انسان، دوران تلقی فرهنگ به مثابه شیء و قول به این‌که فرهنگ خاص سرآمدان است و هم‌چنین کناره‌گیری دولت از قلمرو فعالیت‌های فرهنگی به سر آمد. سیاست فرهنگی در وهله‌ی اول از این دو دگرگونی ناشی شده است و از همین روست که هر سیاست فرهنگی که شایسته‌ی این نام، عمیقاً مصمم به همگانی کردن فرهنگ است، بی آن‌که این امر برخلاف آن‌چه غالباً گفته‌اند به معنی مهم‌ل گذاشتن کیفیت باشد. در زمینه‌ی فرهنگ هم‌چنان که در قلمرو آموزش و پرورش و علم، هیچ ناسازگاری میان کیفیت و کمیت وجود ندارد.

منبع دیگر جریانی که رهنمون ما به مفهوم سیاست فرهنگی است فکر توسعه است. اندیشه‌ی توسعه به عنوان موضوع سیاست ملی خاصه در چارچوب نظام سازمان ملل در حدود سال ۱۹۵۰ قوت گرفت و رواج یافت... اما در این زمینه نیز طی دهه‌ی ۵۰ تا ۶۰ تحول پرمعنایی روی داد.

در واقع مفهوم توسعه گسترش، تنوع، و عمق یافت؛ تا جایی که علاوه بر جوانب منحصرراً اقتصادی بهبود مقتضیات انسانی، جوانب اجتماعی آن را نیز در بر گرفت. زیرا معلوم شد که بعضی داده‌های اجتماعی چون بهداشت، آموزش، و اشتغال از شرایط و لوازم رشدیابی اقتصادی است و ضمناً استنباطات و موجباتی که تعیین‌کننده‌ی آن باشند همه از مقوله‌ی اجتماعیات است. انسان عامل و غایت توسعه است و این انسان موجودی انتزاعی و تک‌بعدی یعنی انسان اقتصادی نیست، بلکه شخصیتی واقعی است با همه‌ی نیازمندی‌ها، امکانات، و

خواست‌های گونه‌گون‌اش.

بدین‌گونه مرکز ثقل مفهوم توسعه به‌نحوی محسوس از سطح اقتصادی به سطح اجتماعی درغلطید و امروزه به جایی رسیده‌ایم که این تحول به‌سوی هدفی فرهنگی به پیش می‌رود و راه می‌گشاید. از این پس حتا اقتصاددانان نیز می‌پذیرند که توسعه‌ی واقعی همه‌جانبه است و سخن گفتن از توسعه‌ی فرهنگی بر سبیل استعاره و مجاز نیست و توسعه‌ی فرهنگی جزء جدایی‌ناپذیر و یکی از ابعاد توسعه‌ی همگانی است.

ادامه‌دادن و دنبال‌کردن این سیر تحول و پیشرفت مفاهیم تا پایان طبیعی و منطقی‌اش که اولویت و تقدم فرهنگ است، نه تنها جا گرفتن و گنج‌آیدن فرهنگ در توسعه، کاری آسان و رغبت‌انگیز است. آری من معتقدم که روزی و شاید در آینده‌ی بسیار نزدیک همه در خواهند یافت - و آدمی سرانجام همیشه چیزهای بدیهی را کشف می‌کند - که گزینش‌های اساسی هر سیاست واقعا دمکراتیک و ملی توسعه از مقوله‌ی فرهنگی است، زیرا در بازپسین تحلیل، نظام‌های ارزشی و نه ملاحظات فنی، تعیین‌کننده‌ی آن گزینش‌ها هستند و فرهنگ چیزی نیست جز گنجینه‌ی ارزش‌ها و شعور و معرفت به آن‌ها.

در حال دولت به علت امکانات اداری و اعتباری و قدرت و نفوذی که دارد می‌تواند در امر توسعه‌ی فرهنگ و حمایت از آن مفید و موثر باشد چون در جوامع امروزی و به‌ویژه در جوامع صنعتی، فرهنگ به تنهایی بی‌کمک و دست‌گیری دولت به‌سختی ممکن است به‌عنوان ضرورتی حیاتی شناخته شود و همیشه در همه‌جا ملحوظ باشد.

همه‌ی فرهنگیان در سرتاسر دنیا از دولت توقع و انتظار دارند که امکانات آفرینش و گسترش و تقویت حیات فرهنگی را البته به‌نحوی آزاد فراهم آورد.

آینده‌ی توسعه‌ی فرهنگی به طور کلی در همه‌حال به چه‌گونگی اقدام دولت در زمینه‌ی فرهنگ بسته و پیوسته است. یعنی حیات فرهنگی ملت تحت تاثیر فلسفه‌ی اجتماعی و سیاسی دولت و حکومت، سرشار و شکوفان و پربار می‌شود و یا برعکس، دست‌کم موقتاً رو به زوال می‌نهد.

در مورد مهم‌ترین وظایف دولت در برابر فرهنگ باید گفت که این تکالیف بسیار گسترده‌تر از کمک مالی به چند دستگاه و یا بودجه‌ی فرهنگی است.

بی‌تردید دولت در وهله‌ی اول نگاهبان میراث فرهنگی است و در مرحله‌ی دوم باید بکوشد تا آموزش و پرورش، دیپلماسی، و برنامه‌های عمران و توسعه از کیفیت فرهنگی برخوردار باشند. دست‌یابی همگان به فرهنگ در کمال مساوات تنها از طریق تعلیمات از کودکان تا دانشگاه میسر است، و رعایت و تعهد این مهم نیز از وظایف دولت در جهان امروز است.

اما مسلم بودن مسوولیت دولت در برخی از بخش‌های حیات فرهنگی از قبیل حفظ میراث، پرورش هنرمندان و آفرینندگان، نشان‌دهنده‌ی این معنی است که دخالت بیش‌ترش در

دیگر امور فرهنگی جنبه‌ی استثنایی دارد و دولت استثنائاً باید در دیگر امور فرهنگی مداخله کند. دولت در سایر قلمروهای فرهنگی باید بیش‌تر مشوق، برانگیزنده، و حامی ابتکارات باشد و آن‌قدر به حمایت و کمک خود ادامه دهد تا اقدامات ابتکاری نوین نضج گیرند و قوام یابند و سرانجام دیگر به کمک و حمایت دولت احتیاجی نداشته باشند. به‌ویژه باید از راه آموزش عمومی که مسوولیت تحقق آن بر عهده‌ی دولت است به شهروندان راه کسب و پیشه کردن سلوک فرهنگی مستقل و ملازم با احساس مسوولیت را بیاموزد.

بنابراین نقش دولت در زمینه‌ی فرهنگ و امر توسعه‌ی فرهنگی باید اعمال حاکمیت در پاره‌ی امور (حفظ میراث به عنوان مثال) و تقویت و حمایت آفرینش و نوآوری و تامین آزادی بیان و قلم باشد تا به فرجام، توسعه‌ی فرهنگی با هم‌کاری و مباشرت مستقیم مردم صورت تحقق پذیرد.

در نتیجه از طرفی باید نقش دولت در زمینه‌ی فرهنگ را به حداقل لازم تقلیل داد و محدود کرد و از سوی دیگر با علم به این‌که توسعه‌ی فرهنگی اقدامی درازنفس و درازدامن است و هدف آن تقویت و غنی ساختن فرهنگ‌های گوناگون در اجتماعی آزاد است، ضروری است که دولت ماموریت و فلسفه‌ی علمی بادوامی داشته باشد تا به یمن این دوام بتواند از اختلافات عقیدتی و مرامی و هنری و حتا سیاسی‌گزند و آسیب نبیند و به کار خویش ادامه دهد.

بنابراین دو اصل زیر پایه‌ی کمک دولت به امر فرهنگ و تعیین‌کننده‌ی حدود دخالت و مباشرت و مشارکت اوست:

نخست این‌که نقش دولت بنیانی است، بدین معنی که نگاه‌داری میراث فرهنگی از وظایف دولت است و اگر از آن غافل شود ممکن است میراث تباه و فراموش و نابود گردد. هم‌چنین دولت باید برای کمک به آفرینش و پخش و نشر آفریده‌های فرهنگی اقدام کند و نقش‌اش در این زمینه جلب توجه عموم به اهمیت مساله، هشیار کردن و هشدار دادن و ترمیم و جبران بعضی زیان‌ها و کمبودهای مالی است. علاوه بر این ایجاد یا تامین شرایط لازم برای دستیابی (دمکراتیک) همگان به حیات فرهنگی و برخورداری از آن نیز با دولت است. بنابراین باید وزارت‌خانه‌ی مسوول امور فرهنگی را از هر جهت تقویت کرد: از لحاظ اختیارات، سازمان و تشکیلات، بودجه و اعتبارات، نیروی انسانی، و غیره.

دوم این‌که نقش دولت کمک و یاری‌رسانی است بدین معنی که فقط وقتی موظف و مجاز به مداخله در حیات فرهنگی است که هنوز کسی و یا مقامی دیگر قادر به تقبل این مسوولیت نیست و یا ظهور نکرده است. اما هروقت که شهروندان، جامعه، مقامات محلی، و غیره توانستند این مسوولیت را خود بر عهده گیرند دولت باید از مداخله و اقدام مستقیم در آن مورد خاص پرهیزد و کار را به مردم بسپارد. فرهنگ جزء خدمات عمومی‌بی نیست که دولت شخصا ملزم و موظف به تامین آن باشد. دولت منحصرأ باید امکانات رشد و توسعه‌ی آزادانه‌ی فرهنگ را

فراهم آورد، به پیدایی و پیشرفت هرگونه نوآوری و ابتکار و اقدام شخصی و فردی که هدف فرهنگی دارد کمک کند و مشوق این قبیل فعالیت‌ها باشد و در حد امکان از این بهره‌برد که خود جانشین این مصادر و مقامات (فردی و جمعی) گردد، و یا آن‌ها را تحت قیمومت سخت و شدید خود درآورد. نوآوری و ابتکار فرهنگی باید از خواست‌های طبیعی روزبه‌روز بجوشد و سیراب شود، چون چیزی نیست که به میل و هوس مدیران و مسوولان پدید آید و ببالد.

۱۸. دولت برای انجام دادن وظایف فرهنگی خود به چه سازمان و افرادی نیاز دارد؟
دولت برای آن‌که بتواند به وظایف و مسوولیت‌های خویش که اصولاً بنیادی و از لحاظ روش اجرا بیش‌تر از نوع کمک و معاضدت است، عمل کند، نیاز به سازمانی انعطاف‌پذیر و مردمانی واجد روحیه‌ی مناسب و سازگار با چنین کار ظریفی دارد. فرهنگ را نمی‌توان به‌عنوان مثال مانند پادگان یا گمرک اداره کرد. سازمان و تشکیلات وزارت فرهنگ باید نرم و سبک باشد. وظیفه‌ی ادارات و مدیریت‌های فرهنگ حکم راندن، امر و نهی کردن، و دستور دادن نیست بلکه بیش‌تر برانگیختن، تشویق و راهنمایی، و هماهنگ ساختن ابتکارات و اقدامات شخصی و خصوصی است. مدیران فرهنگی باید چنان عمل کنند که ارباب رجوع و مخاطبان‌شان گمان نبرند که فرمان‌بردارند، بلکه باور کنند که شهروندانی مستقل و صاحب حق‌اند.

۱۹. ضرورت برخورد انتقادی به سنت و مدرنیته
واقعیت آن است که اکثریت مردم با سنت‌های خودشان در «مدنیته» مشارکت می‌ورزند. بعضی از ویژگی‌های جامعه‌های سنتی شایسته‌ی آن هستند که دست‌نخورده باقی بمانند زیرا ممکن است به توسعه‌ی فراگیر یاری رسانند. در مقابل ویژگی‌های دیگری هستند که باید تغییر یابند و با الزامات دنیای در حال پیشرفت و دگرگونی هماهنگ شوند؛ بعضی از ویژگی‌ها هم از فرهنگ‌های دیگر گرفته شده‌اند.

سنت یا مدرنیته هیچ‌یک ایستا نیستند و از تحول باز نمی‌مانند، هیچ‌یک را نباید بی‌قیدوشرط پذیرفت. سرشت سرکوب‌گر بعضی از ارزش‌ها و آداب سنتی - یا مدرن - آشکار است. سنت ممکن است مترادف سکون، سرکوب، ایستایی، امتیازات و اعمال وحشیانه باشد؛ مدرن‌گری نیز چه‌بسا با ازخودبیگانگی، بی‌هنجاری، طرد و از دست رفتن هویت و روحیه‌ی جمعی همراه باشد. برخورد انتقادی درست و سازنده به سنت و مدرنیته مانند برخورد به هر پدیده‌ی دیگر اقدامی سه‌وجهی است که هم‌زمان حفظ و حذف و ارتقا را در بر می‌گیرد: حفظ جنبه‌های مثبت و زنده، حذف جنبه‌های پوسیده و منفی، و خلاقیت و نوآوری برای ارتقای پدیده. این اصل همواره باید راهنمای برخورد انتقادی به تمام مسایل و پدیده‌ها باشد.

۲۰. ضرورت تغییر فرهنگ سنتی در پی تحولات جدید

دگرگونی‌های پرشتاب، تاثیر فرهنگ غرب، رسانه‌های جمعی، رشد سریع جمعیت، شهرگستری، زوال روستاهای سنتی و خانواده‌ی گسترده، پیشرفت‌های علمی و فنی جدید و بی‌سابقه، گسترش ارتباطات محلی، منطقه‌یی، کشوری، و بین‌المللی، افزایش سوادآموزی، و... فرهنگ‌های سنتی را که اغلب بر پایه‌ی سنت شفاهی بنا شده‌اند دگرگون کرده‌اند.

۲۱. ویژگی‌های رفتار انسانی به‌طور عام و آفرینش فرهنگی به‌طور خاص

تغییر ناگزیر سنت‌ها که بر اثر دو رشته عامل درونی و بیرونی صورت می‌گیرد نشان‌دهنده‌ی یکی از ویژگی‌های اساسی رفتار انسانی است. به تعبیر لوسین گلدمن همه‌ی رفتارهای انسانی سه ویژگی اساسی دارند:

۱. گرایش به انطباق با واقعیت پیرامون و خصلت معنادار و عقلانی این گرایش در برابر واقعیت موجود؛

۲. گرایش به انسجام و ساخت‌آفرینی فراگیر؛

۳. خصلت پویای این گرایش، گرایش به دگرگونی و تکامل ساختار موجود.

ویژگی سوم که در توسعه و آفرینش فرهنگی نقشی مهم دارد گرایش به رفع و فراروی است، یعنی نفی و سلبیتی که خصلت فعال، دگرگون‌ساز، و عملی همه‌ی اقدام‌های تاریخی و اجتماعی نیز نمایش‌گر آن است. این گرایش به فراروی مختص آفرینش ادبی یا فرهنگی نیست بلکه سرشت‌نمای مجموعه‌ی زندگی تاریخی است... در واقع برای مطالعه و درک مجموعه‌یی از پدیده‌های انسانی همواره باید آن‌ها را از دو جنبه‌ی مکمل بررسی کنیم: در مقام فرایندهای ساخت‌آفرینی که ایجاد ساختاری جدید را دنبال می‌کنند و نیز در مقام فرایندهای ساخت‌شکنی ساختارهای قدیمی موجود. در واقع در جامعه و در طول تاریخ همواره شاهد جریان دوگانه‌ی ساخت‌شکنی و ساخت‌آفرینی هستیم. همواره برخی از گروه‌ها برای حفظ ساختارهای موجود تلاش می‌کنند و هم‌زمان گروه‌های دیگر برای تغییر آن‌ها می‌کوشند. به همین جهت جدال کهنه و نو عمری به درازای تاریخ دارد و حفظ بی‌تغییر ساختارهای کهن هرگز امکان‌پذیر نبوده است و نخواهد بود. انسان در واقع دو بعد اساسی دارد: گرایش به سازگار شدن و کنار آمدن با واقعیت موجود و گرایش به جست‌وجوی امور ممکن، در فراسوی واقع، ممکن‌ی که انسان می‌کوشد از طریق خلاقیت به آن برسد.

آفرینش فرهنگی یعنی فراتر رفتن و گذشتن به‌نحوی دیالکتیکی از فرهنگ موجود. رسالت و نقش فرهنگ بی‌تردید دیالکتیکی است، یعنی در عین حال عبارت است از برقراری اتصال و ارتباط و انکار آن یا دورتر رفتن از این استمرار و پیوستگی. آفریننده‌ی فرهنگ چیزی را بیان می‌کند که در خود و نیز در گروه‌های اجتماعی‌یی که به آن‌ها وابسته است می‌یابد. اما ضمن بیان آن‌ها و با بیان آن‌ها آن‌ها را به پهنه‌ی روشن شعور و آگاهی می‌کشاند، یعنی موجب

می‌شود که مردم به آن‌ها آگاهی یابند و بدین طریق امکان باز شدن و تحول آن مسایل را فراهم می‌آورد. پس آفریننده‌ی فرهنگ باعث پیشرفت وجدان فرهنگی یعنی ترقی آن از حد واقع تا مرز ممکن می‌تواند بود. پویایی فرهنگ در آن است که در عین حال محصول و مولد (و یا محرک) است.

۲۲. پیچیدگی عوامل موثر در زایش و رشد فرهنگ و دوگانه‌بودن آن. پویایی فرهنگی

فرهنگ حلقه‌یی از زنجیره‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی زندگی اجتماعی است اما زایش و رویش فرهنگ‌ها مقوله‌ی ویژه‌یی است که همگان برای آن نوعی استقلال قایل‌اند. البته در رشد و تکامل فرهنگ به‌صورت میراث اجتماعی که در کار تداوم و گسترش است، انواع عوامل تاثیر دارد مانند ایدئولوژی‌های مسلط بر جامعه، مشخصات جغرافیایی سرزمین، شاخص‌های قومی و نژادی، فراز و نشیب توارث، ساختار طبقاتی جامعه، مبارزات و تصادمات طبقاتی، جنگ‌ها، نیازمندی‌های پایدار و گذرا، تاثیرات طبقات مسلط و حکومت‌های ناشی از آن با روابط درونی طبقات، روابط بین‌المللی، پیشینه‌های تاریخی، و غیره. روند فرهنگ را نباید به هیچ وجه ساده کرد.

فرهنگ علاوه بر تاثیرپذیری از سایر عوامل دارای نوعی رشد درونی و نوعی توارث داخلی است. فرهنگ و فرهنگ‌ها را تحت تاثیر می‌گیرند، بسط می‌دهند، مسخ می‌کنند، می‌زیانند، می‌میرانند، می‌شکوفانند، می‌ثمرانند، و غیره. یعنی یک روند «فرهنگ‌زایی» نیز به‌شکل نسبی مستقل از بقیه‌ی عوامل تکاملی جامعه وجود دارد، مثلاً وقتی غزل‌سرایی مانند حافظ، نقاشی مانند بهزاد، خطاطی مانند میر، فیلسوفی مانند صدرالدین شیرازی پیدا می‌شود، خود این پدیده‌های فرهنگی امواجی از بازتاب نظیر در ابعاد فرهنگی تاریخ ایجاد می‌کنند و موجب اقتدار و تتبع می‌شوند.

فرهنگ از طرفی محصول تغییرات و دگرگونی‌های عوامل مادی است، از سوی دیگر این تغییرات را هشیارانه و آزادانه تحت تاثیر خود می‌گیرد و از این لحاظ نقشی سازنده و انقلابی دارد. البته منظور، فرهنگ زنده‌ی خلاق است. زیرا فرهنگ دو جنبه دارد و در مجموع هم ثابت و خواستار حفظ ارزش‌های موجود جامعه است و هم خلاق و نوپرداز. فرهنگ به‌عنوان میراث فرهنگی، سلیقه‌ساز، یعنی سرمشق و الگوی رفتار و سلوک است و به‌عنوان منظومه‌ی آفرینندگی، تغییردهنده‌ی سیر تحول و راهبر تغییرات است. در بحث از فرهنگ همیشه باید به این دو جنبه‌ی میراث فرهنگی و آفرینش فرهنگی توجه داشت. اما در واقع فرهنگ در وهله‌ی اول کشف راه‌های تازه، تأمل در اعتبار همه‌ی یافته‌ها و آموخته‌های بشری و از سر گرفتن مسایل و نگرستن در آن‌ها همواره از منظری نو و با دیدی تازه است. این دو گونه فرهنگ: ثابت و ساکن و فرهنگ نوساز، با یک‌دیگر روابط پیوستگی متقابل دارند. این خصیصه‌ی

سازندگی فرهنگ یا پویایی فرهنگی در اصل همان نواندیشی به معنای نوسازی و نقادی مثبت و سازنده است و انسان برخوردار از چنین فضیلت و جوهری فعال و خلاق و آینده‌ساز است نه هیأت‌پذیر. این جنبه‌ی فرهنگ است که ضمن اتکا بر فرهنگ مکتسب و میراث فرهنگی، پویا و زیاست، یعنی در عین حال که ناشی از تغییرات فنی و مادی است بر آن‌ها اثر می‌نهد. زیرا عامل بیداری، خودآگاهی، و هشیاری و طرح‌ریزی برای بهبود وضع است. پس این پویایی فرهنگی که از درون مردمان و گروه‌ها سرچشمه و گرمی می‌گیرد همان فرهنگ مکتسب و محصول کار گذشتگان نیست بلکه نفس خلاقیت و تحرک است و به همین سبب فرهنگ فعال خلاق نامیده شده و نقشی انقلابی دارد، یعنی عامل محرک و موثری است که ممکن است تغییرات اجتماعی برانگیزد و پدید آورد و به بیانی دیگر برای آن‌که دگرگونی و تحولی صورت پذیرد باید پویایی فرهنگی به کار افتد و ذهن و ضمیر و دل مردمان را آماده و مهیا سازد. تغییر روابط تولیدی، مناسبات اجتماعی و سازمان‌ها، وقتی ثمربخش و ماندگار می‌شوند که در عین حال رابطه با اشیا و طبیعت و هم‌نوعان در زندگی روزانه نیز دگرگون شود.

۲۳. پیوند جدایی‌ناپذیر و متقابل میان توسعه‌ی فراگیر، دموکراسی، و حقوق بشر توسعه‌ی فراگیر تا حد زیادی به معنای تضمین رعایت حقوق بشر است؛ باید برای هریک از افراد بشر امکان گذراندن یک زندگی کامل با بهره‌مندی تمام و کمال از حقوق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، مدنی، و فرهنگی فراهم آید.

امروزه دموکراسی هم مانند حقوق بشر یکی از اجزای اصلی فرهنگ مدنی جهانی نوپدید به حساب می‌آید. دموکراسی نمایش‌گر اندیشه‌های خودفرمانی سیاسی و مشارکت همه‌جانبه‌ی نوع بشر است. خود شهروندان باید درباره‌ی چه‌گونگی سامان‌دهی زندگی جمعی و آینده‌ی خویش تصمیم بگیرند، نه نخبگان یا پیشاهنگی خودگزیده.

دموکراسی در ذات خود یک ارزش است. به علاوه از ارزش‌های مهم دیگر نیز جدایی‌ناپذیر است. دموکراسی و حقوق بشر با یکدیگر ارتباطی تنگاتنگ دارند. دموکراسی زمینه‌ی مناسبی را برای حفظ حقوق اساسی شهروندان آماده می‌سازد.

میان دموکراسی و توسعه‌ی فراگیر نیز وابستگی و رابطه‌ی علت و معلولی متقابل برقرار است. در درازمدت توسعه‌ی موفق به دموکراسی بستگی دارد. توسعه‌ی فراگیر اقدامی دیوان‌سالارانه نیست که حکومت‌های مرکزی آن را به پیش برند بلکه به مشارکت فعال همه‌ی اعضای جامعه نیاز دارد. اگر مردم هم‌چون شهروندان واقعی بتوانند در تعیین جهت حرکت کشورشان و اولویت‌های توسعه‌ی آن سهم داشته باشند گرایش آن‌ها به شرکت فعال در زندگی اجتماعی بسیار افزایش خواهد یافت. آزادی اندیشه و بیان هم هدفی درخود است - و به همین عنوان جنبه‌ی از توسعه به حساب می‌آید - و هم ابزاری موثر در تقویت توسعه است.

دمکراسی نیز به توسعه وابسته است.

۲۴. ضرورت شناخت پیچیدگی‌های فرهنگی و قومی

تجربه‌ی بسیاری از کشورهای جهان نشان داده است که بسیاری از ناکامی‌ها و مصایب مربوط به توسعه از شناخت نادرست پیچیدگی‌های فرهنگی و قومی ناشی می‌شوند. قومیت یکی از عوامل تعیین‌کننده‌ی ماهیت و روند بسیاری از درگیری‌های داخلی در کشورهای مختلف جهان است زیرا طرف‌های درگیر خود را از جمله با ویژگی‌هایی مانند زبان، نژاد، یا مذهب متمایز می‌کنند. در بسیاری موارد قدرت دولتی در دست یک گروه خاص بوده و ساختار دولت بسیاری از گروه‌های دیگر را از قدرت یا نفوذ محروم کرده است. عمل‌کرد دولت به سود یا زیان برخی از گروه‌های قومی، نژادی، یا مذهبی، مذاکره در مورد منافع را بر اساس هویت قومی تشویق می‌کند و مستقیماً سبب سیاسی شدن فرهنگ می‌شود. پویایی این فرایند چنان است که وقتی یکی از گروه‌ها مذاکره را بر اساس هویت فرهنگی‌اش آغاز می‌کند گروه‌های دیگر نیز به انجام همان کار تشویق می‌شوند.

در هر حال در کشورهای چندفرهنگی و چندقومی توجه ویژه به پیچیدگی‌های این مساله از شرط‌های مهم کامیابی توسعه‌ی فرهنگی است.

۲۵. توسعه‌ی فرهنگی و حقوق فرهنگی اقلیت‌ها

مساله‌ی اقلیت‌ها نخست با از میان برداشتن موانع تبعیض‌آمیز و سپس با ایجاد مبنایی برای مشارکت کامل آن‌ها حل می‌شود. توسعه‌ی فرهنگی نیز در گرو به رسمیت شناختن و به اجرا درآوردن حقوق فرهنگی اقلیت‌ها است.

مهم‌ترین سند بین‌المللی در مورد حقوق فرهنگی اقلیت‌ها اعلامیه‌ی حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی، و زبانی است که در ۱۹۹۲ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده است. از جمله حقوقی که این اعلامیه برای اقلیت‌ها به رسمیت می‌شناسد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: حق برخورداری از فرهنگ خاص خود، حق ابراز ایمان و اجرای مراسم دینی خاص خود، حق استفاده از زبان خاص خود، حق شرکت در زندگی فرهنگی، دینی، اجتماعی، اقتصادی، و عمومی و نیز فرایند تصمیم‌گیری در مورد اقلیتی که به آن متعلق‌اند، حق ایجاد و اداره‌ی انجمن خاص خود، حق برقراری و ادامه‌ی تماس آزادانه و صلح‌آمیز با دیگر اعضای گروه خود یا شهروندان کشورهای دیگری که با آنان پیوندهای ملی، قومی، دینی، یا زبانی دارند بی‌هیچ‌گونه تبعیض.

اندیشه‌یی که در پس مساله‌ی اقلیت‌ها و حقوق فرهنگی آن‌ها نهفته است رویارویی دو برداشت از دولت است: برداشت ناسیونالیسم قومی (یا مذهبی) در مقابل برداشت دولت مدنی. آرمان دولت مدنی مستلزم احترام به علایق اعضای تمام گروه‌ها بر اساس شهروندی مشترک

است و نه پیوندهای مبتنی بر هم‌خونی واقعی یا خیالی. در این برداشت به جای ادعای گروه مسلط در مورد دسترسی ممتاز به قدرت اقتصادی و سیاسی، همه‌ی گروه‌ها از حقوق مساوی برخوردارند و به دفاع از نمادها، ارزش‌ها، و علایق خود ترغیب می‌شوند. توسعه‌ی فرهنگی زمانی صورت می‌پذیرد که نهایت دگرپذیری رعایت شود و برای توسعه‌ی حقوق فرهنگی اقلیت‌ها و مردم بومی و برای مقابله با رد یا حذف «دیگران» به‌علت تفاوت‌های فرهنگی راه‌های مناسبی پیدا گردد.

۲۶. اهمیت سیاست زبانی درست در مورد اقلیت‌ها

یکی از حساس‌ترین مسایل مربوط به اقلیت‌ها مسالهی زبان است زیرا زبان چه‌بسا اساسی‌ترین ویژگی فرهنگی هر مردمی باشد. با این همه هنوز هم سیاست زبانی مانند سیاست‌های دیگر در بسیاری از کشورهای جهان به‌عنوان ابزار سلطه، تفرقه، و ادغام فرهنگ‌های دیگر به کار می‌رود. در این مورد حقوق زیر ضروری است: حق سخن گفتن به زبان خاص خود، وضعیت رسمی و قانونی زبان‌های اقلیت، آموزش و کاربرد زبان اقلیت‌ها در مدارس و نهادهای دیگر و نیز در رسانه‌های گروهی و در یک کلام حقوق مساوی برای اقلیت‌ها و اکثریت.

سیاست روشن‌بینانه در برخورد با اقلیت‌ها حفظ زبان آن‌ها و در عین حال کمک به آن‌ها برای ورود به اجتماع بزرگ‌تر است. مدارس باید چندین زبان به‌ویژه زبان محلی (یا اقلیت) و زبان اکثریت یا رسمی را آموزش دهند تا مردم امکان ارتقای توانایی‌های خود را به دست آورند.

۲۷. اهمیت پرورش خلاقیت در توسعه‌ی فرهنگی. ضرورت پرورش خلاقیت در هرکس، همه‌جا و هروقت

قرن بیستم کل سیاره‌ی ما را از جهان محدود یقین‌ها به جهان نامحدود پرسش‌ها و تردیدها تبدیل کرده است. مفهوم پویای واژه‌ی فرهنگ در معنای آغازین آن دوباره باید رواج یابد. فرهنگ در بیش‌تر زبان‌های اروپایی به معنای «کشت» و «پرورش» بوده است. امروزه پرورش خلاقیت انسان اهمیت حیاتی دارد زیرا در دنیای کنونی که دنیای تغییرات سریع است، افراد، جماعت‌ها، و جامعه‌ها فقط با تخیل خلاق و ابداع می‌توانند با نوآوری‌ها هم‌گام شوند و واقعیت زندگی خود را دگرگون سازند.

بنابراین مفهوم خلاقیت باید گسترش همه‌جانبه بیابد و به گسترده‌ترین معنا به کار گرفته شود، نه فقط در مورد آفرینش شکل‌ها یا آثار هنری جدید، بلکه برای یافتن راه‌حلی برای تمام مسایل. خلاقیت فقط به عرصه‌ی هنر محدود نمی‌شود، برای صنعت، تجارت، آموزش و پرورش، و توسعه‌ی جمعی و اجتماعی نیز حیاتی است.

انسان تا کنون بیش‌تر در به‌کارگیری خلاقیت خود در هنر، علم، و فن‌آوری موفق بوده است تا در ابداع و نوآوری‌های اجتماعی. هر جامعه‌یی با نشان دادن خلاقیت است که هدف‌های‌اش را تحقق می‌بخشد. خلاقیت و فرایندهای سازمانی باید در هم آمیزند و با هم سازگار شوند تا نهادهای اجتماعی به بازدهی کامل دست یابند. بنابراین خلاقیت چیزی خاص، منحصر به آدم‌هایی خاص، در موقعیت‌های خاص نیست بلکه به همه تعلق دارد.

اما کاربرد گسترده‌ی این واژه نباید ما را از توجه به معنای آغازین آن بازدارد: ساختن و نوآوری، هم در عرصه‌ی فردی و هم جمعی. گروه‌ها و نهادها و سازمان‌های انسانی همگی می‌توانند خلاق باشند. منظور فقط این نیست که افراد تشکیل‌دهنده‌ی آن‌ها خلاق هستند، بلکه این نیز هست که آن‌ها به‌عنوان جمع می‌توانند شیوه‌های جدیدی از هم‌زیستی و سمت‌گیری جدیدی را به وجود آورند. این توانایی‌ها را نه می‌توان تحمیل کرد و نه می‌توان آموزش داد بلکه باید «پروراند». همه‌ی انسان‌ها بالقوه خلاق‌اند. این توانایی را باید به‌خوبی پرورش داد تا از قوه به فعل درآید.

۲۸. خلاقیت هنری: جواهری نادر

درست از آن رو که روی‌کرد خلاق آموختنی یا فرمایشی نیست باید هر جا که نمود پیدا می‌کند آن را پرورانیم. در واقع خلاقیت هنری به‌رغم توانایی کلی آن در محیطی مناسب آن‌قدر نادر است که باید هر جا جرقه می‌زند به آن بدمیم به این امید که شعله‌ور گردد. روشن است که خلاقیت در محیطی مناسب رشد می‌کند اما خلاقیت پیش‌بینی‌ناپذیر و تعریف‌ناپذیر هم هست. پرورش همه‌جانبه‌ی خلاقیت هنری از اصول مهم توسعه‌ی فرهنگی است.

۲۹. ضرورت آزادی و استقلال هنر و علم و اندیشه و ضرورت مبارزه با جزم‌اندیشی

جزم‌اندیشی با پیوندهای فشرده بین اندیشه و نهادهای سیاسی یا اجتماعی تعریف می‌شود، پیوندهایی که جزم‌اندیشی را هنگامی رواج می‌دهند که این نهادها از پیشرفت انتقادی و برخورد انتقادی اندیشه جلوگیری می‌کنند. البته همکاری و پیوند تنگاتنگ میان اندیشه و واقعیت ضروری است اما به این شرط که فشار نهادهای سیاسی، عقیدتی، یا اجتماعی بر اندیشه بسیار ناچیز باشد یا به‌تمامی محو گردد. اندیشه باید با آزادی و استقلال کامل در عرصه‌ی درونی خاص خود و در پیوند فشرده با واقعیت پیشرفت کند. یکی از شکل‌های به‌ظاهر کم‌خطر این نوع جزم‌اندیشی - شکلی که در واقع بسیار خطرناک است اما در هر حال جنبه‌ی فرعی دارد - امتیازهای نهادهای اجتماعی، سیاسی، عقیدتی، موقعیت‌های برتر، نفوذ، امکانات کار، و اعتباراتی است که در اختیار پیروان ایدئولوژی و نظرگاه خاصی گذاشته می‌شود و تردیدی نیست که هم دخالت مستقیم نهادهای گوناگون در بعضی از موقعیت‌ها و هم امتیازها و تحکیم موقعیت اجتماعی و وسایل کار در موقعیت‌های دیگر همواره برای عده‌یی فریبندگی بسیار دارد و کمابیش در جایی نمودار می‌شود که قدرت و نهادهای دولتی به حمایت

از برخی آموزه‌ها و نظریه‌ها و تهدید یا مخالفت با آموزه‌ها و نظریه‌های دیگر می‌پردازند. در نتیجه اندیشه همواره باید از رهگذر رویارویی با مخالف‌ها، پذیرش دشواری‌ها، تلاش برای پایداری و تسلیم نشدن به پیش‌برود و خود را استوار سازد.

در عرصه‌ی روان‌شناختی باید گفت که داشتن اعتقادات و باور به درستی بعضی از اندیشه‌ها یا نظریه‌ها - البته تا هنگامی که تجربه آن‌ها را رد نکرده است - به معنای جزم‌اندیشی نیست. بلکه جزم‌اندیشی هنگامی روی می‌دهد که خود انسان از پیدا کردن نقطه‌ی ضعف اندیشه‌اش خودداری ورزد، انتقادهای دیگران و آرای مخالفان را نادیده بگیرد و از همه بدتر به آنان گوش فرا ندهد و امکان سخن گفتن را از آنان بگیرد.

همواره در هر نظریه‌ی که به پشتیبانی از قشرهای حاکم بیردازد و حمایت آن‌ها را طلب کند گرایش‌هایی به سمت جزم‌اندیشی وجود دارد. در واقع همیشه باید بر ضد هرگونه دخالت غیرفکری، غیرنظری، و غیرهنری در حیات اندیشه و علم و هنر پیکار گردد.

کار پژوهش علمی نیز مستلزم آزادی و استقلال از هرگونه دخالت خارجی است و به علاوه از پژوهش‌گر نمی‌خواهد که از هرگونه ایدئولوژی دست بکشد بلکه خواستار آن است که او با تمام توان تلاش ورزد تا در کار خود ایدئولوژی را تابع واقعیت‌های مورد بررسی کند. این‌ها الزامات پژوهش بی‌غرضانه هستند.

۳۰. تاثیر تحولات جدید بر استقلال فزاینده‌ی بیان هنری و گسترش دامنه‌ی بیان

فرهنگی

بیان فرهنگی هم‌چنین قلمرویی است برای بیان و انتقال تجربه، قلمرویی که اوضاع و احوال، حوادث و کشمکش‌های هر روزه‌ی زندگی خصوصی، عمومی، و اقتصادی به آگاهی درمی‌آیند، شکل می‌گیرند و پشتوانه‌ی گفت‌وگو و ابتکارهای اجتماعی می‌شوند. دگرگونی‌های اجتماعی پنج دهه‌ی گذشته در سراسر دنیا، به‌ویژه در غرب، به استقلال فزاینده‌ی بیان هنری انجامیده است. آنچه پیش‌تر بخشی جدایی‌ناپذیر از رشته‌ی در هم تنیده‌ی فرهنگ نمودار می‌شد - به عنوان مثال عرصه‌ی زیبایی‌شناسی - اینک جداگانه در نظر گرفته می‌شود. این امر تا حدی در حکم فرجام فرایندی از عرفی شدن و دنیوی شدن است که در طی آن مواردی که پیش‌تر جنبه‌های جدایی‌ناپذیر زندگی آیینی یا مذهبی بوده‌اند به شکل‌های زیبایی‌شناختی بدل شده‌اند. این فرایند با ظهور نهادهایی چون وزارت فرهنگ، موزه، نمایش‌خانه‌ها، انجمن‌های فرهنگی، موسسات انتشاراتی، انجمن‌های ادبی، و جز آن‌ها همراه بوده است. این فرایند تفاوت‌یابی به گسترش شکل‌های جدیدی از بیان‌گری و گفتار انجامید. و نه تنها صورت‌های نوی از فریب و مهار اندیشه‌ها را به وجود آورده بلکه امکانات جدیدی برای برقراری ارتباط، فهم، و عمل نیز فراهم کرده است.

۳۱. مشکلات هنرمندان در دنیای جدید و ضرورت حمایت از آنان

به‌رغم تاثیر انسانی و انسان‌ساز کار خلاق فرهنگی افراد هنرمند و دیگرانی که آرزوها و تصورات جمعی را نمایندگی می‌کنند غالباً در بسیاری از نقاط دنیا آماج سرکوب و ستم قرار می‌گیرند. درست از آن‌جا که هنرمند با طرح پرسش‌های جدی و خودداری از پاسخ‌های پیش‌پاافتاده آن‌چه را دیگران به خاموشی احساس می‌کنند پیوسته و با صراحت بیان می‌کند، با خشم کسانی روبه‌رو می‌شود که نفع خود را در پاسخ‌های پیش‌پاافتاده می‌بینند تا حدی که در صدد برمی‌آیند تا هنرمند را منصرف یا حتا نابود کنند. هنرمندان امروز با پافشاری بر اصل مکالمه و دگرپذیری خودبه‌خود حق بهره‌مندی از تفاوت و مخالفت‌ورزی را نمایندگی می‌کنند و در چهارگوشه‌ی گیتی بر حق خود بر الهام از منابع گوناگون و برای بیان هنر خود بر اساس متنوع‌ترین پایه‌ها با سنت پرستان رویارویی می‌کنند و با نوآوری‌های دوران‌ساز خود فرهنگ بشری را به پیش می‌برند.

۳۲. نقش مردم و عامل‌های فرهنگی در انتقال فن‌آوری‌های جدید

امروزه توسعه‌ی فراگیر بدون بهره‌مندی از آخرین دست‌آوردهای جهانی بشر در زمینه‌ی فن‌آوری‌های جدید امکان‌ناپذیر است. اما انتقال این فن‌آوری‌ها از عرصه‌ی جهان‌نگامی با موفقیت روبه‌رو می‌گردد که عامل‌های فرهنگی در تدوین سیاست‌های توسعه به‌روشنی و با دقت در نظر گرفته شوند.

با توجه به گزینش‌های امکان‌پذیر کنونی، قدرت فقط به مهارت فن‌آوری بستگی ندارد بلکه به جذب هم‌زمان توانایی‌های اجتماعی و فن‌آورانه، به ایجاد منابع فرهنگی ضروری برای استفاده از این توانایی‌ها و به برقراری هم‌کاری در عرصه‌ی محلی و جهانی بستگی دارد. مردم و مهارت‌های آنان محور تغییر و انتقال نیستند. به دست آوردن دانش فنی و پیوند سریع آن با خواست اجتماعی به یاری سازمان اجتماعی کارآمد و انعطاف‌پذیری فرهنگی ممکن می‌گردد. در جریان این تغییر و انتقال ذهنیت مردم که در پرتو آموزش‌های علمی و فرهنگی، جریان‌ات فن‌آورانه را به تصرف خود درآورده و قادر به نهادینه ساختن آن‌ها است اهمیت بسیار بیش‌تری دارد تا صرف انتقال مصنوعات فن‌آورانه از جایی به جای دیگر.

۳۳. نقش توسعه‌ی فرهنگی در کاهش

اگر جامعه محیطی بیافریند که در آن توانایی‌های خلاق افراد پرورش یابد کاهش فقر امکان‌پذیر می‌شود. تلاش برای محو فقر باید بُعد فرهنگی نیز داشته باشد. کافی نیست که به فقرا فقط کمک مادی بشود. به آنان باید به‌قدر کافی اختیار داده شود تا برداشت‌شان را از خودشان به عنوان انسان‌های ناتوان و غیرموثری که در دنیایی بی‌اعتنا زندگی می‌کنند، تغییر دهند.

۳۴. مشارکت همه‌جانبه و استقلال شهروندان و دموکراسی، لازمه‌ی توسعه‌ی فراگیر و توسعه‌ی فرهنگی است

مسأله‌ی مشارکت همه‌جانبه هم برای فرهنگ اساسی است و هم برای توسعه. هرچه تمامیت‌خواهی یک نظام بیش‌تر باشد به همان نسبت تمرکز قدرت در دست نخبگان حاکم نیز بیش‌تر خواهد شد و فرهنگ و توسعه نیز بیش‌تر به منافع تنگ و محدود خدمت خواهد کرد. فرهنگ را «تازه‌ترین و پیشرفته‌ترین وسیله‌ی ارتقای امنیت و استمرار زندگی» تعریف کرده‌اند. فرهنگ در این معنا پویا و باز است و بر کیفیت‌های انعطاف‌پذیر و غیراجباری تاکید دارد. اما وقتی در خدمت منافع تنگ و محدود قرار گیرد ایستا و منجمد می‌شود، جنبه‌های پردکننده‌ی آن برجسته می‌گردد، و لحن سرکوب‌گرانه به خود می‌گیرد. در این حال ممکن است «فرهنگ ملی» به وصله‌ی ناجوری از وقایع تاریخی به دقت برگزیده و ارزش‌های اجتماعی تحریف شده تبدیل گردد که به قصد مشروعیت بخشیدن به سیاست‌ها و اعمال صاحبان قدرت ساخته شده است. در همان حال توسعه نیز ممکن است به معنای تقلیل‌یافته‌ی رشد اقتصادی صرف گرفته شود. آمار نیز که اغلب اثبات‌نشدنی است در بوق و کرنا دمیده می‌شود تا کارایی اقدامات رسمی نشان داده شود....

برای دست یافتن به توسعه‌ی انسانی فراگیر، یعنی «توسعه‌ی مردم برای مردم و توسط مردم» دموکراسی به عنوان نظامی سیاسی که هدف‌اش مشارکت همه‌جانبه‌ی شهروندان است، ضرورت دارد. توسعه‌ی راستین انسان‌ها مستلزم چیزی بسیار بیش از رشد اقتصادی صرف است. محور چنین توسعه‌ی باید احساس استقلال و شکوفایی درونی باشد. در دنیایی که قدرت سبب‌ی غالباً با استبداد و حاکمت نخبگان محدودنگر مترادف است تنها چنین درکی است که حفظ جایگاه والای ارزش‌های فرهنگی را تضمین می‌کند. مسأله‌ی محوری زمانه‌ی ما مشارکت مردم در دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی است. ایم امر فقط با ایجاد جوامعی ممکن خواهد شد که ارزش انسانی را برتر از قدرت، و آزادی را برتر از مهار انسان بشمارند. در این الگو توسعه مستلزم دموکراسی و استقلال راستین شهروندان است. با تحقق چنین الگویی، فرهنگ و توسعه دست به دست هم خواهند داد تا محیطی را به وجود آورند که در آن ارزش یکایک آدمیان حفظ خواهد شد و هر انسانی می‌تواند توانایی‌های خود را شکوفا سازد.

۳۵. نقش پیکار با تبعیض جنسی در توسعه‌ی فرهنگی و توسعه‌ی فراگیر

پاک‌سازی تمام عرصه‌های زندگی خصوصی و اجتماعی از جلوه‌های تبعیض میان زن و مرد لازمه‌ی هرگونه پیشرفت مهمی در جامعه است. همان‌گونه که در گزارش توسعه‌ی انسانی سال ۱۹۹۵ آمده است: «اگر در توسعه‌ی انسانی مسأله‌ی برابری زن و مرد در نظر گرفته نشود، اصل توسعه به مخاطره خواهد افتاد».

یکی از اقدامات مهم برای تامین برابری میان زن و مرد که جنبه‌ی فرهنگی دارد تقویت نظام‌های موجود برای جمع‌آوری اطلاعات تفصیلی در مورد خشونت علیه زنان و انعکاس آن در افکار عمومی به منظور تاثیرگذاری بر افکار عمومی برای تغییر و اصلاح وضعیت است. این اطلاعات باید شامل مواردی از جمله کشتن دختران، سقط در مواردی که جنین دختر باشد، سوءاستفاده و تحقیر و تجاوز جنسی، تجارت زنان، و خشونت‌های خانگی باشد. حقوق زنان جزء جدایی‌ناپذیر حقوق اساسی بشر و حقوق فرهنگی است و این اصل باید از دوران کودکی و بدون در نظر گرفتن جنسیت آموزش داده شود. برنامه‌ریزی توسعه باید بر محور تساوی بین زن و مرد و مسایل فرهنگی باشد. به همین سبب باید برای بسیج زنان راهبردهایی پیش‌بینی شود و آنان از دامنه‌ی اختیارات‌شان به عنوان آفرینندگان و حاملان فرهنگ در فرایند تحولت اجتماعی و به‌ویژه در عرصه‌های زیر آگاه گردند:

- جمع‌آوری و انتقال دانش زنان در کلیه‌ی زمینه‌ها؛
- سهم فرهنگی زنان در هنرها، صنایع دستی، شعر، و سنت‌های شفاهی؛
- ابتکارات زنان در رسانه‌ها و هنرها؛
- بزرگداشت زنان پیشرو و زنانی که در زمینه‌های علوم، آموزش، خدمات اجتماعی، هنرها، و فرهنگ مردمی نوآوری‌هایی داشته‌اند؛
- تشویق زنانی که به صورت گروهی در زمینه‌ی مناسبات متقابل فرهنگ و توسعه فعالیت دارند و حمایت از فعالیت‌های آنان؛
- مشارکت زنان در تصمیم‌گیری‌ها در کلیه‌ی زمینه‌ها و تمامی سطوح؛
- نقش زنان در گسترش بهداشت؛
- نقش و جایگاه زنان در مدیریت فعالیت‌های اقتصادی؛
- الگو قرار دادن نقش زنان برجسته برای تشویق و گسترش ابتکارات زنان.

۳۶. کارکردهای مهم فرهنگ

فرهنگ به تمامی تخیل، تفکر، و رفتار ما شکل می‌بخشد. فرهنگ انتقال رفتار و همچنین منبع پویای دگرگونی، آفرینش، آزادی، و بیداری فرصت‌های نوآوری است. فرهنگ برای گروه‌ها و جوامع، منبع انرژی، الهام، و توانمندی و نیز دانش و پذیرش تنوع است. عوامل فرهنگی به نحوه‌ی تلقی جوامع از آینده‌ی خود و به انتخاب وسایل دستیابی به آن آینده شکل می‌بخشند.

۳۷. رابطه‌ی متقابل توسعه‌ی اقتصادی و فرهنگ

توسعه‌ی اقتصادی با توسعه‌ی فرهنگی پیوستگی و رابطه‌ی متقابل دارد. فرهنگ که به معنای

بسیار محدود به مجموعه‌ی ارزش‌ها، نمادها، آیین‌ها، و نهادهای جامعه گفته می‌شود بر نتایج و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی تاثیر می‌گذارد؛ فعالیت اقتصادی ممکن است جنبه‌های گوناگون فرهنگ را تضعیف یا برعکس، تقویت کند. در فرهنگ میرنده، منجمد، سرکوب‌گر، و بیدادپیشه توسعه‌ی اقتصادی محکوم به شکست است. اما فرهنگ زایا، پویا، آزادپیشه، و عدالت‌گر ضامن و لازمه‌ی توسعه‌ی اقتصادی است.

۳۸. ضرورت گسترش و تقویت پژوهش‌های میان‌رشته‌یی برای توسعه‌ی فرهنگی
توسعه‌ی فرهنگی به دلیل پیچیدگی ابعاد و ماهیت چندرشته‌یی خود نیازمند گسترش پژوهش‌های میان‌رشته‌یی است که متغیرهای برگرفته از رشته‌های گوناگون مانند فرهنگ، توسعه و شکل‌های سازمان‌دهی سیاسی را به هم پیوند می‌دهند. هدف چنین پژوهش‌هایی بررسی ابعاد گوناگون توسعه‌ی فرهنگی و پاسخ‌گویی به این پرسش محوری است که برای توسعه‌ی فراگیری که کثرت‌گرایی فرهنگی را رعایت کند چه سیاست‌هایی باید در پیش گرفته شود.

۳۹. فواید آموزش پایه‌ی همگانی برای توسعه‌ی فراگیر
آموزش پایه برای عموم به خودی خود یک هدف است. دسترسی به ذخایر دانش بشری حق هر انسانی است. آموزش به افزایش و بهبود تولید می‌انجامد. نیروی کار بهره‌مند از تغذیه‌ی مناسب، هوشیار، تحصیل‌کرده، دوره‌دیده، سالم، و بانگیزه بسیار کارا تر است تا نیروی غیرماهر، گرفتار سوءتغذیه، ضعیف، بیمار، بی‌تحرك، و بی‌انگیزه. آموزش به کاهش میزان تولیدمثل می‌انجامد، زیرا والدین تحصیل‌کرده خانواده‌ی کوچک‌تری می‌خواهند. آموزش دختران و زنان به‌ویژه موجب کاهش مرگ‌ومیر نوزادان، کاهش باروری، کاهش بیماری، کاهش میزان ترک تحصیل، آموزش بهتر فرزندان، کاهش کار کودکان، کاهش نابرابری‌ها، و تحرك شغلی بیش‌تر خواهد شد. آموزش و تحصیل برای محیط زیست مفید است. افراد فقیر و تحصیل‌نکرده قربانی و مسبب اصلی نابودی محیط زیست محلی به شکل‌های مختلف هستند. آموزش ابتدایی همگانی و اجباری در سراسر جهان باید بر رشد اقتصادی مقدم باشد.

۴۰. کودکان، آموزش، فرهنگ، و توسعه‌ی فراگیر
در برنامه‌های توسعه در مورد کودکان به‌ویژه باید سه کار زیر را انجام داد:

- آموزش پایه‌ی رایگان و اجباری.
- حمایت از آنان در مقابل گرسنگی، بیماری، و بهره‌کشی. کودکان آسیب‌پذیرترین اعضای خانواده‌ی انسانی و در عین حال سازندگان آینده‌ی جامعه هستند.
- شنیدن حرف‌های خود کودکان. شاید سازنده‌ترین برخورد، همین کار باشد. کودکان بهترین

وکیل‌های خود و حتا بهترین وکیل‌های دیگران هستند.

گوش سپردن به صدای کودکان مستلزم آن است که آنان بتوانند حرف‌های خود را به گوش دیگران برسانند. در موسسات فرهنگی و در رسانه‌ها خلاقیت و توانایی کودکان برای کمک به توسعه‌ی فرهنگی باید به‌روشنی تشخیص داده شود و تقویت گردد. بیان هنری با کودکان یا برای کودکان نیز باید تشویق شود.

از سوی دیگر کودکان حاملان سنت‌های فرهنگی‌یی هستند که به نسل‌های گذشته پیوندشان می‌دهد. آنان همواره باید این سنت‌ها را بر حسب زمان و مکان دوباره تفسیر کنند و با نیازهای خود سازگار سازند و به این ترتیب نوآوری‌های فرهنگی آینده را پایه‌ریزی کنند. پرورش کودکان ممکن است در موقعیت‌های متنوع غیررسمی، مثلاً از طریق بازی نیز انجام گیرد. بازی به واسطه‌ی برقراری پیوند میان ارتباطات و خلاقیت، آزادی و انضباط شخصی، در پرورش کودک و کمک به احساس تعلق وی به فرهنگ و جامعه‌اش بسیار ارزش‌مند است. شبکه‌ی کتابخانه‌های اسباب‌بازی که در سال ۱۹۸۶ به ابتکار آرژانتین، برزیل، کلمبیا، و اروگوئه تشکیل شد نشان می‌دهد که چنین نهادهایی قادرند کاری بیش از رفع کمبودهای نظام آموزشی رسمی انجام دهند: آن‌ها همچنین می‌توانند به حل برخی از مشکلات جدی کشورهای رو به رشد مانند ترک تحصیل، بی‌سوادی، بزه‌کاری نوجوانان، و حاشیه‌نشینی یاری رسانند و پرورش افرادی خلاق‌تر و متکی‌به‌نفس‌تر را که برای کمک به جامعه آمادگی بیش‌تری دارند تشویق کنند.

نظام آموزشی پویا و کارآمد می‌تواند بر سنت‌هایی استوار باشد که شخصیت و هویت افراد را نسل‌به‌نسل می‌سازند. بدون آموزش ما میراث فرهنگی خود را به فراموشی می‌سپریم و فرهنگ‌هایی ساختگی را می‌آموزیم. بازی‌های سنتی - چه کلامی و چه بدنی - را می‌توان در برنامه‌ی درسی و در ساعت تفریح گنجاند. این نکته در مورد تهیه‌ی غذاهای سنتی یا انتقال گنجینه‌ی سرشار ادبیات شفاهی در قالب داستان‌ها، ترانه‌ها، مراسم آیینی و شعرها نیز صادق است. در مورد تمام این سنت‌ها باید پژوهش‌های مستندی صورت گیرد، نتیجه‌ی آن‌ها منتشر، و در برنامه‌ی آموزشی گنجانده شود.

اصل کثرت‌گرایی همراه با اصول دموکراسی و حقوق بشر باید به کودکان نیز آموزش داده شود. آموزش و پرورش باید احترام به کثرت‌گرایی فرهنگی را تقویت کند. در این کثرت‌گرایی دگرپذیری فرهنگی بر پذیرش منفعلانه‌ی حق دیگر گروه‌های فرهنگی به‌ویژه اقلیت‌ها استوار نیست بلکه مستلزم شناخت فعال و همدلانه‌ی فرهنگ‌هایی است که به احترام و تفاهم متقابل می‌انجامد.

این شناخت و پذیرش تا حدید حاصل جهانی شدن اقتصاد است. ارتباطات اقتصادی عمیق‌تر میان کشورهای همجوار، اتحادهای تجاری چندجانبه، و همچنین بازارهایی که به‌تازگی سر برآورده‌اند آگاهی‌های جدیدی از تنوع و وابستگی متقابل فرهنگی به ما می‌دهند.

احترام، تفاهم، و درک متقابل برای رسوم محلی پیش‌شرط کار مشترک است. ولی کثرت‌گرایی در امر آموزش همچنین ترجمانی است از تمایلات طبیعی کودکان. جوانان، نوجوانان، و کودکان پذیرا و خواستار تنوع هستند. پاسخ طبیعی آنان به هر چیز متفاوت کنجکاوی و سپس جست‌وجو و کاوش است. کودکان مشتاق فهمیدن و لذت بردن از کشفیات جدیدشان هستند. مدارس می‌توانند برخورد مثبت به تنوع و دگرپذیری را تشویق کنند. در دنیایی چندفرهنگی و چندزبانی هر قدر زودتر کودکان و جوانان را با زبان‌های دیگر آشنا کنیم، نتایج بهتری به دست خواهیم آورد.

۴۱. جوانان و توسعه‌ی فرهنگی

اصول سیاست فرهنگی در مورد جوانان باید به نحوی تدوین شود که توانایی آنان را برای درک دگرگونی، تفکر انتقادی درباره‌ی جهان، و مشارکت کامل در حیات حال و آینده‌ی جامعه تقویت کند. آگاهی و شور و شوق سیاسی جوانان در بسیاری از موارد بیش‌تر از والدین‌شان است؛ جوانان توانایی و اراده‌ی ضروری برای مشارکت مستقل و فعالانه در حیات مدنی و فرهنگی را دارند و می‌خواهند در روند تصمیم‌گیری‌ها نقش ایفا کنند.

راهبردهای فرهنگی باید توسط جوانان و برای آنان تدوین شود. جوانان باید در تهیه، تدوین، و اجرای تمام برنامه‌های مربوط به خودشان شرکت داشته باشند. از آن‌جا که سواد و آموزش پیش‌شرط هرگونه مشارکت دمکراتیک است نیروی نهفته‌ی جوانان فقط با مردمی ساختن دست‌یابی به آموزش و پرورش تحقق می‌یابد.

استعدادهای و خلاقیت‌های هنری و فرهنگی جوانان نیز باید به روشنی شناخته و تشویق شود. دسترسی جوانان به فن‌آوری کامپیوتر، تجهیزات و دانش فنی، افزارهای الکترونیکی، شبکه‌ها و بانک‌های اطلاعاتی باید تسهیل شود. برای آن‌که جوانان بتوانند از نویدهای بزرگراه‌های اطلاع‌رسانی آینده درباره‌ی ترویج گونه‌گونی، آزادی بیان، مشارکت همه‌جانبه، و تقویت توانایی‌های‌شان بهره‌مند شوند نخست باید به این بزرگراه‌ها دسترسی بیابند.

جوانان باید به نحوی پرورش یابند که بتوانند اطلاعات و ارزش‌های تبلیغ شده در رسانه‌های جدید و صنایع تفریحی را با دید انتقادی ارزیابی کنند. تعلیم و تربیت باید توانایی‌های شناختی - عاطفی و روانی - حرکتی جوانان را به یک سان پرورش دهد و آنان را به عنوان افراد خلاق و مسوول به تفکر و عمل وادارد.

در آموزش جوانان نباید از این نکته‌ی مهم غافل شد که دنبال کردن رشد صرفاً اقتصادی، تکامل و تعالی شخصیت آنان را که اساس هر طرح آموزشی است نادیده می‌گیرد. تعلیم و تربیت فرایندی یکپارچه است که هدف‌اش انتقال دانش و ارزش‌ها، ایجاد مهارت‌ها، و پرورش و به کمال رساندن افراد در تمامی زمینه‌ها است؛ این فرایند را نه می‌توان از فرهنگ، که آموزش مهم‌ترین وسیله‌ی پخش و نوسازی آن است، جدا کرد و نه از توسعه که یکی از عوامل

عمده‌ی آن است. سیاست‌ها باید در جهت تاکید بر اهداف انسان‌دوستانه و سازنده‌ی آموزش، و تشویق به نوآوری و خلاقیت باشد. آموزش باید آگاهی ببخشد، اطلاعات واقعی را در اختیار جوانان قرار دهد، و در عین حال باید آنان را بسازد و به اعمال‌شان معنایی ببخشد تا بتواند برای فعالیت جوانان در راه دنبال کردن هدف‌های مطلوب انسانی و اجرایی الگویی مناسب باشد.

۴۲. همگانی (دمکراتیک) کردن فرهنگ و دمکراسی فرهنگی

همگانی کردن فرهنگ و دمکراسی فرهنگی هردو برای توسعه‌ی فرهنگی ضروری هستند. اما باید فرقی را که جامعه‌شناسان میان آن دو قایل می‌شوند به روشنی درک کرد تا سیاست و برنامه‌ریزی فرهنگی هرچه سنجیده‌تر، دقیق‌تر، و کارآتر تدوین شود، به‌ویژه که این تفاوت حاصل چند دهه تجربه در عرصه‌ی توسعه‌ی فرهنگی در غرب است و برای ما می‌تواند بسیار سودمند باشد. به تعبیر کارشناس معروف سوئیسی، ژان ماری موکلی همگانی کردن فرهنگ عبارت از این است که به توده‌های مردم امکان دستیابی به آثار بزرگ فرهنگی داده شود و این معمولاً بدین معنی است که فرهنگ دست‌پخت گروهی سرآمد است و توده‌های مردم فقط حق استفاده از آن را دارند. اجرای این سیاست عملاً با اتخاذ سیاست عدم تمرکز در زمینه‌ی توسعه‌ی فرهنگی و پخش موسسات فرهنگی و هنری (مثلاً ایجاد خانه‌های فرهنگ و فرهنگ‌سراها در سرتاسر کشور) و کوشش برای کشاندن همه‌ی طبقات اجتماعی به آن مراکز صورت تحقق پذیرفته، اما در حقیقت شکست خورده چون می‌خواسته به گروه‌های مختلف اجتماعی فرهنگی را که از آن خودشان و مورد نیازشان هم نیست به جبر و عنف و به زور تبلیغات بخوراند و بقبولاند و فرهنگ مکتسب را جانشین فرهنگ زنده کند. درواقع به نظر جامعه‌شناسانی که از نارسایی‌های همگانی کردن فرهنگ انتقاد می‌کنند در پوشش «از بین بردن نابرابری‌های فرهنگی موجود میان طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی» در عمل شاهد بسط و گسترش دادن فرهنگ خاص طبقات حاکم جامعه و تعمیم و تسری آن به همه‌ی طبقات دیگر هستیم و در نتیجه از این طریق مزیت‌های فرهنگی طبقات حاکم نه فقط محدود نمی‌شود بلکه تحکیم و تقویت نیز می‌گردد.

پی‌یر بوردیو نیز معتقد است که نظام آموزشی در غرب وسیله‌ی دوام و بقای سلطه‌ی طبقات حاکم است و تسلط «نخبگان» وابسته به طبقات مرفه و ممتاز را همچنان بر شئون معنوی جامعه نگاه می‌دارد و فرهنگ خاص آنان را پخش می‌کند و ایدئولوژی دولت حاکم را بسط می‌دهد.

اما سیاست دمکراسی فرهنگی عبارت است از دادن قدرت و اختیار تصمیم‌گیری در زمینه‌ی فرهنگ‌پذیری و فرهنگ‌اندوزی به همه‌ی مردم تا گروه‌ها و اجتماعات مختلف بتوانند با آزادی و استقلال کامل برای خود در این باره تصمیم بگیرند. به بیان دیگر این که دولت ناشر

فرهنگی خاص (مثلاً ملی یا قومی) باشد و از این لحاظ عدم تمرکز و برابری فرهنگی (مساوات در استفاده از فرهنگ) ایجاد کند لازم است ولی کافی نیست. دولت باید به هریک از گروه‌ها و اجتماعات و خلق‌های سازنده‌ی ملت یاری دهد که پاره‌فرهنگ‌های خویش را بازشناسند و پیروانند. قبول این امر به معنای نابود کردن فرهنگ ملی نیست بلکه به معنای مشاوره و تبادل نظر داریم و مستمر با گروه‌ها و اجتماعات و شناخت پایگاه و اهمیت پاره‌فرهنگ‌های متنوع‌شان در چارچوب فرهنگ ملی است. وسایل و اسباب تحقق این دموکراسی فرهنگی نیز عبارت‌اند از تربیت و آموزش داریم و هم‌بستگی به‌طور افقی و عمودی (در عرض و در طول) یعنی هم در سراسر عمر، ز گهواره تا گور و هم در همه‌ی لحظات و ساعات زندگی و نه در مواقعی خاص و نیز، آماده‌سازی اجتماعی و فرهنگی (زمینه‌سازی و آماده کردن مردم). این آماده‌سازی فرهنگی سخت لازم است چون امروزه می‌دانیم که اگر مطابق اصل همگانی کردن فرهنگ مردمان را با زیباترین آثار فرهنگی و هنری روبه‌رو کنیم ضرورتاً فرهنگ‌پذیرشان نکرده‌ایم. باید ذهن و ضمیر مردم را از درون متوجه فرهنگ کرد تا شعور فرهنگی حاصل آید نه این‌که آنان را به تماشای فرهنگ و هنر برد.

دموکراسی فرهنگی ایجاب می‌کند که از حرکت به سوی یکسانی و تحمیل الگوهای یکسان فرهنگی به تمام افراد خودداری شود. رفاه فرهنگی یک کشور یا یک منطقه شاید بیش از همه‌ی حوزه‌های دیگر برنامه‌ریزی اجتماع به تنوع افراد و گروه‌ها و رعایت شکوفایی فرهنگ‌های خاص بستگی داشته باشد.

از آن‌جا که نابرابری‌های فرهنگی وابسته به عوامل پایه‌یی هستند که از ساخت اجتماعی سرچشمه می‌گیرند اشتباهی راهبردی و توهم‌آمیز خواهد بود اگر بخواهیم از راه تاثیرگذاری بر فعالیت‌های فرهنگی به رفع این نابرابری‌ها امید ببندیم. چنین کاری به آن می‌ماند که معلول را به جای علت بگیریم.

دموکراتیک (همگانی) کردن فرهنگ و دموکراسی فرهنگ به تعبیری مکمل یکدیگر و در حکم وسیله و هدف‌اند. دموکراتیک کردن فرهنگ به خودی خود هدف نیست بلکه وسیله‌یی است برای پی‌ریزی دموکراسی فرهنگی. به عبارت دیگر «فرهنگ برای مردم» سرآغاز راه و بدایت کار است تا آن‌که «فرهنگ به دست مردم» ساخته و پرداخته و آفریده شود.

در واقع سیاست همگانی کردن فرهنگ به نابرابری‌های موجود میان طبقات و قشرهای اجتماعی از جهات مختلف (میزان درآمد، اندازه‌ی سواد و...) که بی‌گمان در چند و چون بهره‌گیری آن‌ها از فرهنگ پخش شده موثر است توجه خاص ندارد. و سیاست دموکراسی فرهنگی اگر هم کاملاً و به‌روشنی به طبقاتی بودن کامل فرهنگ قایل نیست، دست‌کم معتقد به این اصل است که در کار گسترش فرهنگ باید به نیازمندی‌های هر طبقه و قشر و طایفه و گروه سنی و شغلی و... توجه کرد تا این اقدام فرهنگی ثمربخش باشد، منتها آرزو دارد که همگان از هر طبقه و فرقه و طایفه بتوانند صاحب معرفت شوند و با فرهنگ بار آیند و همه‌ی

افراد جامعه بتوانند جان خود را با بهره‌گیری از فرهنگی متعالی، لطیف و شکفته و پربار کنند و در نهایت همه با هم به هم‌دلی و یگانگی انسان برسند. آن فرهنگی خواستنی و مطلوب است که ضمن حفظ تنوع و تمایزات کیفی خود - چون اگر یکنواخت و یکدست شود آفرینندگان کاهش و مصرف افزایش می‌یابند - و ماورای اختلافاتی که نوعی طبقه‌بندی فرهنگ بر اساس معیارهای اجتماعی و طبقاتی پدید می‌آورد، زبان حال و مال همه باشد.

جامعه‌شناسان در اشاره به نارسایی سیاست دمکراتیک‌سازی فرهنگ و فرهنگ‌سراها بر تاثیر قاطع محیط خانوادگی و محیط مدرسه در فرهنگ‌پذیری و انتقال و پذیرش فرهنگ تاکید ورزیده و نشان داده‌اند که تاثیر محیط خانوادگی غالباً اساس و زمینه‌ساز پذیرش تاثیر دیگر است که همان تاثیر مدرسه (در فرهنگ‌اندوزی) است. ولی گاهی آنان که از مزایا و موقعیت مطلوب خانوادگی برخوردارند و درس خوانده‌اند شرایط و موجبات بافرهنگ شدن و عشق خود به هنر را فراموش می‌کنند و چنین می‌پندارند که این شور و علاقه موهبتی فطری است که طبیعت به آنان ارزانی داشته است. نتیجه این که سیاست و توسعه‌ی فرهنگی با این دید و منطق نادرست فقط بهره‌مندترین مردم از فرهنگ را بهره‌مندتر می‌کند و بدین‌گونه خانه‌ی فرهنگ آشیانه‌ی مردم بافرهنگ می‌شود.

چاره‌ی این کار روی آوردن به سیاست دمکراسی فرهنگی و آموزش فرهنگ در مدرسه و تربیت هنری شاگردان مدرسه به طور اساسی است. فرهنگ‌اندوزی از مقوله‌ی یادگیری و کاری تربیتی است نه از مقوله‌ی کشف و شهود و حاصل رویارویی «تکان‌دهنده» و اعجاز انگیز با اثر فرهنگی. دست‌کم در مورد بیش‌تر مردم می‌توان گفت که تماس با اثر فرهنگی آنان را که به علل اجتماعی قادر به دریافت زبان آن اثر نیستند «فرهنگی» نمی‌کند.

تجربه‌ی خانه‌های فرهنگ در غرب نشان داده که آن تعداد از دوست‌داران بالقوه‌ی فرهنگ و خواستاران شناخت هنر که آموزش هنری ندیده و در مدرسه از این بابت چیزی نیاموخته‌اند از خانه‌ی فرهنگ روی برمی‌تابند و کناره می‌گیرند. تجربه نشان داده که امکان راه‌یابی به موسسات فرهنگی و استفاده از فرهنگ عرضه شده در گرو نابرابری‌های واقعی موجود میان طبقات اجتماعی است و کارگران و کشاورزان و طبقات متوسط غالباً نمی‌توانند از فرهنگ عرضه شده در خانه‌های فرهنگ استفاده کنند. خانه‌های فرهنگ فقط در جمعیتی که خود بافرهنگ و پذیرای فرهنگ بوده‌اند تاثیر قاطع و عمیق داشته است. بی‌گمان خانه‌های فرهنگ نقشی عظیم و موثر در تسهیل استفاده از فرهنگ دارند اما نتوانسته‌اند سهم و نقش چندان موثری در توسعه‌ی فرهنگی داشته باشند.

در واقع انتشار گسترده‌ی فرهنگ باید با آموزش فرهنگی و گنجاندن فرهنگ در زندگی روزانه همراه شود تا دمکراسی فرهنگی و توسعه‌ی فرهنگی تحقق یابد.

کارگزاران فرهنگی برای آن که فرهنگ را حقیقتاً در دسترس همگان قرار دهند باید نه فقط به انتشار گسترده‌ی آن پردازند بلکه ضروری است که مخاطبانی بسیار برای آن پرورش دهند.

فقط با فراهم آوردن امکان شنیدن موسیقی نمی‌توان آن را در دسترس کسانی قرار داد که در برابر جاذبه‌ی آن ناشنوا هستند. باید به آن‌ها کمک کرد تا شنوایی خود را بهبود بخشند. کار هنری به عنوان میراثی نمادی فقط برای کسی که وسیله‌ی درک آن را دارد یا به سخن دیگر کسی که آن را درمی‌یابد وجود دارد.

علاوه بر این دوره‌ی آموزشی باید شامل بررسی وضعیت فرهنگی و آموزش توده‌های مردم شود و بخش نامخاطب آثار فرهنگی را به مخاطبان آگاه آن‌ها بدل سازد. بتهوون ابتدا گوش‌های مردم را آزد و پیکاسو چشم‌های‌شان را. اکنون هر دوی آن‌ها پذیرش یافته‌اند زیرا که آشنایی با آثارشان به افراد کمک کرده است تا حس‌های خود را از نو تربیت کنند. راه دیگر تحقق دموکراسی و توسعه‌ی سیاست فرهنگی گنجانیدن فرهنگ در زندگی هر روزینه است و فرهنگی کردن یا سیاست زیبا ساختن محیط زیست با توجه به میراث فرهنگی و هنری. انجام دادن این مهم نیز تا حد زیادی با دولت است.

در زندگی روزانه گذرگاه‌ها، چارسوق‌ها، پاتوق‌ها، و هزاران جای مانوس هست که هر روز در محل رفت‌وآمد و در معرض دید هستند. فرهنگ در همه‌ی این جاهای آشنا می‌تواند و باید حاضر باشد، البته نه به عنوان چیزی اختصاصی بلکه همانند رنگ و بوی زندگی یا به عبارت بهتر به مثابه بُعدی و ساحتی از حیات و معاش. خانه، کوی و خیابان، و گذرگاه‌های روزانه همه باید علاوه بر مفید و راحت بودن الهام‌بخش و میراث‌دار و برانگیزاننده‌ی احساس زیبایی و ظرافت نیز باشند.

تحقق دموکراسی فرهنگی ایجاب می‌کند که روحیه‌ی جدیدی در مدنیت و شهروندی پدید آید و ببالد. برای رسیدن به این مقصود شهروندان باید بتوانند در آفرینش و اشاعه‌ی ارزش‌های فرهنگی نقش و سهمی موثر و فعال داشته باشند. چنین مردمی شهروندان فرهیخته یا فرهنگی‌اند و نه مشتری یا خریداری که فقط پذیرنده و مصرف‌کننده‌ی محض است. در دیدگاه مدنیت و شهروندی فرهنگی، هدف، شناخت و پذیرش نقش و سهمی است که باید برای افراد و جماعات در آفرینش و اشاعه‌ی ارزش‌های فرهنگی و هنری قایل بود؛ آن هم نقشی فعال، درآمیخته به احساس مسوولیت از سر هشیاری و بصیرت و روشن‌بینی.

تفاوت میان مصرف‌کننده و شهروند فرهنگی همان تفاوت و اختلافی است که میان فعل‌پذیری و بی‌اعتنایی از یک سو و مشارکت از سوی دیگر وجود دارد. اما در پرورش شهروندان آگاه، آزاد، و مسوول که بتوانند از سر هشیاری و دانایی تصمیم بگیرند و داوری و اظهار عقیده کنند، انجام دادن دو کار در دو زمینه اهمیت خاص دارد: آگاه کردن مردم از همه‌ی رویدادهایی که در قلمرو فرهنگ و هنر در چارگوشه‌ی کشور می‌گذرد و نقد و ارزیابی درست.

چه بسا فعالیت‌های فرهنگی که از نظر کسانی که در صورت داشتن آگاهی ممکن بود مشتری و خریدار آن‌ها باشند، پوشیده می‌ماند. پس باید رسانه‌های گروهی را نه برای همسان

کردن سلیقه‌ها (که ناممکن است) بلکه جهت دادن امکان انتخاب به مردمان که طبعاً سلیقه‌ها و ذوق‌های مختلف دارند به خدمت گرفت. هر کار و کوششی که نموده‌ها و فعالیت فرهنگی را از بند تبلیغ تجارت و سلطه‌ی سوداگری و بی‌نام و نشانی اداری برهاند زمینه‌ی مناسبی برای ایجاد مدنیت و شهروندی فرهنگی فراهم می‌آورد. ارتباط میان فرهنگ و انسان‌ها دوسویه است. از این رو مردمان (خریدار) باید به حال خود واقف و آگاه شوند، سلیقه‌های خویش را بشناسند، به پسندها و مسوولیت‌های خود به روشنی آگاهی یابند. باید آفرینندگان و کارگزاران فرهنگی عادت کنند که خواستاران و خریداران فرهنگ را مانند رعایای مظلومی که در برابرشان دست به سینه خموش ایستاده‌اند نبینند بلکه در آنان به چشم شهروندان آگاه، آزاد، و مسوول بنگرند.

۴۳. محیط زیست، تنوع زیستی، و توسعه‌ی فرهنگی

محیط زیست ایت و نمایش‌گر زندگی شهرنشینان و آیینی تمام‌نمای جامعه است و اعضای جامعه نقش اجتماع خویش را در آن آیین می‌توانند ببینند. به همین سبب چارچوب زندگی یا محیط زیست نمودگار و روشن‌گر آرمان‌های عمیق اجتماع است. اگر این چارچوب با غفلت از اندیشه‌ی حفظ کیفیت زندگی و تامین سعادت و راحت و امنیت مردم فراهم آید، فرهنگ در دل و ذهن مردم پژمرده می‌شود و می‌خشکد و آن‌گاه از بی‌اعتنایی مردم به فرهنگ نباید شگفت‌زده شد.

حفظ زیبایی‌های طبیعی نیز اهمیت دارد. اما برای این‌که سراسر زندگی از مایه‌ی فرهنگی سرشار و فرهنگ در همه‌ی اجزا و شئون زندگی حاضر و محسوس باشد باید شرایط و اوضاع کار انسان به‌کلی تغییر کند.

تخریب محیط زیست در بسیاری از نقاط جهان مورد توجه همگان قرار گرفته است. طرح‌های متعدد توسعه تلاش در حل این مشکل داشته، اما به جایی نرسیده‌اند. بخشی از مساله به غفلت از احتساب بُعد مهم فرهنگی مدیریت زیست‌محیطی برمی‌گردد. توجه به این بُعد مهم باعث تغییری چشم‌گیر در برخورد به دانش بوم‌شناسی محلی و رفتارهای مدیریتی سنتی شده و اهمیت همگرایی میان علم اثباتی و دانش بومی و رسوم مدیریت سنتی را نشان داده است. دانش محلی بوم‌شناسی و رسوم مدیریت سنتی راه‌حلهایی ارایه می‌کند که نه فقط بر بنیان تجارب و ملاحظات نسل‌ها قرار دارد بلکه در ارزش‌ها و مفاهیم نظام‌های محلی ریشه دوانیده است.

توجه به رابطه‌ی میان تنوع زیستی و تنوع فرهنگی نیز بسیار مهم است. به عنوان مثال تجربه‌ی جهانی نشان می‌دهد که جایگزینی تک‌محصولی به جای تنوع بیوژنتیکی (مانند کشاورزی مبتنی بر بذر پیوندی خاص با استفاده‌ی گسترده از مواد شیمیایی و یا درخت‌کاری تک‌گونه) که به قصد افزایش تولید و سود در کوتاه‌مدت انجام شده، به فرسایش تنوع زیستی و

تنوع فرهنگی مبتنی بر آن انجامیده است. از پیامدهای فرهنگی طرح‌ها و گزینش‌های صنعتی و کشاورزی نباید غافل شد. پیش از به اجرا درآوردن تمام طرح‌های بزرگ صنعتی و کشاورزی باید این پیامدها را به دقت تحلیل و بررسی کرد.

۴۴. میراث فرهنگی

میراث فرهنگی در هر کشور به میراث مادی (بناها و جایگاه‌های تاریخی) و میراث معنوی تقسیم می‌شود. در درجه‌ی اول اندیشه‌ی حفظ میراث فرهنگی باید گسترش یابد و تدوین دستور زبان، فرهنگ‌ها، متن‌ها، و گزارش‌های زبان‌های محلی را نیز در بر گیرد. تدوین یک سیاست جامع در مورد میراث فرهنگی بسیار ضروری است. یکی از اجزای این سیاست برنامه‌ریزی دقیق و همه‌جانبه برای شناسایی و تفسیر میراث فرهنگی است. موزه‌داران، متخصصانی نظیر معماران و بناها، دانشگاه‌ها و موسسات پژوهشی می‌توانند دانش علمی مناسب برای شناخت و درک اهمیت میراث را ایجاد کنند. نبود درک صحیح از ارزش‌ها و آمال صاحبان و پدیدآورندگان آثار به جدا ساختن این آثار از زمینه و متن اصیل آن‌ها و شناخت ناقص می‌انجامد. فقط با توجه به غنای معنوی نهفته در میراث‌های مادی است که می‌توان به تفسیر آن‌ها پرداخت.

باید از انحصاری شدن، تجاری و تبلیغاتی شدن و دولتی شدن میراث جلوگیری کرد. تعیین کارکردهای سیاسی و آموزشی مشخص برای برخی موزه‌ها و بناها باعث شده تا نمودگارهای کاملاً بارز حافظه‌ی جمعی نیز جنبه‌ی انحصاری پیدا کنند.

توجه روزافزون به میراث معنوی جامعه‌ی بشری مسایل اخلاقی و معناشناختی را مطرح می‌سازد. برای مثال جهان‌گردان و گردش‌گران به اصطلاح «فرهنگی» باعث ظهور تقاضای مصنوعی برای نمایشی کردن شعایر و سنت‌های فرهنگی شده‌اند. این سنت‌های فرهنگی (لباس‌ها، موسیقی، رقص، و صنایع دستی) در حالی که قدرت سازگاری و نظم اجتماعی خود را از دست داده‌اند غالباً خارج از زمینه‌ی اصلی خود با اقبال روبه‌رو می‌شوند. تبدیل آثار سنتی به کالاهای تجاری ممکن است فرهنگ مردمی را با تخریب جدی روبه‌رو سازد. در هر حال تعیین محدودیت‌هایی - از جهت کمی و کیفی - برای بهره‌برداری بیگانگان از این میراث فرهنگی ضروری است.

البته نقش میراث فرهنگی در اشاعه و ترویج جهان‌گردی یعنی یکی از بزرگ‌ترین صنایع در جهان با پذیرش همگان روبه‌رو شده است. رابطه‌ی میان میراث و جهان‌گردی آشکار است و صنعت میراث برای همه‌ی دولت‌ها، اجتماعات محلی، و مالکان خصوصی سودآور بوده است. لازم نیست دولت یا هیچ نهاد و فردی برای تحصیل سود از این رابطه تشویق شوند. مسأله‌ی مهم کمک متقابل میراث و جهان‌گردی به یکدیگر و به‌خصوص این نکته است که میراث فقط به کالایی در خدمت جهان‌گردی بدل نشود، اعتبار آن کاهش نیابد، و از بین نرود،

بلکه مناسبات حمایتی متقابل بین آن دو برقرار گردد. باید هشیار بود که میراث فرهنگی گرفتار دیدگاهی تجارت‌پیشه نشود که میراث را به صنعتی خدماتی و نازل، تصویری سطحی و نازل از گذشته بدل می‌سازد و آن را به کالا تبدیل می‌کند.

مفهوم میراث فرهنگی در همه‌جا هنوز از الگوی واحدی که زیر سلطه‌ی موازین زیبایی‌شناختی و تاریخی است پیروی نمی‌کند. به نخبگان و نرینگ‌گرایش دارد. مجلل است و نه معمولی، مکتوب است و نه شفاهی، تشریفاتی است و نه روزمره.

کاربرد امروزی میراث نه بر مبنای حسرت برای گذشته بلکه برای طرح‌ریزی آینده معین می‌شود.

میراث فرهنگی مجموعه‌ی متناقض است که برخوردهای متضادی نیز به آن می‌شود. استفاده‌ی ابزاری - سیاسی از میراث فرهنگی برای کسب مشروعیت سیاسی به این میراث آسیب می‌رساند. میراث فرهنگی را نباید به صورت مثنی سنگ و خشت و گوشت و پوست موزه‌ی که در نهایت مایه‌ی افتخار است درآورد. این نگرش به تقدیس و تجلیل صرف از مفاخر فرهنگی می‌انجامد. باید با میراث فرهنگی برخوردی زنده و پویا داشت و از راه نوسازی و تغییر مداوم‌اش به آن تداوم بخشید. اگر نیک بنگریم درمی‌یابیم که اندیشه‌ها و الگوهای کسانی که فقط به فکر احیای میراث فرهنگی هستند تا چه حد از اندیشه‌ها و الگوهای تولیدکنندگان آن میراث فاصله دارد. در تولید این میراث ابتکار، تلاش برای دادوستد فرهنگی با دیگر ملل، تنوع بافت‌های اجتماعی و سیاسی، و آموزش پررونق دخالت داشته است ولی نسل امروز که احیای میراث فرهنگی را شعار خود قرار داده به مصرف این میراث می‌اندیشد و از تداوم بخشیدن به آن غافل است. به طور کلی حفظ ارزش‌های فرهنگی از نوآوری و پیش‌برد آن‌ها جدایی‌ناپذیر است.

برداشتی از زندگی فرهنگی که در مقابل فرهنگ تحمیلی و بی‌تحرك به فرهنگی پویا و توأم با زندگی توجه داشته باشد بیش از هر چیز بیان‌کننده‌ی ضرورت دشوار جوامع امروزی در ایجاد و پرداخت ادب و هنر جدید و الگوهای نوین است. چنین برداشتی به هیچ وجه در صدد طرد مطلق فرهنگ گذشته‌ی نیست که خود به آن بستگی دارد و حتا در نفی و انکار نیز از آن الهام می‌گیرد. چراکه اگر به پرستش بت‌وار میراثی که نباید به آن دست زد اعتراض دارد، در مقابل می‌خواهد که همه در میراث فرهنگی سهیم باشند و از رهگذر کنش‌هایی که به طور دایم با واقعیت زندگی منطبق می‌شوند به تعریف ارزش‌های نوینی دست یابند. با چنین روحیه‌ی است که باید گرایش به حفاظت از میراث و ارزش‌بخشی به آن را گسترش داد. و نیز با همین روحیه است که از سوی دیگر باید استقلال فرهنگ‌های فردی را حفظ کرد و وسیله‌ی ابراز و بیان آن‌ها را فراهم ساخت، زیرا جمع همین فرهنگ‌های فرعی یا خرده‌فرهنگ‌ها است که از ورای اختلاف‌های شان زندگی اصیل فرهنگ‌ها را به وجود می‌آورد.

میراث فرهنگی پدیده‌ی دولتی نیست و به یکایک افراد جامعه تعلق دارد. بسیاری از

نهادهایی مانند بخش‌های آثار عتیقه یا باستان‌شناسی به گونه‌ی حسرت‌زده بر گذشته متمرکز شده‌اند و کارکنان آن‌ها فقط در زمینه‌ی معماری تخصص دارند. بسیاری از آن‌ها نداشتن ارتباط با مردم عادی را که میراث استبداد و امپریالیسم است حفظ کرده‌اند. شکاف بین زندگی مدنی و توجه عمومی به گذشته‌ی فرهنگی را که در میراث ساختمانی تجلی پیدا می‌کند در همه‌جا می‌توان مشاهده کرد. در نتیجه این میراث چه از نظر حقوقی و چه از نظر نمادی جزو اموال دولت و نه مردم به حساب می‌آید و به هنگام تخصیص منابع پایین‌ترین اولویت برای این بناهای حفاظت شده در نظر گرفته می‌شود. این بناها در درون مرزهای کاملاً بسته و تحت شرایط حفاظتی گوناگون نگاهداری می‌شوند و معمولاً در محاصره‌ی بی‌خانمان‌ها، فقرا، و یا در معرض خرید و فروش و معامله‌ی غیرقانونی قرار دارند. بناهای ثبت نشده نادیده گرفته می‌شوند و به نابودی محکوم‌اند.

حفظ یک بنا در مراکز شهری در صورتی موفقیت‌آمیز خواهد بود که مناسبات بین محیط ساختمانی، کیفیت سازوکار شهری (حمل و نقل، فاضلاب، جمع‌آوری زباله‌ها، مراکز تفریحی، و غیره)، مالکیت زمین، رشد و تراکم جمعیت، مسکن، مسایل بهداشتی، و فقر در نظر گرفته شود. نوگرایی افراطی در معماری و شهرنشینی نیز به انهدام محلات سابق شهرها و نابودی بخش عظیمی از میراث فرهنگی می‌انجامد. در این حال میراث دیگر یک منبع هویت نیست و شکاف بین هویت و اعتبار و ارزش گذشته عمیق‌تر می‌شود. اقدامات خصوصی یا دولتی بی‌حساب و مهارنشده، غالباً عامل تخریب محلات مسکونی و تاریخی و جای‌گزینی آن‌ها با ساختمان‌ها و بناهای تجاری بوده است.

در برخی از شهرهای جهان تلاش شده است تا از بروز این فاجعه جلوگیری شود. کارکنان بخش خدمات عمومی، برنامه‌ریزان، معلمان، و سایر متخصصان، موسسات جدیدی تاسیس کرده‌اند که هدفشان کمک به ساکنان محلات و اجتماعات محلی برای حفظ میراث فرهنگی است. دل‌مشغولی رهبران این موسسات بازدهی فرهنگی و آموزشی و نه مالی است.

مسالهی مهم دیگر ضرورت رفع نارسایی‌های آموزشی و نهادی در زمینه‌ی میراث فرهنگی است. بدون نیروی متخصص میراث را نمی‌توان شناسایی و حفظ کرد و به نحوی خلاق مورد بهره‌برداری قرار داد. نیاز به آموزش در مجموعه‌ی گسترده‌ی رشته‌های مختلف دیده می‌شود و در زمینه‌ی فن مدیریت این نیاز مبرم‌تر است.

از تدوین ضوابط جدید برای گزینش آثار با توجه به نیازها و ضرورت‌های اعتلای فرهنگی جامعه نیز نباید غافل شد.

باید به دور از هرگونه میراث‌پرستی، میراث را با حیات جامعه پیوند داد و به تداوم فرهنگی آن پرداخت. میراث فرهنگی نقش آموزشی بزرگی دارد. یکایک افراد را به تمام تاریخ گذشته‌ی کشور خود و سایر کشورهای دنیا پیوند می‌دهد و تجربه و خرد گذشتگان را برای ما زنده می‌کند.

برای جلب و تشویق مشارکت افراد علاقه‌مند به حفظ میراث می‌توان به تشکیل «داوطلبان حفظ میراث فرهنگی» یاری رساند. این داوطلبان از میان کلیه‌ی گروه‌های سنی و استعدادها و توانایی‌های مختلف انتخاب می‌شوند. بر مشارکت جوانان (به‌خصوص دانشجویان، صنعت‌گران، کتاب‌داران، آموزگاران) که مایل به اختصاص وقت و تخصص خود در این زمینه باشند تاکید می‌شود. داوطلبان از میان تمام شهروندان و بدون هیچ نوع تبعیض جنسی یا نژادی انتخاب خواهند شد. روش‌های مشارکت در این نیرو، با توجه به گوناگونی تخصص‌ها و زمینه و سوابق افراد، نوع مأموریت‌ها و تنوع شرایط محلی و مالی باید بسیار انعطاف‌پذیر باشد. دوره‌ی خدمت داوطلبان ممکن است متفاوت باشد. با تدوین برنامه‌های آموزشی ابتکاری که برای افرادی که آن‌ها را طی می‌کنند اعتبار آموزشی و دانش‌نامه‌ی معادل خواهد داشت می‌توان مشارکت جوانان را تشویق کرد. از جمله برنامه‌های آموزشی می‌توان موارد زیر را برشمرد:

- دوره‌ی کارآموزی یا کار میدانی در مقطع آموزش عمومی (ابتدایی، متوسطه، دانشگاهی)
- کارآموزی یک ساله در چارچوب آموزش حرفه‌یی یا تخصصی.

۴۵. موزه‌ها و توسعه‌ی فرهنگی

موزه‌ها نقش مهمی در تعریف معانی گوناگون فرهنگ و توسعه‌ی فرهنگی دارند. موزه‌های بزرگ باید به صورت مجموعه‌یی از محوطه‌های بازی، تفریح‌گاه‌ها، یا نمایش‌گاه‌ها درآیند و دسترسی به آن‌ها آسان‌تر شود. موزه‌ها بیش از پیش به مکان‌های برخورد و تماس اجتماعی تبدیل می‌شوند.

طی چند دهه‌ی گذشته دو نوع موزه در سراسر جهان ایجاد شده است. یک نوع موزه‌هایی که در زمینه‌یی خاص یا مجموعه‌یی خاص متمرکزند. این موزه‌ها معمولاً در یک ساختمان واقع شده‌اند و کارکنان آن‌ها را متخصصان تشکیل می‌دهند. نوع دیگر جامع‌تر هستند و زمینه‌های گسترده‌یی را شامل می‌شوند. در این نوع موزه‌ها برای بررسی و معرفی محیط طبیعی و انسانی و توجه به مسایل اساسی معاصر کوشش می‌شود. این گرایش در مفهوم جامع، چندرشته‌یی، منطقه‌یی، یا محلی «موزه در خدمت فرد» تجلی پیدا می‌کند که هدف آن مشارکت در توسعه به‌ویژه توسعه‌ی هویتی جامعه است.

موزه‌داری پیشرو بر مشارکت مستقیم جامعه در اداره‌ی موزه‌ها تاکید بسیار دارد. موزه‌داران، دانش‌مندان، مورخان، آموزگاران، مربیان، و سایر متخصصان کارکنان فنی موزه را تشکیل می‌دهند و نقش خود را کمک به جمعیت غیرمتخصص جامعه می‌دانند. مکتب‌های جدید موزه‌شناسی مسوولیتی فراتر از چارچوب موزه‌ها برای خود قایل‌اند و آن را به کل قلمرو یا حوزه‌ی فعالیت خود اعم از محلی، منطقه‌یی، یا حتی ملی گسترش می‌دهند. وظیفه‌ی آن‌ها صرفاً حفظ مجموعه‌های موزه‌یی نیست بلکه محافظت از میراث مادی و معنوی در جهت استفاده‌ی حداکثر جمعیت است. مقامات ملی، منطقه‌یی و محلی باید آگاه باشند که موزه‌ها ممکن است نقش مهمی در معرفی و بیان آشکار هویت متمایز آنان (محلی، منطقه‌یی، یا ملی)

داشته باشند و در واقع نیز دارای چنین نقشی هستند. به همین دلیل تدابیری که برای حفظ و گسترش این نوع موزه‌ها اتخاذ می‌شود باید بخشی از اولویت همه‌ی سیاست‌های فرهنگی باشد.

۴۶. نقش مهم موزه‌ها در اطلاع‌رسانی

موزه‌ها مخزن یادمان‌ها و حافظه‌ها و منبع اطلاع‌رسانی بسیار متنوع در زمینه‌ی محیط زیست، فرهنگ‌های محلی و ملی و مجموعه‌های موزه‌یی محسوب می‌شوند. بنابراین به هنگام تدوین سیاست‌ها و راهبردهای ملی اطلاع‌رسانی این توانایی موزه‌ها باید مد نظر قرار گیرد و از آن‌ها حمایت شود. موزه‌ها با استفاده از رسانه‌های جدید توان نوآوری زیادی دارند، به‌خصوص از نظر نقش آموزشی و ترویج و اشاعه‌ی دانش. هرچند جاذبه‌ی همه‌ی موزه‌ها به عرضه و نمایش «اشیای اصیل» بستگی دارد اما استفاده از رسانه‌های الکترونیکی برای راهنمایی بازدیدکنندگان و نه نظارت بر دسترسی آن‌ها به مجموعه‌ها باید مورد توجه قرار گیرد، به نحوی که جریان اطلاع‌رسانی فزاینده در مورد موضوعات بتواند مرزها را درنورد و محدودیت‌های گوناگون را پشت سر بگذارد.

از آن‌جا که موضوع اصلی، دسترسی به اطلاعات است، دسترسی سریع و آسان به نظام‌های اطلاع‌رسانی سنتی و شبکه‌های الکترونیکی جدید برای موزه‌ها ضروری است. حق دسترسی آزاد به اطلاعات باید محترم شمرده شود و از فرایند اطلاع‌رسانی موزه‌ها در برابر هرگونه بهره‌برداری نادرست تجاری یا غیرتجاری حمایت شود. در واقع داده‌های تاریخی — برای مثال داده‌های مربوط به تاریخ اقلیت‌ها و اقوام بومی — نباید به بهانه‌ی حفظ منافع گروه‌های حاکم تحریف شود، بلکه برعکس باید به نحو واقع‌گرایانه معرفی گردد. برای تحقق این امر توجه به دیدگاه‌های بسیار متنوع و به‌خصوص دیدگاه‌های اقوام و مردمان مورد نظر ضروری است.

تدوین فهرست میراث فرهنگی که اولویت‌بندی در گزینش‌ها را ممکن می‌سازد نیز ضروری است.

مساله‌ی مهم دیگر ضرورت ایجاد «بوم‌موزه‌ها» است. بوم‌موزه عبارت است از نهادی که به طور مشترک توسط مسوولان موزه و جمعیت محلی اداره می‌شود و در آن کلیت اکولوژی انسانی و طبیعی سرزمین و قلمرو مد نظر بوده و فرد در ارتباط با محیط زیست طبیعی مطرح است. موزه در حکم آیینیه‌یی است که جمعیت محلی می‌توانند تصویر خود را در آن بازایاند و بازدیدکنندگان نیز می‌توانند با قلمرو بوم‌موزه و جامعه آشنا شوند.

۴۷. نقش و اهمیت بایگانی‌ها

بایگانی‌ها مخزن اسناد تاریخی متنوع یعنی مکاتبات، یادداشت‌ها، کتاب‌ها، نقشه‌ها، طرح‌ها،

عکس‌ها، فیلم‌ها، میکروفیلم‌ها، نوارهای صوتی، و داده‌های کامپیوتری هستند. اما نقش آن‌ها به عنوان حافظه‌ی جمعی ناچیز شمرده می‌شود و در بسیاری از موارد با تهدید جدی روبه‌رو هستند. بایگانی‌ها کارکردهای اجتماعی متعددی دارند. اطلاعات جایگزین‌ناپذیر در مورد تاریخ ما را در خود جای می‌دهند.

بنابراین بایگانی‌ها فقط برای پژوهش‌گران جالب نیستند. تصمیم‌گیرندگان می‌توانند با استفاده از تجربیات گذشته از آن‌ها بهره‌گیرند و نیز موزه‌ها، زیرا بایگانی‌ها سنت‌های قدیمی کمابیش در معرض نابودی را در خود جای داده‌اند. بایگانی‌ها حتا ممکن است در صنایع نیز مورد استفاده قرار گیرند و به عنوان منبع اطلاع‌رسانی برای مردم عادی نیز کاربرد داشته باشند. مجموعه‌های بایگانی‌ها مدارک و شواهدی حیاتی برای شناخت تاریخ جوامع محسوب می‌شوند. بنابراین دسترسی همگانی به بایگانی‌ها ضروری است و دولت باید دسترسی به آن‌ها را آسان سازد و ضمن حفظ منافع عمومی و محترم شمردن زندگی خصوصی، برای تضمین این امر قوانین ضروری را تصویب کند.

مشکلات جدید ناشی از حفظ بایگانی‌های الکترونیکی توجه خاصی را می‌طلبد. انقلاب انفورماتیک هم‌اکنون نیز محدوده‌های بایگانی‌ها را دگرگون ساخته و فن‌آوری‌های چندرسانه‌یی بایگانی‌های دیداری و شنیداری و فیلم‌ها را تکمیل کرده است. سایر فن‌آوری‌ها نظیر دیسک نوری دسترسی به مخاطبان وسیع‌تر و ظرفیت ذخیره‌سازی مطمئن‌تر و بیشتری را نوید می‌دهد. برای تبادل داده‌ها و اسناد فرهنگی فرصت‌های جدید وجود دارد.

تاسیس و تقویت بایگانی‌ها اقدامی درازمدت و مستلزم تداوم و تعهد نهادهی مالی و انسانی است. همانند سایر طرح‌های آموزشی، سرمایه‌گذاری در این زمینه سوددهی آنی نخواهد داشت و حتا نمی‌توان سودآوری آن را پیش‌بینی کرد. بنابراین حمایت از بایگانی‌ها و طرح‌های آن‌ها را باید یک برنامه‌ی کار درازمدت و نه یک فعالیت کوتاه‌مدت تلقی کرد. فعالیت‌های بایگانی‌ها از فهرست‌برداری‌های اولیه تا عرضه و نمایش آن‌ها در موزه‌ها و همچنین انتشارات باید بخشی از سیاست‌های جامع میراث تلقی شود.

۴۸. نقش صنایع دستی

سرمایه‌گذاری در توسعه‌ی صنایع دستی ممکن است سودآور و اشتغال‌زا باشد. طبق یک برآورد، یک چهارم مؤسسات تجاری کوچک کشورهای در حال توسعه را مؤسسات صنایع دستی تشکیل می‌دهد. صنایع دستی باعث می‌شود که هنرمندان درآمد مستقیم داشته باشند و علاوه بر این میلیون‌ها نفر، به‌خصوص زنان در مناطق روستایی می‌توانند از این طریق تقدیر و سرنوشت خود را در دست گیرند. با توجه به وجود سنت صنعت‌گری زنده و غنی در جامعه، واحدهای تولید صنایع دستی را عملاً می‌توان بدون هیچ نوع سرمایه‌گذاری گسترش داد. فعالیت‌های مربوط به صنایع دستی به آسانی با رجحان‌های فرهنگی یا نیازهای اجتماعی

گوناگون سازگار می‌شود. این فعالیت‌ها ممکن است به صورت فصلی یا نیمه‌وقت و یا تمام‌وقت باشد و یا در کارخانه و یا در مرکز اجتماعی صورت گیرد. مزیت دیگر صنایع دستی بر سایر کالاها، تزئینی و فروختنی بودن‌شان است. بهای آن‌ها را غالباً خود صنعت‌گر با تغییرات جزئی تعیین می‌کند.

صنایع دستی که برآیند انتقال سنت‌ها است و خود با هر نسلی احیا می‌شود، میراثی زنده به حساب می‌آید. فرایندهای سازگاری خلاق و نوآوری در آن‌ها در توسعه‌ی انسانی نقش دارد. برای رونق این صنایع شناسایی رویه‌های تجاری که درآمد و قدرت خرید عادلانه را برای تولیدکنندگان مستقل تضمین می‌کند ضروری است. توجه فزاینده‌ی جهان صنعتی به صنایع دستی باید در جهت منافع تولیدکنندگان یعنی صنعت‌گران سوق داده شود.

۴۹. فراغت و توسعه‌ی فرهنگی

زیربنای توسعه‌ی فرهنگی وجود وضعیتی اقتصادی است که در آن مردم رفاه، آسایش، و اوقات فراغت داشته باشند تا بتوانند به امور فرهنگی بپردازند. توسعه‌ی فرهنگ با ملت چندپیشه و فقیر امکان‌ناپذیر است. مردم برای برخورداری از فرهنگ باید نیازهای اولیه‌شان رفع شده باشد و فرصت، فراغت، امکانات، انگیزه، و آزادی مشارکت فرهنگی را داشته باشند. بنابراین مشکل اول، داشتن اوقات فراغت است و بعد نحوه‌ی استفاده از آن‌ها.

برای استفاده از اوقات فراغت باید نگرشی را شناسایی و طرد کرد که فرهنگ را همان اوقات فراغت می‌داند، یعنی عنصری فرعی و وسیله‌ی برای فرار از گرفتاری‌ها. در برنامه‌ریزی فرهنگی نباید فقط به فکر پر کردن اوقات فراغت مردم با برنامه‌های سطحی و مبتذل بود. برنامه‌ریزی درست فرهنگی به انسان‌ها یاری می‌رساند که از وقت آزادشان برای معنا دادن به اعمال خود، آگاه شدن به اوضاع زندگی، فراهم آوردن وسایل ارتقای زندگی خود، بهره‌مندی از شادی و شادمانی، و بهبود کیفیت زندگی‌شان بهره ببرند. باید به اوقات فراغت ارزش فرهنگی بخشید. ارزش فرهنگی اوقات فراغت یعنی تفریح و شادی، ابراز شخصیت، و ارتباط اجتماعی. اوقات فراغت باید بستری برای رشد آگاهی، نشاط و شادی، گسترش روابط اجتماعی، و ابراز شخصیت و شکوفایی افراد باشد.

نکته‌ی مهم دیگر آن‌که انسان‌ها فقط در اوقات فراغت نباید به فرهنگ دسترسی داشته باشند. افراد باید در محل کار و در چارچوب زندگی روزمره‌شان نیز از فرهنگ و مشارکت فرهنگی بهره‌مند شوند. کار از خودبیگانه با فراغت از خودبیگانه همراه است. می‌گویند پیشرفت تمدن صنعتی موجب می‌شود که وقت کار به قدر کفایت کاهش یابد تا مردمان مجال یابند که به خود برسند. اما آدمی که فقط در وقت فراغت بخواهد و بتواند شکفته شود آدمی مثله شده است به‌ویژه اگر کار رضایت‌بخشی نیز نداشته باشد. زندگی آدمی به نان تنها نیست، اما آدمی فقط به بازی نیز زنده و خرسند نیست. مادام که تمدن صنعتی نتواند چنان حال و هوایی برای

کار کردن ایجاد کند که کار و حرفه‌ی هرکس معنایی جز معنای وسیله‌ی گذران زندگی و تلاش برای تامین معاش بیابد، تمدنی سست‌بنیان و انسان‌ستیز است. تقسیم کار صنعتی و تکه‌تکه‌ی وظایفی که همه تکراری شده‌اند فرد را از نوآوری، مسوولیت، و شادی آفریننده بازمی‌دارد و شخصیت او را متلاشی می‌کند. تصور می‌رفت که می‌توان از خود بیگانگی ناشی از کار را با ارزش دادن به وقت آزادی که نتیجه‌ی افزایش قابلیت تولید است جبران کرد؛ انگار انسانی که در وقت کار از خود بیگانه است در اوقات فراغت چنین نیست. اما تجربه‌ی کشورهای صنعتی دست ردی بر چنین انگاره‌یی زده و ثابت کرده است که رفع از خود بیگانگی در وقت آزاد به رفع کامل از خود بیگانگی انسان و رفع کار از خود بیگانه است و این مساله‌یی است که با ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی حل می‌شود.

۵۰. نقش رسانه‌ها در توسعه‌ی فرهنگی

اصول اساسی سیاست و برنامه‌ریزی فرهنگی در مورد رسانه‌های ارتباطی را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- اولین اصل به ساختارها مربوط می‌شود: رسانه‌های ارتباطی باید در محیط استقلال، آزادی، و رقابت شکوفا شوند.
- دومین اصل به محتوا مربوط می‌شود: خود رقابت باید راه تنوع بیان و چندصدایی بودن رسانه‌ها را هموار سازد.
- تدوین اصول معین برای حفظ تعادل بین آزادی و تنوع به نحوی که نافی هیچ‌یک از آن‌ها نباشد و در عین حال به رواج خشونت و هرزه‌نگاری بر روی صفحات نمایش نیز نینجامد.
- چهارمین اصل، فراگیر و ساختاری است: فقط در صورت برقراری تعادل بین کارآیی و عدالت و انصاف است که رعایت و اجرای ماندگار سه اصل پیشین امکان‌پذیر خواهد شد. در مورد اصل اول باید گفت که امروزه رقابت به علل فن‌آورانه، سیاسی، و اقتصادی ضروری است و نمی‌توان و نباید مانع آن شد:
- علل فن‌آورانه: ماهواره‌ها مرزها را درنور دیده‌اند و دور نیست زمانی که با فن‌آوری‌های جدید دست‌یابی به انواع فرستنده‌ها به آسان‌ترین صورت امکان‌پذیر شود.
- علل سیاسی: نظام‌های استبداد تام که در آن‌ها دولت همه‌چیز را کنترل می‌کند در بسیاری از مناطق جهان ناپدید شده‌اند و به علاوه شاهد فشارهای روزافزون برای مشارکت شهروندان هستیم.
- علل اقتصادی: هرگونه انحصاری به فعالیت آزاد اقتصادی آسیب می‌رساند و باید از میان برود.

درواقع در تاریخ بشر هیچ نسلی به اندازه‌ی نسل حاضر با تحولاتی چنین سریع و گسترده مواجه نبوده است. به رغم اختلافات بسیار در نحوه‌ی آموزش هیچ نسلی هرگز به اندازه‌ی نسل حاضر از ماهیت چندفرهنگی جهان آگاه و از نابرابری‌ها و ستیزه‌های موجود مطلع نبوده است. به جای پرورش مصرف‌کنندگان منفعل، تماشاگران بی‌اعتنا به سرنوشت خویش، باید به مردم کمک کرد که به عوامل فعال و مشارکت‌کننده در حیات جوامع خویش بدل شوند.

وسیله‌هایی که فن‌آوری امروزه فراهم آورده از آن رو انقلابی است که دسترسی جهانی بی‌درنگ و همزمان به سایر مردم و به تمام دانش بشری را ممکن ساخته است. از این لحاظ ارتباطات در کلیه‌ی اشکال آن اساس توسعه‌ی فراگیر است. با این همه مسایل ارتباطات در هر سطحی که مطرح شود معضلی واحد وجود دارد که عبارت است از سازمان‌دهی توانمندی‌های گسترده‌ی افراد در جهت حمایت از تنوع فرهنگی، خلاقیت، و مشارکت همه‌جانبه‌ی همگان در زندگی اجتماعی.

در سیاست‌های رسانه‌یی، تکثر و تنوع از آن رو ضروری است که پیام‌گیران مجموعه‌یی واحد و یکپارچه نیستند و اقشار و گروه‌های متفاوتی را با نیازها و سطوح آموزشی و فرهنگی بسیار گوناگون در بر می‌گیرند.

تمرکززدایی، انحصارزدایی، و وجود رسانه‌های مستقل دیداری، شنیداری، و نوشتاری عمومی یا خصوصی لازمه‌ی توسعه‌ی فرهنگی و دموکراسی فرهنگی است. باید دیدگاه‌های گوناگون شنیده شود و منافع اقلیت‌ها نادیده نماند. فن‌آوری‌های جدید حق انتخاب را افزایش می‌دهند، منابع جدید اطلاع‌رسانی و تفسیر را گسترش می‌بخشند و تبادل فرهنگی را آسان‌تر و سریع‌تر می‌سازند.

تمرکززدایی در زمینه‌ی رادیو و تلویزیون به عنوان مثال به معنای تضمین آزادی بیان برای رادیوهای محلی به نحوی است که انجمن‌ها و نهادهای وابسته به گروه‌ها و اقشار مختلف مردم بتوانند از آن‌ها آزادانه استفاده کنند.

از سوی دیگر کثرت‌گرایی، همراه با تنوع ساختارهای تولید و توزیع، پیش‌شرط و همچنین شاخص دموکراسی سالم است. شهروندان بدون اطلاعات روشن، فوری، و موثق از اقدامات حکومت‌های‌شان هیچ‌گونه مبنایی برای ارزیابی حاکمان یا مشارکت در فرایند توسعه‌ی فراگیر ندارند. دامنه‌ی دسترسی به اطلاعات همچنین تعیین‌کننده‌ی میزان توانایی شهروندان در تصمیم‌گیری آگاهانه و در نتیجه مشارکت در امور عمومی است.

سرویس‌های مستقل رادیو — تلویزیونی پاسخ‌گویی به نیازهای فوری مردم را ممکن می‌سازند. تحقیقات نشان می‌دهد که مردم در صورت برخورداری از حق انتخاب برنامه‌های خوب تولید بومی را ترجیح می‌دهند. در یک نظرسنجی در سال ۱۹۹۵ از برنامه‌های پربیننده که تقریباً چهل کشور از هند گرفته تا برزیل را شامل می‌شود، از هر سه نفر یکی نسبت به محصولات خارجی بی‌علاقه بود. بنابراین اگر انتخاب امکان‌پذیر باشد تعداد بینندگان و

شنوندگان برنامه‌های محلی از برنامه‌های وارداتی بیشتر خواهد بود. این امر در مورد بازار تلویزیونی اروپا نیز صادق است زیرا بر اساس نظرسنجی‌یی که در دوازده کشور صورت گرفته برنامه‌های امریکایی در فهرست ده برنامه‌ی پربیننده‌ی سال جایی ندارند.

تلویزیون که شاید پربیننده‌ترین رسانه در جهان باشد از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است. تلویزیون بی‌تردید نقشی اساسی در تربیت فرهنگی توده‌های عظیم می‌تواند داشته باشد و دارد. اما از محدودیت‌های آن نیز در راه رسیدن به این هدف باید آگاه باشیم تا انتظارات مان دور از واقعیت نباشد. تلویزیون میل دیدن و باز هم دیدن و هرچه بیشتر دیدن، یعنی حس کنجکاوی سرگردان و بی‌هدف و هرزه‌گرد را که درست خلاف راه فرهنگ‌اندوزی واقعی است برمی‌انگیزد. لازمه‌ی فرهنگ‌اندوزی به معنای راستین کلمه تمرکز حواس و داشتن قوه‌ی تشخیص و انتخاب است. اما امروزه همه‌چیز را از پشت پرده‌ی نازک و هوس‌انگیز خیال به آدمی نشان می‌دهند، یعنی تماشاگر را بر آن می‌دارند که درباره‌ی عشق، دانش، جنسیت، و مذهب خیال‌بافی کند و از آن همه تصور و تصویری موهوم داشته باشد و چون همه‌ی چیزهایی که به تماشاگر نشان می‌دهند درواقع همان چیزهایی است که تماشاگر عملاً آن‌ها را نمی‌شناسد یا انجام نمی‌دهد و درباره‌شان تجربه‌یی ندارد و فقط از راه تصویر و خیال با آن‌ها آشنا شده، پس آن‌چه بیشتر دیده می‌شود به درستی و دقیقاً همان چیزی نیست که بیشتر تحقق می‌پذیرد و صورت می‌گیرد.

امروزه خطر تلویزیون از لحاظ فرهنگی به‌ویژه در این است که تلویزیون تقریباً همه یا بیشتر وقتی را که ممکن است صرف انجام دادن فعالیت‌های مختلف فرهنگی شود می‌گیرد. تلویزیون همیشه بیش از آن‌که مولد فرهنگ باشد مصرف‌کننده‌ی فرهنگ است و خواهد بود. البته این درست نیست و دریغ است که سیاست توسعه‌ی فرهنگی بگذارد تا تلویزیون از سرگرمی‌ها و برنامه‌های سبک، یکنواخت، سطحی، و کسالت‌آور آکنده و اشباع شود. اما درباره‌ی امکانات ارتقا و تعالی فرهنگی خود تلویزیون و نقش آن در اعتلای فرهنگ مردم هم نباید به خطا رفت و تصورات باطل و واهی داشت. قدرت و تاثیر تلویزیون در توسعه‌ی فرهنگی و سرشار کردن مردم از لحاظ فرهنگی، همیشه مربوط و موقوف به زمینه و پایه و مایه‌ی فرهنگی جامعه است. درواقع بیشتر از راه پرورش ذوق و شعور برای انتخاب برنامه‌ها تا برانگیختن جنگ و جدال در مورد کیفیت برنامه‌ها و ساعات پخش، می‌توان در بهبود کیفیت فرهنگی برنامه‌های تلویزیونی و یا استفاده‌ی معقول و فرهنگی از تلویزیون موثر افتاد. هدف اصلی باید پرورش قوه‌ی پسند و انتخاب اندیشیده نزد تماشاگران باشد و این همان حالتی است که آنان به هنگام خرید کتاب و نوار موسیقی دارند.

نکته‌ی دیگر آن‌که شناخت نقش و مسوولیت تلویزیون در توسعه‌ی فرهنگی فقط به معنای الزام تلویزیون به پخش برنامه‌های اختصاصاً فرهنگی نیست زیرا همه‌ی برنامه‌های تلویزیون (خبری، آموزشی، سرگرمی، و غیره) ارزش و تاثیر فرهنگی دارند؛ هم از لحاظ نحوه‌ی

عرضه‌ی مسایل و هم به اعتبار معنا و محتوای پیام‌ها. همچنین نقش و تاثیر تلویزیون در بسط و گسترش خلاقیت انکارناپذیر است. اما نخستین بار در تاریخ فرهنگ این تردید حاصل آمده که ممکن است قابلیت آفرینندگی تلویزیون طی مدتی طولانی کمتر از توانایی پخش و اشاعه‌ی آن باشد و ممکن است به سبب بی‌توجهی مسوولان به این نقش و تاثیر تلویزیون در انگیزش و تقویت خلاقیت و حمایت نکردن از آن، اسباب و ابزار روزبه‌روز توسعه یابد و غنی‌تر شود و برعکس، محتوا فقیرتر گردد که البته مایه‌ی تاسف بسیار است. تلویزیون اگر واقعا به رسالت خود عمل کند فضا و حال و هوایی شورانگیز برای پرداختن به فعالیت‌های فرهنگی به گونه‌ی شخصی و فعال می‌آفریند. پس حاصل فعالیت مطلوب تلویزیون بیدار شدن ذوق و شوق فرهنگ‌اندوزی است. توفیق تلویزیون در این راه وقتی آشکار می‌شود که تماشاگر پیام تلویزیونی را به صورت رهنمود زیر دریابد: «برخیز و بیاموز!». ولی متأسفانه سیاست‌گذاری برای رادیو و تلویزیون در ایران کاملاً ابزارگرایانه آن هم به شکل مطلق آن است. در رادیو و تلویزیون ایران از همه چیز در جهت تبلیغاتی استفاده می‌شود. رسانه‌های ایران تمام رهیافت‌های پژوهشی، آموزشی، گزارشی، و اطلاعاتی (خبررسانی) را به رهیافت تبلیغی کاهش می‌دهند تا نظام را توجیه و واقعیت نامناسب را پرده‌پوشی کنند.

و سرانجام تاکید می‌ورزیم که سیاست و برنامه‌ریزی مناسب برای رسانه‌ها باید بر اصول زیر استوار باشد:

- استقلال و آزادی رسانه‌ها و رفع هرگونه تسلط انحصاری دولت بر آن‌ها؛
- چندآوا بودن رسانه‌ها و افزایش رقابت، تنوع، و تکرار در آن‌ها؛
- در امان ماندن از دستکاری‌ها و اعمال نفوذهای سیاسی، عقیدتی، دولتی که آزادی رسانه‌ها را محدود می‌کنند؛
- دور ماندن از لیبرالیسم افسارگسیخته که رسانه‌ها را به ابزار کسب سود بدل می‌کند؛
- تغییر در بینش حاکم بر رسانه‌ها و در پیش گرفتن روشی که مشوق استقلال، مشارکت، و خلاقیت مخاطب باشد؛
- رسانه‌ها باید پل پیوند یکایک افراد با میراث فرهنگی نوع بشر در حال و گذشته باشند.

۵۱. ضرورت حضور فرهنگ در زندگی روزانه و توسعه‌ی کتاب و کتاب‌خوانی

دگرگونی مناسبات تولید، مناسبات اجتماعی، و نهادها هر قدر ضروری و مهم باشد فقط در صورتی کارآیی ماندگار دارد و امکان‌پذیر می‌شود که در عین حال مناسبات افراد با چیزها، با طبیعت، و با دیگر انسان‌ها را در زندگی روزمره دگرگون سازد.

حاصل فقدان ساحت فرهنگی در زندگی روزمره و نداشتن دل‌مشغولی فرهنگی، فقر و ضعف اندیشه در زمینه‌های مختلف حیات اجتماعی است، چنان‌که گویی گم‌بودگی فرهنگ، همه‌ی بخش‌ها و قلمروهای زندگی اقتصادی و اجتماعی را بی‌اندام و مثله می‌کند.

دور افتادن فرهنگ و هنر از زندگی مهم‌ترین نشانه و عارضه‌ی بحران فرهنگی است. فرهنگ باید در متن زندگی مستقر و جایگزین باشد نه آن‌که بر زندگی افزوده شود و به صورت «پیوست» آن درآید زیرا در این صورت سیاست توسعه‌ی فرهنگی و همگانی کردن فرهنگ شکست می‌خورد. سیاست توسعه‌ی فرهنگی به معنای راستین کلمه تلاشی است برای این‌که فرهنگ جایی را که به حق از آن اوست دوباره به چنگ آورد، یعنی در زندگی روزانه حضور یابد.

علاوه بر رسانه‌ها یکی دیگر از راه‌های اساسی نفوذ و رسوخ دادن فرهنگ در متن زندگی کتاب‌خوانی است. می‌توان گفت که دو شیوه و دو نوع زیستن یا فرهنگ و فرهنگ‌اندوزی وجود دارد که متضاد، اما مکمل یکدیگرند. یکی در خلوت و دیگری در جلوت، در انزوا و در اجتماع. درواقع پایه و اساس فرهنگ‌اندوزی همین حرکت دستان است که کتاب را باز می‌کند و به دعا کردن می‌ماند. اندکی فرهنگ انسان را از کتاب و کتاب‌خوانی دور می‌کند اما فرهنگی سرشار و پرمایه و یا داشتن به قدر کفایت آدمی را به کتاب‌خوانی می‌کشاند. خطری که امروزه کتاب‌خوانی را در دنیا تهدید می‌کند این است که خبر داشتن بیش از آموختن ارزش و اهمیت دارد. پس کوشش و تلاشی که در راه علاقه‌مند کردن توده‌ی مردم به کتاب و کتاب‌خوانی باید کرد برای حفظ موجودیت فرهنگ اهمیت حیاتی دارد. حضور کتاب در زندگی روزانه باید نخستین هدف سیاست فرهنگی امروزین باشد.

۵۲. نقش شهر، شهرسازی، شهر خلاق، و هنر خیابانی در توسعه

گذار از حیات عمدتاً روستایی به شهری پدیده‌ی پیچیده است که در آن نیروهای فنی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی متعددی دخیل هستند.

اگر فرهنگ را شیوه‌ی زندگی معنی کنیم در این صورت شهرنشینی و گسترش شهرها چشم‌گیرترین دگرگونی قرن حاضر است. زندگی در شهر یا روستا تفاوت بزرگی در شیوه‌ی سازمان‌دهی زندگی ایجاد می‌کند.

جوامع روستایی توجه به طبیعت را در جهان‌نگری خود ادغام کرده‌اند در حالی که جوامع شهری مسایل محیط زیست را به فراموشی یا بی‌توجهی سپرده‌اند. جماعت‌های شهری غالباً تماس با محیط زیست طبیعی را از دست داده‌اند. بازسازی رابطه‌های بین طبیعت و تربیت از معضلات بزرگ مردم شهرها و شهرک‌ها است.

شهرها فرهنگ خود را ایجاد می‌کنند و پرورش می‌دهند. فرهنگ شهری پویایی، تنش خلاق ناشی از تراکم جمعیت، و همجواری فضایی را به همراه دارد.

در ابتدای قرن بیستم متفکران کلاسیک مدرنیته شهر را مخلوقی فرهنگی و موتور پیشرفت می‌انگاشتند (ماکس وبر، جورج زیمل). آنان شهرها را محل‌هایی می‌دانستند برای تنوع و تراکم، محل‌هایی برای رویارویی با «غریبه» با ملغمه‌ی از «دیگران». محل‌هایی برای

شناسایی هویت خویشتن و غنایی که از گفت‌وگو و تقابل حاصل می‌شود. محیط زندگی انسان‌ها یکی از شرایط تعیین‌کننده‌ی فرهنگ است. در بیشتر کشورها نوعی توسعه‌ی شهری بدون شهرسازی و بدون رعایت آسایش، سلامت، و امنیت مردم و بی‌توجه به نیازهای فرهنگی آنان، محیط زندگی را به شدت دچار انحطاط کرده است. مسکنی آغل‌وار فرد را از ریشه‌ها و سنت خود بریده و استقلال‌اش را از بین برده است. روی هم انباشتگی، زشتی، سروصدا و شلوغی، آلودگی هوا، و آلودگی صوتی همه عوامل پژمرده‌کننده‌اند. حال آن‌که شهرها در آینده‌ی نه‌چندان دور اکثریت مردم دنیا را در خود جای خواهند داد، می‌باید محل برخورد، مبادله، و آفرینش باشند. در دست گرفتن مجدد کنترل عمران و اداره‌ی شهرها با استفاده از امکانات استثنایی شهرهای جدید و نیز پرداختن به محیط روستا باید هدف‌های کنش فرهنگی قرار گیرند.

هدف‌های فرهنگی در شهرسازی باید رعایت شود. برخی از مسوولان و مقامات اداری تصمیم‌هایی می‌گیرند که تأثیرات فرهنگی بسیاری دارد بی‌آن‌که همیشه به پیامدهای فرهنگی تصمیمات‌شان توجهی داشته باشند؛ مثلاً مسوولان خدمات فنی شهرها گاهی فقط ملاک‌های فنی را در زمینه‌ی شهرسازی در نظر می‌گیرند و به کار می‌بندند، حال آن‌که غایات فرهنگی (زیبایی محیط زیست، حفظ میراث، عرضه‌ی خدمات و امکانات فرهنگی) مقدم و اولی بر راه‌حل‌های فنی و یا دست‌کم به همان اندازه مهم است.

خانه‌سازی شهری انسان را در دنیایی تقریباً یکسره مصنوعی و ساختگی محصور می‌کند و از زمینه‌ی طبیعی و میراث فرهنگی جدا و در واقع منتزع می‌سازد. این نوع شهرسازی غیرفرهنگی یا ضدفرهنگی رابطه‌ی انسان را با طبیعت و تاریخ می‌گسلد. مشکلات شهری ذاتی زندگی شهری نیستند و به نحوه‌ی تنظیم مناسبات اجتماعی و انسانی مربوط می‌شوند.

سیاست‌های فرهنگ شهری نباید عمدتاً در جهت هدف‌های اقتصادی طراحی شوند. سیاست شهرگستری باید از میراث فرهنگی و فعالیت‌های فرهنگی بهره‌مند شود. ایجاد زیرساخت‌های ضروری برای هنرها، تولید کالاها و خدمات فرهنگی بیشتر، و ترویج گردش‌گری فرهنگی برای انسانی کردن محیط شهرها لازم است ولی کافی نیست. رویکردی یکپارچه و هماهنگ با بافت فرهنگی شهر مورد نیاز است: بافت فرهنگی شهر از مردمی با منشاها و الگوهای فرهنگی مختلف تشکیل شده است. این تنوع قومی، فرهنگی، زبانی، و دینی توجه به تنوع فرهنگی را ضروری می‌سازد. اگر تأمین بودجه برای هنر با کوشش برای حمایت از تنوع هماهنگ شود شاهد شکوفایی توسعه‌ی اجتماعی خواهیم بود.

در دهه‌های اخیر مترو، نمای شهرها، و وسایل شهری دوباره تبدیل به ویتترین‌های باب روز برای آثار هنری شده است. این‌ها زمینه‌ی مناسبی برای شهرگرایی احیاشده‌ی را فراهم می‌کنند که در پی شکل‌نویسی از شهرنشینی به معنای اصیل و مثبت آن است. بهبود کیفیت زندگی در

محیط شهری درواقع یکی از هدف‌های اصلی هنر خیابانی است یعنی تدارک فرصت برای شهرنشینان برای مشارکت جمعی در ایجاد محیط رنگارنگ‌تر. خیابان از آن‌جا که فضایی مشترک است در اختیار خلاقیت جمعی قرار می‌گیرد. شاهد این مدعا تعداد روزافزون نقاشی‌های دیواری در سراسر دنیاست که جوانان، هنرمندان، و آموزش‌گران به‌طور گروهی خلق کرده‌اند.

خلاقیت همواره مایه‌ی حیات شهرها بوده است و به آن‌ها به مثابه بازار و مراکز تجارت و تولید انبوه گروه‌های مهمی چون سرمایه‌گذاران، روشنفکران، دانش‌جویان، زمامداران، اشخاص پرنفوذ، و هنرمندان امکان کار و فعالیت داده است. مفهوم «شهر خلاق» که یک مرکز پژوهشی در انگلستان آن را پیشنهاد کرده نشان می‌دهد که شهرها در قرن آینده بیشتر به تولید اطلاعات و دانش متکی هستند تا به منابع طبیعی. این امر مستلزم شیوه‌ی جدید و کل‌گرایانه‌ی از تفکر است. تفکر خلاق کمک می‌کند تا از عهده‌ی تغییرات برآییم و کانون توجه را از زیرساخت‌های فیزیکی به زیرساخت‌های مربوط به فضا یا زیرساخت‌های «نرم» معطوف کنیم. شهرهایی که تفکر خلاق را به کار می‌گیرند می‌توانند مشکلات جدید شهری را در چشم‌انداز متفاوتی جای دهند و با به کار بردن ابزارهای مناسب آن‌ها را حل کنند.

۵۳. نقش آموزش در پیشرفت فرهنگ

آموزش وسیله‌ی عمده‌ی ارتقای فرهنگی و پایگاه عملیاتی هرنوع اقدام برای همگانی کردن واقعی فرهنگ است — البته در صورتی که نظام آموزشی تمام مردم را در بر گیرد. باید عنصر فرهنگی را هم از نظر تجهیزات و هم از سایر جنبه‌ها در عنصر آموزشی ادغام کرد، از راه نقش فرهنگی به نقش‌های دیگر اجتماعی ارزش داد تا وحدت واقعی معرفت، فرهنگ، فراغت، و ارتباط تأمین شود.

ایجاد این وحدت که دگرگون ساختن عمیق مدرسه شرط آن است در چشم‌انداز تعلیم و تربیت مداوم مستلزم پیشبرد دانش و کارآموزی با همان آهنگ و سرعتی است که در واقعیت زندگی به پیش می‌رود. به این ترتیب است که می‌توان در راه دشوار آشتی دادن مدرسه و محیط و جوانان و بزرگسالان کوشید تا همه با هم در پرداخت وسایل جدید بیان یعنی ایجاد یک فرهنگ زنده شرکت کنند. این کنش تازه بدیهی است که نمی‌تواند از مبارزه‌ی لازم با بی‌سوادی، تعمیم آموزش رایگان و اجباری، آموزش بزرگسالان، ارزش دادن به تعلیمات هنر، و توسعه‌ی آن چشم‌پوشی کند.

در دنیای امروز تولید انبوه با وادار کردن انسان به رفتار مکانیکی باعث رام شدن او می‌شود. با جداسازی فعالیت انسان از طرحی جمعی که انتظار هیچ‌گونه برخورد انتقادی جمعی نسبت به تولید را بر نمی‌انگیزد او را نانسازی می‌کند. با محدود کردن فوق‌العاده‌ی تخصص انسان باعث تنگ شدن افق دید او شده او را موجودی منفعل، ترسو، و سطحی بار می‌آورد. و

در همین جاست که تضاد عمده‌ی درون تولید انبوه نهفته است: در همان حال که زمینه‌ی مشارکت انسان را وسعت می‌بخشد با کاهش دادن توان انتقادی انسان در جریان تخصص فوق‌العاده، همزمان این گسترش را منحرف می‌کند.

اما چاره‌ی مساله در رد کردن ماشین نیست، در انسانی ساختن آن است. در عین تلاش برای افزایش کارکنان فنی در تمام سطوح باید برای انسانی ساختن مردم و روابطشان کوشش شود. باید فن‌آوری را با کیفیتی حقیقتاً انسانی با آموزشی فراگیر همراه کنیم که فن‌ورزان را در برخورد با مسایل خارج از تخصص‌شان سطحی و غیرانتقادی بار نمی‌آورد. به گفته‌ی رسای ژاک مارتین «اگر حیوان را موجود متخصص در نظر آوریم آن هم نمونه‌ی کامل موجودی که تمامی نیروی خود را روی کاری واحد که باید انجام دهد متمرکز می‌کند، باید نتیجه بگیریم که آن برنامه‌ی آموزشی که هدف‌اش فقط تربیت متخصصانی است که در زمینه‌های هرچه تخصصی‌تر کامل‌ترین شناخت را دارند اما از حکم کردن دربارهی هر مساله‌ی خارج از حیطه‌ی تخصص خود ناتوان هستند، لزوماً به حیوانی شدن فزاینده‌ی فکر و زندگی انسان خواهد انجامید».

برخلاف نظام آموزشی کنونی که نقشی جز آماده کردن فرد برای کار مشخص خاصی ندارد و دانش را فقط ابزاری برای دست‌یابی به پایگاه‌های اجتماعی برتر می‌داند، نظامی آموزشی باید به وجود آید که در کنار آموزش تخصصی فرهنگ عامی را پیرورد که افراد را برای اعمال سلطه بر مناسبات اجتماعی برای در دست گرفتن سرنوشت خودشان آماده سازد. از دیدگاه نظام حاکم بر جهان، این نوع الگوی آموزشی پذیرفتنی نیست: آدمیان با افزایش جدی سطح فرهنگ عمومی خویش بیش از پیش ناراضی می‌شوند و موضع انتقادی فزاینده‌ی در برابر کار خود و جامعه به‌طور کلی می‌گیرند. با این همه نارضایتی از آن‌جا که دگرگونی‌های پویایی را هم در جامعه به‌طور کلی و هم در سازمان‌دهی کار الزام‌آور می‌سازد بسیار مثبت خواهد بود و راه توسعه‌ی فرهنگی و توسعه‌ی فراگیر را هموار خواهد کرد.

با آن‌که باید نهادهای تخصصی را افزایش داد و در مناطق مختلف مستقر ساخت باز این خطر وجود دارد که کیفیت آموزشی مطابق سنتی دیرینه فقط امتیاز موسسات بزرگ پایتخت باقی بماند. از سوی دیگر باید برنامه‌ها و روش‌های آموزش هنری را به نحوی اصلاح کرد که از یک سو به جذب وسایل نوین فنی و از سوی دیگر به نزدیکی هرچه بیشتر بین آموزش، آفرینش، و هنردوستان رسید. این توسعه‌ی مفهوم آموزش هنری به گسترش شرکت در کنش فرهنگی خواهد انجامید.

راه همگانی ساختن هنر و فرهنگ عبارت است از شناسایی این حق برای همه‌ی افراد که صرف‌نظر از حسب و نسب اجتماعی از دوران خردسالی می‌توانند از آموزش هنری و فرهنگی بهره‌مند شوند. گسترش موسسات فرهنگی و هنری فقط نباید در خدمت حفظ و پخش محصولات عالی فرهنگی برای نخبگان باشد. در برابر گرایش قوی به تمرکز فعالیت‌ها و

نهادهای فرهنگی و آموزشی در شهرهای بزرگ باید گرایش به از میان بردن تمرکز برای دسترسی به مردم در محل زندگی‌شان را تقویت کرد. ایجاد فرهنگ‌سراها لازم است ولی کافی نیست و باید با فعالیت‌های هنری و فرهنگی در محله‌ها و حومه‌ها تکمیل شود.

کودکان، نوجوانان، و جوانان باید آزادانه در بطن زندگی یعنی در اوقات آزاد، در تعطیلات، در خانه، و به‌ویژه در مدرسه شادی و لذتی را که فرهنگ ارزانی می‌دارد کشف کنند. آموزش فرهنگ باید فراگیر، مداوم، و از گهواره تا گور باشد. یکی از کانون‌های اصلی این آموزش مدرسه است. آموزش فرهنگ باید آزادانه، داوطلبانه، و مبتنی بر توصیه و پیشنهاد باشد نه متکی بر تحمیل، تحکم، و اجبار.

اولین وظیفه‌ی مدرسه اطلاع‌رسانی، روشن‌گری، تحلیل مسایل، و بحث انتقادی است. آموزش باید مفهوم خاصی از نسبیت، گوناگونی، و احترام به دیگری و دگرپذیری را از طریق تاکید بر یگانگی تجربه‌ی انسانی و تنوع درونی موجود در تمام فرهنگ‌ها و نیز سابقه‌ی تاریخی روابط میان گروه‌های انسانی القا کند. هویت نوعی ارتباط است نه یک حصار، و پذیرش این نکته مستلزم نوعی گشودگی متقابل است که نباید یک‌طرفه باشد.

هر کار سودمند به حال فرهنگ از مدرسه آغاز می‌شود و به مدرسه بازمی‌گردد. اگر سازمان و برنامه‌ها و فلسفه‌ی تربیتی در مدرسه به نحوی خاص سامان گیرد مشکل فرهنگی تا حد زیادی حل می‌شود و افرادی که در مدرسه درس می‌خوانند با ذوق و علاقه و توانایی پرداختن به فرهنگ هریک به طریقی خاص اما آن‌چنان که هیچ‌گونه فشار زندگی حرفه‌یی و اجتماعی قادر به نابودی آن ذوق و توانایی نباشد از مدرسه پای به جامعه خواهد نهاد. مدرسه باید امر فرهنگ را جدی بگیرد. فرهنگ و آموزش نباید دو قطب مخالف و بی‌التفات به هم باشند. فرهنگ باید همان راهی را در پیش گیرد که پیش از این تعلیمات عمومی پیمود. اما فرهنگ باید درهایی را که آموزش عمومی می‌بندد بگشاید؛ به جای آن‌که چون مدرسه به همگان یک چیز بیاموزاند تمایزات فردی را شکوفا سازد و پروراند و در پرورش سلیقه‌های متنوع بکوشد. در مدرسه باید شاگرد را فرهنگ‌پذیر کرد به شرطی که فرهنگ نوعی تعلیم نشود که کودکان را از فرهنگ و میراث فرهنگی برماند و گریزان و رویگردان کند. آن‌چه باید در نظر گرفته و عملی شود، منظومه‌یی دایره‌یی شکل مرکب از سه جزء آفرینش، آموزش، و پرورش است. برنامه‌های هنری و فرهنگی برای مردم تماشاگر و شنونده است و البته اگر مردم با آموزش — نخست در مدرسه و سپس همیشه و در هر حال از راه رسانه‌های جمعی و به طرق دیگر — آگاه و پذیرا و آماده‌ی استفاده از آن برنامه‌ها نشوند، کار به سامان نمی‌رسد.

نکته‌ی مهم دیگر آن‌که قاعده‌ی فن‌سالاران یعنی پرورش استعداد برای احراز صلاحیت در حرفه و شغل در واقع همان اصل بازدهی و سودرسانی مدرسه یعنی جفت‌وجور کردن برنامه‌ی تعلیم و تربیت با تقاضاهای بازار کار و اقتصاد (و بنابراین احتراز از ولخرجی) است. در چنین نظامی فرهنگ‌آموزی چندان معنا و فایده‌یی ندارد.

اما پایداری در برابر این فشارهای اجتماعی و اقتصادی که بر مدرسه وارد می‌شود تا آن را به اسارت بازار و اقتصاد درآورد، به اندازه‌ی پیکار در راه حفظ محیط زیست و وظیفه‌ی حیاتی است. باید فرهنگ را در مدرسه تعلیم داد و از اصل آموزش فقط برای احراز شغل یا وفق دادن محتوای تعلیمات با الزامات و توقعات روز بازار مشاغل تن زد و پرهیز کرد. زیرا این قاعده که به ظاهر استوار و کارساز می‌نماید افسانه‌ی بیش نیست و در عمل شکست خورده است. به بیان دیگر این قاعده محکوم است چون نه فقط فرهنگ را تابع اقتصاد می‌کند بلکه امروزه نادرستی آن نیز به اثبات رسیده است. در قلمرو اقتصادیات و اجتماعیات فرهیختگی برای مقابله با استثمار و ستم و از خود بیگانگی ضروری است؛ و فقط تربیت فرهنگی به معنی تربیت جامع استعدادها و قوا، می‌تواند کارگر را برای سازگاری با موقعیت‌های نو و فراگیری مهارت‌های جدید در جهان صنعتی با مشاغلی که هرچه بیشتر تخصصی و گونه‌گون می‌شوند یاری دهد. این فرهنگ‌آموزی برای آن‌که کارگر متخصص بتواند نقشی شایسته در جامعه — در اتحادیه‌ها و ادارات و... — داشته باشد و با دیگران ارتباط و مراوده برقرار کند و به گفت‌وگو بنشیند لازم است.

اما عده‌ی سود خود را در این می‌بینند که این جنبه را از آموزش عمومی حذف کنند و به عنوان آموزش تکمیلی مطرح سازند. در نتیجه مساله بُعدی سیاسی هم می‌یابد زیرا دادن آموزش پاره‌پاره و بسیار شخصی و نه جامع و یکپارچه به افراد در حکم کاستن از توانایی‌های آنان در مقابله با استثمار و ستم از خود بیگانگی است.

۵۴. نقش اندیشه و آموزش انتقادی در اعتلای فرهنگی

برای توسعه‌ی فرهنگی در چارچوب توسعه‌ی فراگیر باید به کمبودهای کمی و کیفی آموزشی توجه کرد. سوادآموزی باید با بیداری آگاهی همراه شود. آموزش خواندن نیز باید با برخورد انتقادی همراه گردد. برنامه‌ی سوادآموزی باید مقدمه‌ی همگانی کردن فرهنگ و دموکراسی فرهنگی باشد. برنامه‌ی که انسان در متن آن فاعل و پویا و نه پذیرنده و منفعل محسوب گردد. برنامه‌ی که در جریان آن شاگردان، پویایی و سرزندگی را که ذاتی جست‌وجو و سازندگی است رشد دهند.

از آن‌جا که تاریخ فرهنگی ما افراد را آماده‌ی پذیرش عادات همبستگی اجتماعی و سیاسی سازگار با دموکراسی نکرده است باید به ارزیابی انتقادی و ژرف‌اندیشانه‌ی آن پردازیم. اما نباید غافل شویم که آموزش و فرهنگ به خودی خود معجزه نمی‌کنند و شرط لازم و نه کافی تحول اجتماعی هستند. امروزه بیش از هر زمان دیگر کنش فرهنگی اگر با کنش اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی همراه نباشد محکوم به سترون ماندن و شکست است.

جامعه‌ی ما به آموزشی نیاز دارد که افراد را قادر سازد تا با شجاعت درباره‌ی تمام مسائل به بحث بپردازند و در امور جامعه دخالت کنند.

آموزش و فرهنگ سنتی که با زندگی ارتباطی ندارد و بر واژگان تهی از معنای حقیقی تمرکز یافته هرگز نمی‌تواند شناخت نقاد را رشد دهد. این آموزش به عبارت توخالی، اتکا بر عادت و نه اندیشه، و گرایش به تجربه وابستگی دارد و همه‌ی این امور سبب تشدید ساده‌دلی و خامی می‌شود.

فرهنگ شفاهی نیز با نارسایی در جدل و توانایی در جدال و ضعف بررسی و تحقیق دقیق سازگار است. ریشه‌های ذوق و شوق ما به سخن‌پردازی، کلمات روان، و عبارات موزون و منسجم و انواع شاهد مثال‌ها، در بطن ضعف و نارسایی تجربه‌ی دموکراسی در جامعه‌ی ما نهفته است. هرچه این تجربه که از رهگذر مشارکت راستین در واقعیت به شناخت نقاد همین واقعیت می‌انجامد کمتر باشد، به همان نسبت افراد در برخورد به ادراک و رویارویی با واقعیت سطحی‌تر و در بیان آن پرگوتر می‌شوند.

آموزش انتقادی در گرو عوامل زیر است:

- روش برانگیزاننده‌ی انتقادگرایی جدلی و فعال؛
- تغییر محتوای برنامه‌ی آموزش؛
- استفاده از فن‌آوری‌های نوین.

این روش باید مبتنی بر گفت‌وگو باشد که پیوندی افقی میان افراد است. روش انتقادی گفت‌وگو را در برابر آموزش مبتنی بر تحکم و فرمان، بحث و جدل را در برابر آموزش پند و اندرزی، و جدل را در برابر جدال قرار می‌دهد.

مرام و مسلک (ایدئولوژی) نباید بر تفکر آزاد و انتقادی سایه بیندازد. اگر تفکر در خدمت هدفی باشد که پیشاپیش تعیین شده نتیجه‌اش نیز از پیش معلوم است. در این حال تفکر در حکم وسیله و ابزاری است برای نیل به آن هدف. باید تفکر انتقادی را از بند مرام رهانید. یکی از متفکران معاصر عرب چه خوش گفته است که «هیچ فرهنگی از اشتباهات و کاستی‌های‌اش نمی‌میرد بلکه از این می‌میرد که آن‌ها را بازنشناخته و تمیز نداده است؛ از این می‌میرد که جرات نکرده به نقد خود بپردازد». فقط اجتهاد یا تفکر انتقادی قادر است گره کور تضاد میان صنعت‌خواهی و دعوت به حفظ هویت را بگشاید و از آن فراتر رود.

تحجر و تعصب و فرقه‌پرستی، موضعی احساسی و غیرانتقادی، خودخواهانه، ضد گفت‌وگو، و در نتیجه ضد ارتباطی و واپس‌گرا است.

فرد فرقه‌پرست و متحجر آفریننده‌ی چیزی نیست چراکه نمی‌تواند دیگران را دوست بدارد. او با دگرستیزی و محترم‌نشمردن انتخاب دیگران برای تحمیل انتخاب خود به تمام دیگر افراد تلاش می‌ورزد. تعلق خاطر او به عمل‌زدگی نیز به همین سبب است: عمل بی‌پشتوانه‌ی تفکر. و از همین جاست که میل شدید او به شعارگویی آشکار می‌شود؛ چراکه همواره در سطح استوره و نیمه‌حقیقت باقی می‌ماند و صفت ارزش مطلق را به نسبی محض می‌دهد. در نقطه‌ی مقابل او

شخص رادیکال و انتقادگر، عمل‌زدگی سطحی را رد می‌کند و عمل‌های‌اش را با تفکر به تعالی می‌رساند.

شخص فرقه‌پرست و متعصب خود را مالک تاریخ، خالق نفس آن، و کسی که فراخوانده شده تا به جنبش تاریخ سرعت بخشد قلمداد می‌کند. او عقایدش را به مردم تحمیل می‌کند و آنان را به توده‌های صرف تنزل می‌دهد. برای او مردم فقط در حد پشتمانی هدف‌های‌اش اهمیت دارند. از مردم دعوت می‌کند تا در روند تاریخی در نقش عمل‌کنندگانی که با تبلیغات تهییج‌کننده به حرکت درمی‌آیند حضور یابند. از مردم انتظار نمی‌رود که فکر کنند، دیگری به جای آن‌ها خواهد اندیشید، چراکه از دیدگاه او مردم همچون تحت‌الحمایگان و کودکان به شمار می‌آیند. فرقه‌پرستان هرگز قادر به انجام انقلاب آزادی‌بخش نیستند زیرا که خود آزاد نیستند.

پایان

اصول و مبانی سیاست و برنامه‌ریزی فرهنگی

تهیه و تدوین: محمدجعفر پوینده

سال انتشار: ۱۳۸۹

نشر الکترونیکی روزگار:

پست الکترونیک:

www.rouZGar.com

info@rouZGar.com



rouZGar.com
(نشر الکترونیکی)